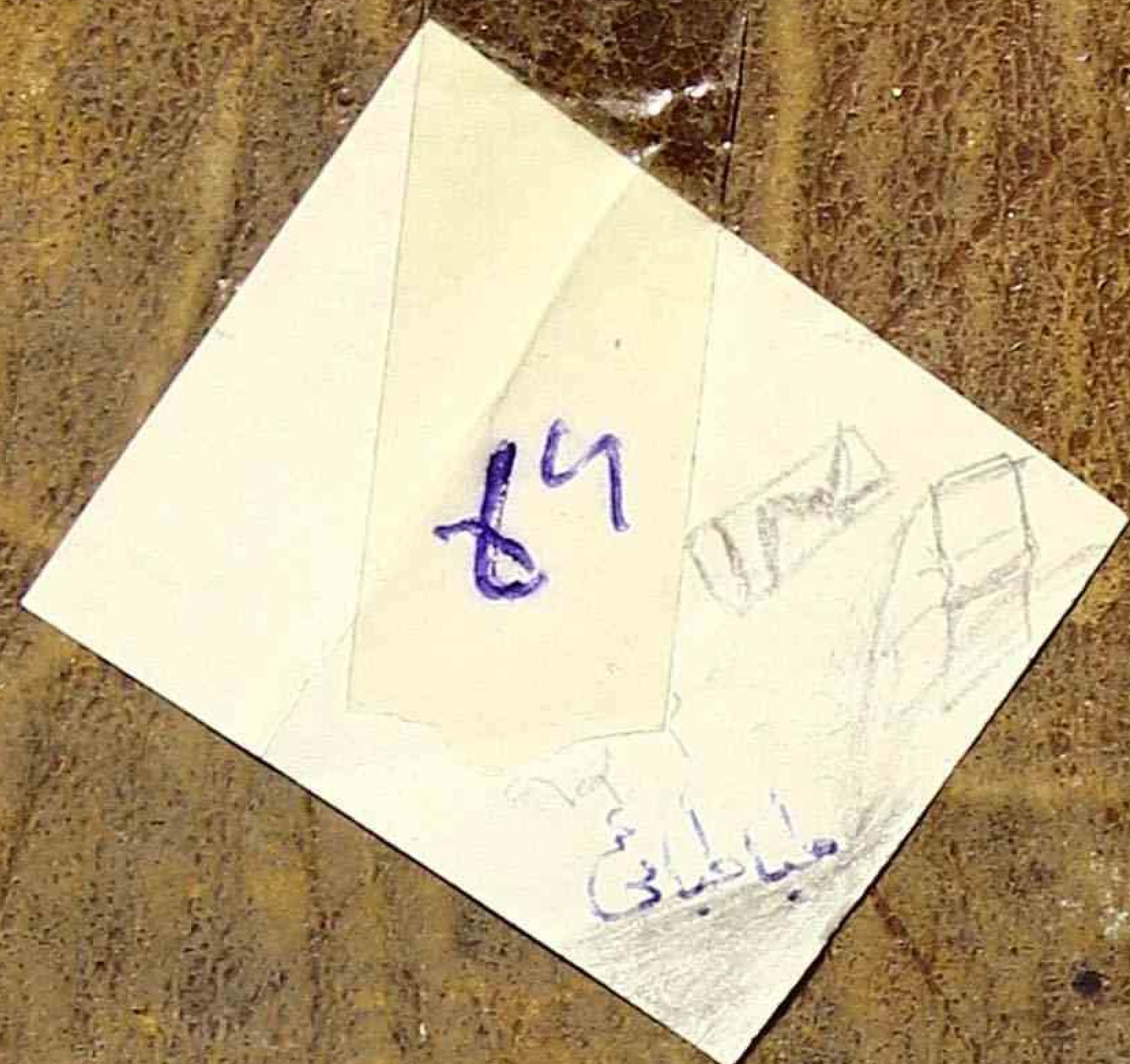






بعون الله الملک المنان

در زمان خیریت نشان

حضرت اقدس ولیعهد صاحب

اختیار مملکت آذربایجان

مظفرالدین میرزا دام الله ظلاله

رأفته علی رؤس الانام

ارتسام و انطباع این

نسخهٔ مبارکه

[illegible] صورت اتمام پذیرفت

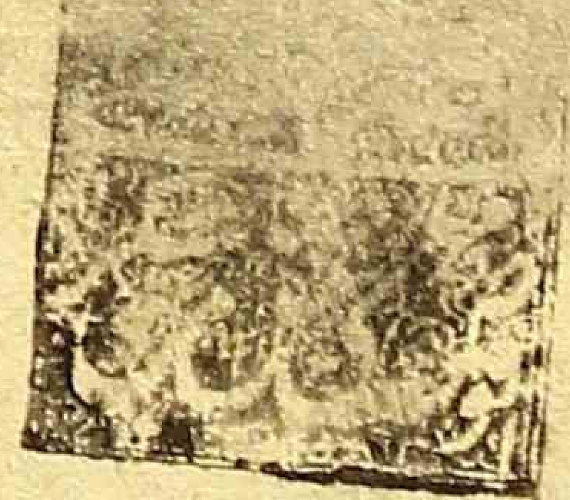


تاریخ اولاد الاطهار

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه و مظهر لطفه و منبع فیضه و
مطلع کرمه و مخزن جوده و معدن رحمته و سید رسله صاحب المقام المحمود و
الشفاعة الموعود و المعراج و منبر الوسیلة و الحوض الکوثر و لواء الحمد و مفاتیح
ابواب الجنة و النار محمد و آله الائمة المعصومین الاخیار الابرار الطیبین الطاهرین
صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم و مخالفیهم و مبغضیهم و
غاصبی حقوقهم و منکریهم و منکری فضائلهم و فضائل شیعتهم و اولادهم الی یوم الدین
ابد الآبدین و دهر الداهرین و بعد چنین گوید بندهٔ خاکسار و ذرهٔ بی‌مقدار
محمد رضا بن محمد صادق الحسنی الحسینی الموسوی الرضوی الطباطبائی التبریزی وفقه
الله تعالی لمرضاته و جعل مستقبل احواله خیراً من ماضیه که بعضی از اجلهٔ اصحاب و

این کتاب را کمترین [illegible]
[illegible]
طالب [illegible]
[illegible] آه من الموت





وبرخی از اعزه احباب کثر الله امثالهم فی العباد و البلاد از این حقیر بی استطاعت و
فقیر بی بضاعت صاحب تقصیر و اضاعت التماس و سؤال نمودند از بیان احوال
امامزادهای گرام و شهزادهای عظام و شهدای علیین مقام و شفعای ذوی العزة
و الاحترام که شفاعت میکنند بر زائرین خود در دنیا و آخرت و در روز قیامت و قبور
در حضور ائمه انام علیهم السلام که مزارات متبرکه آنها و مقابر مقدسه ایشان صلوات
الله علی ابائهم الطیبین و اجدادهم الطاهرین المعصومین و ابنائهم و اولادهم المظلومین
اجمعین در دار السلطنه تبریز صانها الله تعالی عن الحوادث و التهدید واقع است
و بعضی از قبور مبارکه ایشان ظاهر و آشکار و برخی مخفی و پنهان زیر خاک بود استتار
بعد از زلزله شدیده که در دار السلطنه تبریز بهجت انگیز صانها الله تعالی عن الحوادث
و التهدید در سنه هزار و صد و نود و سه در سلخ شهر ذیحجة الحرام یکساعت از
شب شنبه گذشته واقع شده است و چون بعضی از رؤسای مجاهیل و اذناب منکرین
از اصحاب اباطیل و ارباب اضالیل که انکار از اشعار و آثار خود نموده و کلمات و
مقامات اولاد طیبین و حضرات ائمه معصومین و اولیای طاهرین و مطهرین و
مکرمین و مقربین و مظلومین علیهم السلام را از راه جهل و نادانی و عدم تتبع
و قلت اطلاع و عدم ممارست بر کتب سیر و تواریخ و فتوح اسلام و مغازی خواه
بزبان فارسی باشد یا تازی و یاد نگرفته و نفهمیده از جهت خبث طینت و اعوجاج
فطرت و لجاجت و عناد مثل حضرت عون بن علی و جناب زید بن علی علیهم السلام را انکار نموده

چشم



چشم مبارک جناب ولی مطلق صلوات الله وسلامه علیه و علی اولاده الطاهرین
و در جگر گوشه‌ای آن بزرگواران انکار میکنند که باین بلاد آمده اند و در اینجا مدفون
نیستند و شهید نشده اند و همه اینها را استبعاد میکنند چنانکه مقامات رفیعه و
مراتب منیعه و اکثر معجزات عظیمه و اغلب کرامات کریمه و فضائل و مناقب کثیره و مدائح
و کمالات غیر عدیده حضرات ائمه معصومین طاهرین علیهم السلام را که آباء طاهرین و اجداد
مطهرین این امامزادگان عظام و بزرگواران کرامند انکار میکنند و حال آنکه آن
بزرگواران منصوص و منصوب از جانب حق سبحانه و تعالی بمنصب عظیم امامت و مخصوص بمقام
کریم و صاحب خلافت و صاحبان ولایت و سلطنت که اینها را انکار کنند که از مراتب
سنیه و مقامات علیه ایشان جاهلند و نادانند از جهت آنکه انوار مبارکه و اجسام
مقدسه ایشان را بخویشان قیاس کرده اند و اما غافلند از فرمایش سروران
اهل یقین و ائمه دین مبین که فرموده اند انا لا یقاس بنا احد من الناس و قال علیه السلام
اذا شئنا شاء الله و غیر اینها از احادیث متکثره و اخبار متعدده فلهذا از
جهة وجوب اجابت سائل و حرمت سکوت و کتمان عالم بمسئله حکمت از طالب اهل
که اهلیت داشته باشد برای این جواب چنانکه فرموده اند لا تمنعوا الحکمة من اهلها
فتظلموها و باز فرموده اند اذا ظهرت البدع فلیظهر العالم علمه فمن لم یظهر
فعلیه لعنة الله و قبیح است از حکیم تاخیر بیان از وقت حاجت و واجب است از باب
امر بمعروف و نهی از منکر اظهار مطلب حق و بیان مطلوب و تحقیق آن نزد اجتماع



اجتماع شرایط ثلثه مذکوره در کتب فقهیه در باب امر بمعروف و نهی از منکر و از
برای تنبیه غافلین و تأدیب جاهلین و اتمام حجت برای جماعت منکرین و مانعین
داعی دوام دولت قاهره مبادرت نمودم بتحریر جواب بنحو صواب لیهلک من هلک
عن بینة و یحیی من حی عن بینة و اثبات نمودم بحمد الله تعالی و الشکر له تفاصیل
احوالات جناب حضرت عون بن علی و جناب زید بن علی علیهما السلام را با سایر
امامزاده های عظام و شاهزاده گان کرام که در دار السلطنه تبریز مدفونند
و نقل نمودم احوالات آن بزرگواران را از کتب معتمده اهل سیر و تواریخ و
تذکره های معتبره علمای انساب که اغلب مصنفین و اکثر مؤلفین آنها از
فرقه محقه امامیه اثنا عشریه اند رضوان الله علیهم اجمعین انتخاب نمودم و بعد
از جمع و تصنیف و تالیف بتحریر و بیان نمودم بنحو اختصار در این تذکره مبارکه
بطوریکه نزد اهل طباع سلیمه مطلوب و پیش صاحبان اذهان مستقیمه مرغوب است
و مسمی نمودم از ابناء نجباء و اولاد اطهار و مرتب نمودم بر هشت باب و چون تالیف
این تذکره مبارکه در عهد و زمان شهنشاه عالم پناه که دعای بقای ایشان بر
داعی و همه اهل اسلام واجب است اعنی خسرو عادل غازی باذل و صاحبقران
حامی دین و اهل ایمان و ماحی کفر و عدوان و قاصم ظهور فراعنه و جبابره
و راغم خیاشیم قیاصره و اکاسره و رافع اعلام اسلام بر اجلال و رضیع دولت
و عزت و شوکت و کامرانی و اقبال السلطان بن السلطان السلطان

ناصر



ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه و ارغد عیشه و ابد جیشه که حق
سبحانه و تعالی بحق اولیای طاهرین سلام الله علیهم اجمعین وجود بیهمتای آن
شهنشاه عالم پناه را از جمیع بلیات ارضیه و سماویه همیشه در حفظ و حمایت
مقدسه خود بمحافظت فرمایند و ان شاء الله تعالی در این تذکره کبری ابتدا نموده‌ام
در بیان احوالات جمیع امامزاده هائی که در ولایت اذربیجان و عراق عجم و عرب و
سایر اقالیم سبعه مدفونند از ولادت و وفات و شهادت و تفاصیل احوالات
این بزرگواران بقدر امکان ذکر و بیان خواهم کرد ان شاء الله تعالی و وفقنی الله   و در آن تذکره
لاتمامه تا هر که خواهد از اخوان دین و اهل یقین از مؤمنین و محبین که باین تذکره
مبارکه مطالعه و مراجعه نماید باید این مؤلف طباطبائی حقیر را با تقصیر در حیات
و ممات بدعای خیر یاد و شاد فرمایند و علی الله قصد السبیل نعم المولی
و نعم النصیر و هو حسبی و نعم الوکیل **باب اول** در بیان احوالات امامزاده هائی
عظام و شهزادگان کرام که میان آن بزرگواران و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام
واسطه نیست و بسبب علو حسب و علو نسب مشهور و معروفند فلهذا ابتدا
مینمایم بذکر دو فیض آثار دو نور چشم مبارک حضرت حیدر کرار و دو جگر گوشه
نور الانوار جناب ولی مطلق امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه یعنی حضرت
عون بن علی و جناب زید بن علی علیهما السلام که این دو بزرگوار فرزند ارجمند
بلاواسطه جناب شاه ولایتند که باذن آنحضرت در عصر عمر بن خطاب با تبه

تفصیل آنکه در زمان آن حضرت
حضرت عون بن علی و زید بن
بن علی علیهما السلام

باتفاق اصحاب تواریخ وارباب سیر ومغازی بزبان فارسی با لغت تازی ترکیب نموده
اند که آن دو بزرگوار بدار السلطنه تبریز آمده اند وشهید شده اند ودر قلّه
کوه سرخاب مدفونند واز جمله علمائیکه تصریح برین مطلب نموده اند شیخ ابو مخنف
لوط بن یحیی بن سعد بن مخنف بن مسلم ازدی غامدی رحمة الله علیه است که از جمله
اعاظم علمای امامیه بوده رضوان الله علیهم اجمعین وتفصیل احوال آن شیخ
جلیل وعالم نبیل در کتب رجال خصوصا در رجال کبیر میرزا محمد استرابادی علیه الرحمه مسطور است
وسایر کتب علمای رجال که شیخ ابو مخنف مذکور شیخ اصحاب اخبار بوده در شهر کوفه
ووجه ومقدم ورئیس وبزرگ ایشان وهمه اهل عصر او در آن وقت وبعد از آن
وعلمای رجال همه وثوق واعتماد دارند بر روایات او وصاحب کتب کثیره است در علم
سیر وتواریخ واحادیث وروایات از جناب امام همام جعفر صادق علیه السلام
است وزیاده بر سی کتاب تالیف نموده که اسامی آنها در کتب رجال مذکور است
واغلب آنها ازاعی بیده ام از آنجمله کتاب فتوح الاسلام است که احوال آل جعفر
عون بن علی وزید بن علی علیهما السلام المراد در آن کتاب بتفصیل ذکر نموده است ودر کتاب فتح
آذربیجان مذکور است ودر شهر بودن ذکره ملا حشری رحمه کتابی از آنها مسمّی بروضة الاطهار
ودیگری مسمی بروضة الابرار است ودر کتاب نهایة الطالب فی نسب آل ابی طالب
که دوازده مجلد است ودر کتاب الثمرة الظاهرة من الشجرة الطاهرة ودر
کتاب الفلك المشحون فی بیان انساب القبائل والبطون وکتاب اخبار الائمه

بیان احوال شیخ ابو مخنف که از جمله اعاظم علمای امامیه رضوان الله علیهم اجمعین

که از



که از تألیفات عالم و عامل و فاضل و کامل مجتهد و فقیه و محاسب و نسّابه و محدّث و
مورّخ جناب سیّد رضی الدّین محمّد بن سیّد جلال الدّین نقیب سبزواری است مانند کتاب
عمدة الطالب و کتاب اخبار الائمه را تخمین کرده بود که هر گاه تمام شود صد مجلّد میشود
و هر مجلّدی چهار صد ورق و بیست و یک مجلّد از آن کتاب بالبیاض شده و ناتمام است و
کتب معتبره و تذکره‌های معتمده که ذکر اسامی آنها تطویل بلاطائل و مطلوب اختصار
است درین کتاب و داعی مدّتی سالها است که متفکّر بودم و اراده داشتم که تذکره
بیان احوالات امامزاده‌های عظام و شهزادگان کرام بنویسم و تألیف نمایم و در
عرض مدّت قریب صد مجلّد از کتب تواریخ و سیر معتبره و تذکره‌ها معتمده که اکثر
آنها از تألیفات علمای امامیّه و فضلای اثنا عشریّه است رضوان الله علیهم اجمعین
تتبع و مطالعه و مراجعه نموده‌ام و بعد از مطالعه و مراجعه و تفحّص تام و تجسّس عام
جمع آوری کرده و این تذکره مختصره را نوشتم و تفاصیل احوالات آن دو امامزاده
بزرگوار و شهزاده عالی تبار یعنی حضرت عون بن علی و جناب زید بن علی علیهما السلام بیشتر
کتاب از آن صد مجلّد از کتب تواریخ و سیر و مغازی بلغت تازی یا زبان فارسی یا لسان ترکی
مرقوم و مسطور است خصوصاً در تاریخ فتح آذربیجان که دو مجلّد است ذکر نموده که هر دو برادر
بزرگوار از جناب محمّد بن حنفیّه علیه السّلام بعد از شهادت ایشان در بالای کوه سرخاب
دفن فرموده‌اند انتهی کلامه و در کتاب بحر الانساب سیّد مرتضی رازی علیه الرّحمة ذکر نموده
که زید بن علی با برادرش عون بن علی علیهما السلام در قلعهٔ کوه سرخاب مدفونند و در بعضی از



از کتب معتبره مذکور است که برادر حضرت عون بن علی علیهما السلام که از کبار زنادند اسمش یحیی بن

علی علیهما السلام است انتهی کلامه رفع فی الخلد مقامه مؤلف طباطبائی گوید بنابراین قول

باید با حضرت زید بن علی علیه السلام دو اسم داشته باشند یکی زید و دیگری یحیی

یا اینکه اسماء بنت عمیس خثعمیه رضوان الله علیها مادر زید بن علی علیه السلام

نباشد بلکه از مادر دیگر از زوجات محترمه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باشد

و در قریه چورون که میان بلدهٔ زنجان و همدان واقع است در یکفرسخی قریهٔ بوزلو

که منزلگاه زوّار حضرت سید الشهداء علیه آلاف التحیة والثناء است و

مشهور است مزار جناب شهزاده یحیی و آن پسر بلاواسطهٔ جناب امیر المؤمنین علیه السلام

است و زیارتگاه است از اطراف و نواحی بزیارت آن بزرگوار می‌آیند و مؤلف گوید

که در آستانهٔ مبارکهٔ آن بزرگوار یک شب جمعه مانده‌ام چهل و هفت سال قبل بر این در سال

هزار و دویست و چهل و نه هجری که بزیارت عتبات عالیات مشرف شدم پس این قول که یحیی

بن علی علیهما السلام با زید بن علی از یک مادرند مشهور است نسبتاً و امّا باتفاق جمع

کثیری از اصحاب تواریخ و ارباب سیر حضرت عون بن علی علیهما السلام با برادر دیگر خود

جناب زید بن علی علیه السلام باهمراهی حضرت محمّد بن حنفیّه با سپاه اسلام و لشکر

یعنی سلطان اسامة بن شریک تغلبی و یا اسامة بن فرقد بنا بقول اصحّ که بسبب حضرت

زینب بنت خزیمه حرم محترمهٔ جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله است و با غضنفر

نام پسر خواندهٔ جناب شاه ولایت مآب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و سایر اصحاب

یعنی [illegible] رضوان الله علیه

کبار



کبار جناب رسول مطلق صلی الله علیه و آله با بیست و پنج هزار نفر لشکر در زمین اول
شهر دار السلطنه تبریز که دها نوقان مسمی با آن آباد بود تشریف آورده بودند و بعد از ۱۰
جنگهای بسیار و غزوات بیشمار و فتح چند قلعه از قلاع کفار جناب سپهسالار منصور و
حضرت عون بن علی علیهما السلام و جمع کثیری و جم غفیری از صحابه اخیار و تابعین ابرار رضوان
الله علیهم اجمعین بدینجا غالباً بشهادت فایز شده اند و چون پادشاه شهر دار
السلطنه تبریز دها نوقان هامان بن مهزیار بود و با جمیع ملوک آذربیجان و
همه اهالی و ساکنین آن بلاد در آن زمان آتش پرست بودند از آنجهه بود که حضرت
محمد بن حنفیه علیه السلام جناب سلطان اسامه بن فرقد را رضوان الله علیه بعد از شهادت
آن بزرگوار در بالای کوهی که سهند دفن کردند و حضرت عون بن علی علیه السلام را در بالای
کوه سرخاب دفن فرمودند از برای آنکه اهل اسلام و مقبره مسلمین در شهر آن آبادی
دها نوقان موجود نبود از آنجهه یا بسبب ملاحظه مصلحتهای دیگر بعضی از شهدا را
در کوهها و بعضی را در همانجاها که شهید شده اند دفن فرموده اند از آنجمله علی بن
مالک اشتر علیهما الرحمه است که در کوه میشاب مدفون و بعلی علمدار مشهور است
و ابودجانه انصاری در قریه خلیجان مدفون است و مادر سپهسالار لشکر اسلام من سلطان
اسامه بن فرقد رضوان الله علیهما اسمش زینب بنت خدیجه کبری از زوجات رسول خدا
صلی الله علیه و آله است که در این غزو و جنگ با پسرش سلطان اسامه همراه بوده در قریه
دشتیج یکی از حوالی قصبه دهخوارقان واقع در مکان مرتفعی در بالای تلی مدفون است و

بیان شهادت حضرت عون بن علی علیهما السلام و مدفن آن بزرگوار

بیان شهادت حضرت علی بن مالک اشتر و مشهور بعلمدار رضوان الله علیهم

بیان شهادت ابودجانه انصاری علیه الرحمه

بیان احوال مادر سلطان اسامه بن فرقد مسماه بزینب بنت خدیجه



بیان احوال امیر عجل بن عبد المطلب

بیان احوال قیس بن اشعث علیه الرحمه

و مزارش معروف و مشهور است و مثل امیر ضیغم عجل بن عبد المطلب که عم زاده حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله است که با سلطان اسلام در مرتبه اول بآذربایجان آمده چند
کارزار با کفار نموده اند و بعد از جنگهای بسیار با جماعت کثیری از غزات و پیل بدرجه شهادت
فایز گردید و با اینکه از اصحاب کبار است شرافت قرابت هم دارد بجناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله و مزار آن بزرگوار در حوالی قریه خسروشاه در مکانی مرتفع و با صفا واقع است
و قیس بن اشعث که از اصحاب کبار جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در مرتبه
اول با سلطان اسلام آمده بود در قریه سردرود مدفون است و در تاریخ آذربایجان مذکور
است که قیس بن اشعث چند سال در قریه سردرود ساکن بود و چند تخم زردآلو
با خود داشت یک تخم در آن قریه کاشت و میوه آن را از نسل سلطان اسلام بردند و التماس نمود
که از اسم او نام وی قیسی خوانند و این قیس در حوالی قریه خرم آباد که در نزدیکی قصبه دهخوارقان
بوده بدرجه شهادت رسیده و در اوایل جوانی در قریه سردرود بی سامان مانده بود
دختر ملک آنجا را گرفته بود و از وی پسری داشت و از قضاهای الهی آنکه اشعث پدر
پیر قیس بدیدن پسرش آمده بود و هنوز مکان شهادت قیس از خون او رنگین بود و سلطان
اسلام نعش او را بقریه سردرود فرستاده بود که دفن نمایند اشعث را اسم پسر قیس بود فرستاد
که نعش پسر خود قیس را ملاقات نماید و مردم سردرود میگویند که قیسی نسبت زردآلو
به این بود در همان سال که قیس در آن قریه مدفون شد میوه قیسی بهم رسید و از آنجا
بهمه ولایت منتشر شد و باسم آنجناب مشهور گردید و از جمله صحابه کبار و شهدا

ابوار فرقد بن زید که در فریشاباد مدفون است از اصحاب و تابعین بدرجهٔ
شهادت فایز شده در آن مکان شریف مدفون شدند حتی بعضی گفته‌اند که ششصد نفر از اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه و آله در فریشاباد مدفون‌اند و در تربت آخرین بدرجهٔ شهادت رسیده‌اند
و امیه بن عمرو بن امیه که در آمد سرخاب مدفون است صاحب تاریخ فتح اندیجان او را از اصحاب
رسول الله صلی الله علیه و آله نوشته پدرش عمرو از اصحاب صفه مسجد حضرت رسول مطلق صلی الله
علیه و آله است و او روسند از آن جناب و ولی مطلق صلوات الله و سلامه علیه و مدتها
عمرو را جناب رسالت پناه در سال ششم از هجرت با نامه بسوی پادشاه حبشه فرستاد
و او را باسلام دعوت فرمود و پسر این عمرو که امیه بن عمرو بن امیه باشد در صغر سن بهمدان
بانوی بانوان که دختر بهرام شاه پادشاه گیلان بود و در حسن و شجاعت نظیر نداشت
و از لشکر اسلام غیر از محمد بن حنفیه و جناب زید بن علی علیه السلام هیچکس تاب
مقاومت و مبارزت و مقاتله و مقابله نداشت و امیه بن عمرو هنوز کودک بود در خدمت
جناب اسد بن فرقد که سپه سالار لشکر اسلام بود بی اذن پدر خود با دختر بهرام شاه
درآویخت و سنگی بر سر دختر زد که کلاه خود وی بشکست و سرش در میان دو
لشکر برهنه شد و آخر بدست آن دختر گرفتار آمد دختر از کمال غضب فرمود که
هر دو چشمش را بیرون آوردند عمرو شب رفته پسر خود امیه و قیس بن اشعث و جناب
محمد بن حنفیه و حضرت زید بن علی علیهما السلام که در جنگ و کارزار بدست کفار نابکار
اسیر و گرفتار شده بودند از زندان در وقت شب از حبس نجات داد و جناب زید بن

بیان حال فرقد ... رحمه الله تعالی

بیان احوال عمرو بن امیه و پسرش امیه بن عمرو رضی الله عنهما



بیان آمدن حضرت زید بن علی دو مرتبه نوبتیم با حضرت محمد بن حنفیه با لشکر اسلام بانزو آباد

بن علی علیه السلام که دو مرتبه نوبتیم باسرداری عبدالله بن عمر بن خطاب و حضرت محمد بن
حنفیه بابیست و پنجهزار نفر لشکر اسلام برای غزای کفار بشهر انزو آباد آمدند
بعد از جنگهای بسیار با انجماعت کفار و طایفه اشرار حضرت زید بن علی را علیه السلام
در حوالی قصبه پنجوروان در سر قلعه حرمها باد که لشکره قدیم و بسیار معتبر بود
نزد ان کفار نابکار و ملاعین اشرار انجناب را شهید نمودند و بعد از شهادت آن

بیان شهادت زید بن علی علیهما السلام و دفن نمودن جناب محمد بن حنفیه جسد مبارک آن بزرگوار را در پیش جناب عون بن علی علیهما السلام

بزرگوار حضرت محمد بن حنفیه علیه السلام جسد مبارک برادر ارجمند با جان برابر
خود را از کارزار بیرون آورده بر بالای کوه سرخاب به پیش برادر خود جناب عون
بن علی علیهما السلام دفن فرمودند و والده ماجده این دو بزرگوار اسماء بنت عمیس خثعمیه رضوان
الله علیهما که زوجه حضرت جعفر طیار بود سلام الله علیه بعد از شهادت آن بزرگوار
در ارض موته و آن موضعیست نزدیک ببلقا که کارزار و جنگ لشکر اسلام با سپاه
شرحبیل بن عمرو غسانی ملعون در انجا بوده و حضرت جعفر طیار در همان موضع مذکور
شهید شده اسماء را ابی بکر تزویج نمود محمد متولد شد و از ابی بکر پسر خود پرستاری کرده

بیان احوال اسماء بنت عمیس خثعمیه رضوان الله علیها

در آستان مبارکه جناب ولی مطلق صلوات الله و سلامه علیه تربیت و صاحب اخلاص
و تولی گردید و بعد از وفات عصمت کبری و طهارت عظمی و انسیه حورا جناب فاطمه زهرا
علی بعلها و ابیها و بنیها علیهم الصلوة و السلام همان اسماء را حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بعقد ازدواج خود در اورده و جناب عون و حضرت زید علیهما السلام از ان
مخدره جلیله و عفیفه نجیبه و کریمه بظهور آمدند و سر این دو بزرگوار در وقت شهادت



ایشان چنانچه از کتب سیر و تواریخ و مغازی و نسخه‌های بعضی ترجمه بوده در لغات دیگر بلغت تازی یا فارسی یا ترکی مفهوم و مستفاد میشود اینست که حضرت عون بن علی علیه السلام در سن سالگی بوده که شهید شده و جناب زید بن علی در هفت سالگی و علامه مجلسی رحمه الله در کتاب تذکرة الائمه ذکر نموده که اسماء بنت عمیس خثعمیه رضوان الله علیها را ابو بکر طلاق داد بعد از طلاق جناب امیر المؤمنین علیه السلام تزویج فرمودند یعنی گرفتند اینقول سن شریف این دو بزرگوار زیاده از اینکه گفته بوده است او اولاد ائمه هدی و معصومین علیهم السلام هر گاه تابع آباء و اجداد طاهرین و مطهرین خود باشند ایشان البته مردم با اطفال مسلمین قیاس نشوند اینکه گفتیم خواه صغیر یا کبیر باشند از جهة اینکه بسبب شعبه انسانیت در اینها ظهور میکند و بمضمون حدیث قدسی یا ابن آدم اطعنی اجعلک مثلی هر چه اراده نمایند میشود و تاریخ فتح آذربیجان در مجلد از کتاب نظر داعی رسیده است مجلد اول در بیان تفصیل احوال آمدن سلطان اسامه بن فرقد است در زمان غصب خلافت عمر بن خطاب با جناب محمد بن حنفیه و حضرت عون بن علی و زید بن علی علیهم السلام و غضنفر پسرخوانده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و آمدن اینها با صحابه کبار و تابعین اخیار بولایت آذربیجان بلیلستان بجهت انهزام لشکر و شهادت سپهسالار لشکر اسلام یعنی سلطان اسامة بن فرقد بعد از جنگهای بسیار و فتح چند قلعه از قلاع آن کفار با جمع کثیری از صحابه کبار و تابعین ابرار بلاد جبنه شهادت رسیدند و دفن فرمود حضرت محمد بن حنفیه جسد مبارک سپهسالار

بیان احوال شریف حضرت عون بن علی و جناب زید بن علی علیهما السلام



سالار مذکور در قلعهٔ کوه سهند و شهادت حضرت عون بن علی علیهما السلام و دفن
فرمودن حضرت محمد بن حنفیه آن بزرگوار در قلعهٔ کوه سرخاب فی مجلد دویم در بیان مدت
جناب محمد بن حنفیه است بر تسخیر دویم شهر آذرآباد با حضرت زید بن علی علیهما السلام و غضنفر
لشکر ری عبد الله بن عمر و با سه نفر برادر و عبد الرحمن بن ابی بکر با بیست و پنج هزار
نفر لشکر اسلام از صحابه و تابعین و شهادت حضرت زید بن علی علیه السلام و دفن
فرمودن جناب محمد بن حنفیه جسد مبارک برادر خود را در تبریز در مزار لازم الانوار ۲ پایین پای
برادرش حضرت عون بن علی علیهما السلام و بیان شهادت جمع کثیری از صحابه کبار و تابعین
اخبار و در تاریخ فتح آذربیجان و بعضی از تذکرهای معتبر اسامی قلاع واقعه در
بلدهٔ آذرآباد در آن زمان بیان نموده و نوشته‌اند که در آن زمان در کل آذربیجان
هزار و دویست قلعه بوده در حوالی دار السلطنه تبریز پنجاه قلعه بوده و پادشاه
آن وقت هامان بن مهربار بوده و شصت هزار لشکر داشته و با عبد الله بن عمر محاربه
نموده مغلوب شده و قلاع به برکت مبارک جناب محمد بن حنفیه مفتوح شده و پادشاه
عظیم الشان در آن زمان از کفار آتش پرست دو نفر بودند یکی یزدجرد و دیگری اسفندیار
و بقیهٔ ملوک آذربیجان تابع ایشان بوده و شهر تبریز از کوه چرنداب تا کوه سرخاب بیشه
و جنگل بوده و از جمله قلاع پشنک و زمرک و قلعه شادهنک بلهبجان و خرم
آباد و رباط سبیل سوسان کله و بهادرآباد لنکان هامان کله برمر اوران دز با مبلاط
شمیران شهادولادن سلمه و شندآباد و زنا و ابوهان در میش و در چرنداب

اسامی قلاع

چهار قلعه

چهار قلعه بوده در قریب یکدیگر چنانکه زنجیر بر اطراف آنها کشیده بودند که هیچ عظیم
بر زنجیرها زنگ ساخته بودند که شب اگر کسی دیگر در آنها داخل شوند نموده همه ساکنین
قلعه از حال یکدیگر واقف و مطلع باشند و قلعه سرخاب که آب فوقانی آهنین بند
و در قرب شهر هامان حصار اسکندر بوده در اسکندران قلعه بوده در شهر آمد و در سبزآباد
و در حوالی سرخاب قلعه کلاغ و قلعه طوس و قلعه بهرام آباد در حوالی مهمور و ان
قلعه مزرعه عجب و قلعه چرخ سنگ هفت ماه سپهسالار لشکر اسلام یعنی سلطان
اسد رضوان الله علیه دو مرتبه اول که بشهر زید آباد الشریف او رسیدند قلعه بهرام
آباد را محاصره نمودند تا فتح شده بود تمام از اکابر و بزرگان کفار بعد از جنگهای بسیار
سلطان اسد را شهید نمود و بعد از شهید نمودن آن بزرگوار از عمل شنیع خود
نادم و پشیمان شده و چندان گریه کرد که استخوان روی وی ظاهر شد آخر الامر
خود و اتباعش همگی شرف اسلام را یافتند بعد از مسلمانی مدتهای بسیار
بلشکر اسلام رسیده نقل نموده اند که وحشی قاتل حضرت حمزه سید الشهدا
و عم اکرم جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که در جنگ احد شهید شده بود بدست
وحشی حبشی و نیز در میان این لشکر بوده و دیو زبور بوحشی مذکور محبتها نموده و
هر دو باتفاق یکدیگر از جهت پشیمانی عمل زشت و قبیح خویشان گریه و زاری می نمودند
و کوشش بسیار و مقاتله بیشمار با جماعت کفار میکردند و چون حضرت محمد بن
حنفیه و جناب زید بن علی و غضنفر پسر خوانده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و قیس



قیس بن اشعث در مرتبهٔ دویم با بیست و پنج هزار نفر لشکر از صحابه و تابعین که
بشهر انبار آمده‌اند و هر دو برادر عالیمقدار و الابرار با قیس بن اشعث و امیه بن
عمرو بن امیه در میان جنگ بعد از کارزارهای بسیار و کشتن جمعی از آن کافران
اشرار بدست کفار اسیر و گرفتار شدند و عمرو بن امیه تنها از آنها وقت شب از
میان لشکر کفار نجات داده میان لشکر اسلام آمده‌اند و باعث این فتوحات
لشکر اسلام و فتح قلاع مذکوره و غیرها حضرت محمد بن حنفیه پسر جناب امیر از بدن
علی علیهما السلام دو فرزند ارجمند شاه ولایت علی مطلق بوده‌اند و حضرت
محمد بن حنفیه بسبب که جنگهای کرده بود شصت و شش عدد زخم نیزه و زخم شمشیر بر
بدن مبارک آنحضرت رسیده بود و در هر دو مرتبه که لشکر اسلام باذربیجان
آمده‌اند جناب محمد بن حنفیه در میان لشکر بوده و از سرداران و در لشکر اسلام کسی
بشجاعت و قوت بازوی آنبزرگوار نبوده و حال آنکه در آنوقت آنحضرت در سن
چهارده سالگی بوده‌اند و هرچند در مرتبهٔ اول که لشکر اسلام باذربیجان
آمده‌اند اکثر صحابه و تابعین بدرجهٔ شهادت رسیده و خود را بکوهها کشیده
اند و آنکفار بدنبال رفته ایشانرا شربت شهادت چشانیده‌اند و در این دیار
کوهی نیست که مزار صحابه و تابعین در آن نباشد و در مرتبهٔ ثانی از لشکر
اسلام بسیار شهید شده‌اند و هرچند در اول شکست خورده‌اند اما
در آخر دمار از کفار آورده و انتقام کشیده‌اند و فتح بلاد آذربیجان نموده و

غلبه

غلبه کرده و قلاع را فتح و انتصار نموده اند مؤلف طبا طبائی گوید که سبب جمیع فتوحات
لشکر اسلام جناب محمد بن حنفیه بوده است و تا این عصر آثار آن بزرگوار در حوالی
دار السلطنه تبریز در قریه دیزجناب و قریه لیوان و قریه شاداباد و قریه نهند
و قریه اسکندان و اطراف کوه سهند و غیرها موجود است و در میان مردم این بلاد
معروف و مشهور و نقل شده است که قوت بازوی آنحضرت بمرتبه بوده که جهت آنحضرت
درعی و زرهی آورده بودند آنحضرت فرمودند که این زره بلند است در هنگام محاربه
و مبارزت مرا از شجاعت و جلادت باز میدارد در حضور پدر بزرگوار شاه ولایت
امیرالمؤمنین علیه السلام و در حضور جمعی از منافقین و معاندین بدو زانو
در آمده و دامن زره را چنان قوت داده که بزور بازوی مبارک آنحضرت همه اطراف
دامن زره پاره شده و دست مبارکش مجروح شد حضرت شاه مردان و ولی الرحمن
علیه صلوات الله الملک المنان فرمودند که ای فرزند ارجمند اگر این کار را
در حضور این جماعت منافقین نمیکردی این چشم زخم بتو نمیرسید چون چنین واقع
شد بدانکه جراحت دست تو بر و رفع نخواهد شد گویند تا آنجناب در حیات
بود دست مبارکش مجروح بود باین سبب از وقایع هایله کربلای معلی باز مانده
بود و نیز معروفست که حضرت شاه ولایت جناب محمد علیهما السلام را از هیچ غزو و محاربه
با مخالفین و معاندین ممانعت نفرمودی و یکی از معاندین بجناب آنحضرت خواست
که جناب محمد را از خدمت پدر بزرگوارش دور گردان نماید بسبب آنکه آنملعون از شجاعت



شجاعت فرزند شاه ولایت اسد الله الغالب عجب نیست و مردمان آزرده مگر
جبله بر آن جناب مسلط عرض نمودند که حضرت امام حسن مجتبی و حضرت جناب
سید الشهداء علیهما السلام فرزندان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اند تو نیز فرزند
آنجنابی سبب چیست که در جنگ و آشوب پیش تو را می فرستند و ایشان را
از مقاتله و محاربه منع می فرمایند آنجناب در جواب آن ملعین منافق فرمود آن دو
بزرگوار بمرتبه دو چشم مبارک آنحضرت اند و من بمنزله دست چپ مبارک آن بزرگوار
و هر بلیه که متوجه یکی از دو چشم انسانی میشود دست چپ را سپر نموده آن بلیه را از
دو چشم دفع نماید ای معاند مرا این تفاخر در هر دو سرا کافیست که پدر بزرگوار
و ولی مطلق حضرت کردگار مرا بانجام خدمات مامور فرماید کاش هر روزی مرا بصد
مرتبه از این خدمات مفتخر سازد آن معاند و منافق متحیر و مبهوت مانده بسیار مخجل
و ملزم گردید هرگاه سائلی سؤال نماید که چرا حضرت محمد بن حنفیه را علیه السلام
نسبت بوالده ماجده اش خوله بنت جعفر بن قیس رحمها الله که از قبیله بنی
حنفیه است نسبت میدهند و بجناب حضرت شاه مردان و ولی مطلق حضرت یزدان نسبت
نمیدهند مؤلف داعی این جواب بنحو صواب بتوفیق پروردگار وهاب میگوید که
در خبری وارد است جناب خوله بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد
پدر و مادرم فدای تو باد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند که هر چه در
امم سابقه واقع شده در این امت مثل او نیز واقع خواهد شد و من بنظر

عیسی

عیسی بن مریم علیهما السلام را می بینیم در بین امت بجناب رب دست ید الهی و معجز
نما و مشکل گشای خود بر پشت خوله مسح نمود و بعد از آن بشکم و سینه
او مسح کرده و فرمود احملی وضعی همان دقیقه جناب خوله بجعفر محمد بن حنفیه
حامله گردید و در همان دقیقه وضع حمل نموده و جناب محمد متولد شده او را اسم
مبارکش محمد بن حنفیه گفتند و حال آنکه مثل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
والد ماجد دارد میبایست محمد بن علی علیه السلام میگفتند علیهم الاباء
الی امهات منسوب کردید مثل حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام تا این معجزه مبارکه
مذکور و مشهور گردد تا اینکه ظلم و طغیان ابی بکر و عمر و خالد علیه اللعنة و العذاب
الشدید بر عالمیان ظاهر و هویدا گردید که چطور طایفه بنی حنیفه را که همه از آنها
از دوستداران ولای مطلق حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودند بتهمت عدم
ادای زکوة بابی بکر خالد بن ولید در نصف شب بمکر و حیله مالک بن نویره
رحمة الله علیه را با مردان قبیله بنی حنیفه شهید کردند و همان شب خالد بن ولید
با زن مالک بن نویره زنا کرد و سر مالک را در دیک گوشت انداخته زنهای را
کوچ کردند و آنها را اسیر نموده بمسجد جناب رسول صلی الله علیه و آله آوردند طلحه
و زبیر علیهما اللعنة عبا خود را بر سر خوله انداختند که بملکه خود او را از حصه
ایشان از غنیمت با آنها بدهند خوله فرمود کسی مالک من میشود که از کیفیت
خواب مادر من و جواب آن بما خود در وقت ولادت خبر دهد با نقش نمودن آن بلوحی از



از مسیح ما خبر داده اند عاجز شدند تا اینکه شاه ولایت بمسجد تشریف آوردند و از
همه آنها خبر دادند و مال الملک بالتحول شد و چون جناب ولی پروردگار و شیر کردگار
صلوات الله وسلامه علیه وآله بعضی از مغیبات خبر دادند مثل خروج بنی عباس و غلبه
در شکم مادر شبیه مانند آنچه نوشته شده وحک کرده بودند که تاریخ مسیح و انکو
کهما که مانند یحیی تکلم کرده بود از جمله اینکه از معجزات متعدده مذکور و مشهور کردند
میان مریم و هم عصر و زمان بکشند محمد بن حنفیه و حال آنکه اولی الی النسب آن بود که
با نحضرت یعنی جناب امیر المؤمنین نسبت بدهند چنانچه گذشت و وجه تسمیه جناب
محمد بن حنفیه هرگاه سائلی سؤال کند از وجه تسمیه آنجناب بمحمد بن حنفیه شاید
از جهت این باشد که ظلم و کفر خالد ملعون و تهمت زدن و بقبیله بنی حنیفه بمنع
زکوة و شهید و اسیر نمودن بعضی از ایشان و زنان مظلومان و غارت اموال ایشان
مذکور گردد لعنت خود و خلق تا الدین ولید علیه عنید متواتر باشد و یا اینکه
مانند و مثل متولد شدن عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیه السلام باشد
و یا اینکه وجه تسمیه تذکر ظلم ابی بکر باشد که خالد بسبب او جهت قتل بنی حنیفه بناحق
ظلم فرستاد و اینها شمه است از وجوه تسمیه که اجمالا ذکر شد ولکن تفصیل این
اجمال مبین گردد چنانچه در کتب ارباب سیر و تواریخ معتمده و زبر اصحاب و اخبار
و احادیث معتبره که رواة آنها بعضی از خاصه و فئتنا جیه و فرقه کثیره از کبره و طائفه
حقه محقه رضوان الله علیهم اجمعین و برخی از آن راویها از عامه عمیا مسطور



و مذکور است که مالک بن نویره رحمة الله علیه که از بزرگان قبیله بنی حنیفه و از دوستان
خالص و شیعیان خلص حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود بعد از مدتی بعد از
روز غصب خلافت داخل مدینه طیبه علی مشرفها الصلوة و السلام گردید
شتر خود را در باب مسجد رسول صلی الله علیه و آله عقال نموده داخل مسجد شد
ابوبکر را در بالای منبر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله دید و حیران ماند و گفت یا
اخا تیم رقیت منبر رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی ای برادر قبیله تیم به چه استحقاق
ترقی نموده روی منبر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله مگر روز عید غدیر و بیعت آن روز را
فراموش کردی که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را خلافت
نصب فرموده همه اصحاب با آنجناب بیعت کردیم و بامرة المؤمنین بآنحضرت بحکم جناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله سلام نمودیم و عمر بن خطاب عرض کرد بخ بخ لک یا امیر المؤمنین
صرت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة یعنی فخر و نیز فخر مر ترا باد ای آقای مؤمنان
گشتی آقای من و آقای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه و بوای ابابکر با عمر بجناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله عرض کردید که این حکم از جانب یزدان پاک است یا بامر و خواهش تو
این خداوند وحی و تنزیل فرمود این امر پروردگار جلیل است بابلاغ جبرئیل گفت بلی
ولکن غبت و حضرنا و یری الحاضر ما لا یری الغائب و الامر یحدث بعده
الامر یعنی بلی چنین است اگر تو میگوئی ولکن تو غائب بودی و ما حاضر بودیم
حاضر آن چیز را که غائب نمی بیند او را امر حادث میشود بعد از امر دیگر



نیکو هر وقت اقتضا کرد او دمالك گفت بخدا قسم هیچ امری حادث
نگشته مگر اینکه حب دنیا و ریاست یا طلحه شما را از دین مبین و آیین و
طریقه حقه سید المرسلین صلی الله علیه و آله بیرون نکرده او تابع سنت او
شده اید یا اخا تیم اربع علی ظلعک والزم بیتک فاستغفر الله لذنبک
ورد الحق الی اهله ما تستحی ان تقوم فی مقام اقام الله و رسوله فیه غیرک
وما ترک یوم الغدیر لاحد حجة ولا معذرة انسیت تسلیمک علی علی
بامرة المؤمنین حیوة رسول الله صلی الله علیه و آله یا آل المهاجرین یا آل
الانصار لئن لم تردوا الحق الی اهله لینفلتن علیکم الامر یعنی ای برادر
تیم دست بکش از چیزیکه طاقت تحمل او نداری و بنشین در خانه خود را و در خانه
خود را و در خانه خود بنشین و طلب کن از خدا تعالی آمرزش گناهان خود را
و حق را با اهل حق رد کن آیا حیا نمیکنی از اینکه در جائی نشسته که خدا تعالی جل
و رسول مطلق او صلی الله علیه و آله غیر ترا در آنجا نشانیده اند و در روز عید
غدیر حبیب پیغمبر بشیر و نذیر از برای احدی جای حرفی و عذری نگذاشت و اتمام
حجت بر همه کرد آیا فراموش نمودی که با آنجناب مستطاب ولایت مآب امیر المؤمنین بودن
سلام کردی در زمان حیوة پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ای اولاد مهاجرین و
ای اولاد انصار هر گاه حق را با اهلش رد ننمائید همانا امر بر شما بزرگ شود و
کار بر شما سخت و دشوار خواهد شد ابو بکر چون این سخنان را شنید از جا



بن نویره علیه الرحمه شنید گفت بعدوا عنی هذا الاعرابی المبول علی عقبه
یعنی دور کنید از من این اعرابی بول کننده بر پاشنه خود را جماعتی از منافقین
بران مومن شدند ریش او را کندند و او را بمشت و لگد خسته نمودند چون این امر بمالک
انجر کشنیع را از آن ناپاک ملاحظه نمود خود را سوار کرده با ابیاتی چند
برادر آن قوم شامل و اثبات خلافت جناب امیر المومنین علیه السلام بنص جلی انشا
نموده بخواند معروف و از جمله آن اشعار این ابیات است اطعنا رسول الله ما
کان بیننا فیا قوم ما شانی و شان ابی بکر اذا مات بکر قام عمرو مقامه
فتلک و بیت الله قاصمة الظهر یدب و یغشاه العشار کانما یجاهد
جما او یقوم علی قبر فلو قام بالامر الوصی علیهم اقمنا و لو کان القیام علی جمر
ابوبکر بعد از جنگ خالد بن ولید پلید که میان آن ملعون و مالک نیز در زمان
جاهلیت لعنه و کینه کهنه و عداوت بود گفت برو فلان سوار بجانب بنی یربوع
دار برو بقبیله بنی حنیفه و مالک بن نویره را بهانه منع زکوة و ارتداد از
دین بکش و مردان آن قبیله را بقتل آور و زنان و دختران ایشان را اسیر کن
سببی که چگونه جسارت نموده هتک حرمت کرد بحکم خلیفه بدکار ماند
پس خالد ولید صد نفر سوار همراه برداشته بسوی قوم بنی حنیفه بیلغار
نمود و چون نزدیک آن قبیله رسیدند مالک بن نویره و قوم او رضوان الله
علیهم اجمعین خبردار گشتند و اسلحه حرب بر خود آراستند و آن گروه آن



گردان سهمگین چون شیران خشمگین خروشیدند و آن راستان و
فدویان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و جان فشانان زمرهٔ محبت سپاه او
دین مبین جوشیدند خالد و اتباع آن ملعون از آن دلیران نامدار و
نادران روزگار بترسیدند و اسلحهٔ حرب را از راه مکر و حیله فرو
از خود کنده بر زمین انداختند و گفتند ما آمده‌ایم بجائی و امشب مهمان شمائیم
اینک از جهت اطمینان قلب شما اسلحه حرب را از خود دور نمودیم الحمد لله رب
العالمین ما مسلمانیم آن دلاوران شیر صفت و ساده دلان خوش فطرت
سخنان دروغ و غدر آمیز آن مخذولان را صدق انگاشتند و مهمان داری ایشان
گرفتند آن گرگ صفتان پست فطرت و آن روبه کیشان دیو صفت را از خیانت
و فساد خود منزل دادند چون پاسی از شب گذشت خالد بن ولید شمشیر خود را
برداشت و بسر بالین مالک بن نویره شتافت و آن مؤمن پاک را در حالتیکه بخواب راحت
خود در بستر خواب خوابیده بود پاره پاره نمود و زن آن مؤمن شهید که در حسن منظر
نادرهٔ زمان و مشهورهٔ جهان بود و قصب السبق را در میدان حسن و جمال
از لیلی و سلمی و شیرین و امثال و اقران ربوده بود و اسم آن ضعیفه ام تمیم بود و
بعضی میگویند بثینه بود دختر عمرو جحمی و این خبر را که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
دنیا را در صورت بثینه دیده و مثل فرموده أتتنا على زي العزيز بثينة و
زينتها في مثل تلك الشمائل آن ضعیفه در آن حالت گریه میکرد و بالین آن



مؤمن و آن مظلوم بآن ظلوم میگفت تو مرا بکشتن دادی چون آن حرامزاده
حسن و جمال زن او مشاهده نمود بطمع تزویج او گشت پس خالد ولد الزنا
بما انشاء عنه آن مظلوم را کشت صاحب کتاب التهاب نیران الاحزان و
مشعل کشب الاشجان میگوید که سر مالک بن نویره علیه الرحمه را در میان
دیگ گوشت انداختند و پختند و ولیمه عرس بپا کردند و امر کرد باصحاب ملاعین
خود او را خوردند ابو قتاده پیش خالد پلید آمد و گفت مالک بن نویره
با قوم خود اظهار اسلام کرد تو چرا مسلمان را کشتی و با زن او بی عده
زنا کردی خالد ملتفت نشد و باواز بلند گفت همه این قوم را اسیر کنید و
بعد از آنکه آنها را اسیر کردند آن ملعون باواز بلند گفت که اسیران خود را
گرم کنید یعنی بکشید پس همه آن مظلومان را شهید نمودند و فرزندان و دختران
ایشان را اسیر نمودند و شهرت دادند میان مردم که قوم بنی حنیفه زکوة ندادند
و مرتد شدند با آنکه آن مؤمنان زکوة خود را بمالک بن نویره علیه الرحمه داده
بودند مالک آن وجه زکوة را بخود ایشان رد نمود و فرمود که نگاه دارید تا باهل بیت
رسانیم ابوبکر خلیفه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست ابو قتاده قسم
خورد که بعد از این با خالد پلید زیر یک علم نباشد در هیچ وقت و بمدینه
طیبه علی مشرفها الاف الثناء و التحیه معاودت نمود و ابوبکر را از سوء عمل
خالد آگاه نمود ابوبکر هیچ ملتفت نشد و چون این خبر بفاتح خیبر امیر المؤمنین



امیر المومنین علیه السلام رسید بسیار غمگین گردید و گریست و فرمود انا
لله وانا الیه راجعون و این ابیات فرمود اصبر قلیلا فبعد العسر تیسیر
وکل امر له وقت و تقدیر وللمهیمن فی حالاتنا نظر وفوق تدبیرنا
لله تقدیر بعد از انکه خالد با اسرای قوم بنی حنیفه وارد مدینه طیبه گردید
سر و بر خود را آراسته داخل مسجد حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله گردید
قبای سبزی در بر و خود فولادی بر سر و غرق سلاح جنگ و اسباب حرب بود
وقبای آن ملعون از اندازه سابیدن آهن سیاه شده بود و تیرها و پرها بعمامه
خود زده بود عمر بن خطاب چون خالد بن ولید را باینحالت دید آنجا خود برخواست
و تیرها و پرهارا از سر خالد کند و دور انداخت و گفت ای دشمن خدا و رسول
بنده مسلم را کشتی و با زن او در عده وفات زنا کردی بخدا قسم من ترا سنگسار
میکنم خالد از ترس حرف نزد بجهة آنکه رای ابی بکر مثل رای عمر است تا آنکه
پیش ابی بکر آمد ابو بکر او را مورد عنایات خود نمود با لطفها و نوازشها کرد
و بعد از ان خالد از پیش روی عمر بن خطاب گذشت و بعمر گفت بیا بسوی من ای
پسر ام شمله و فهمید که خطاب ملعون با صهاک حبشیه زنا کرده تخمه ازو بوجود
آمده و متولد گردید صهاک او را بکهنه پیچیده زیر بوته خار مغیلان نهان
از ان جهة تخمه را ام شمله میگفتند یعنی پیچیده شده بکهنه عمر بن خطاب آن
وقت مسئله را فهمیده و حالی شد بخالد جواب نداد و بعد از ان ابو بکر



عمر را اخصا نمود بسیار خشونت و غلظت نمود و گفت باید خالد را
بکشی و قصاص نمائی ابوبکر گفت او شمشیرها است و گفت انچه گفت چون
خلافت بعمر بن خطاب رسید خالد از مدینه گریخت بشام رفت زیرا که عمر
قسم خورده بود که او را بکشد و عمر بعد از غصب خلافت خود اسرای بنی
حنیفه را هر جا که بودند روانه اوطان خود نمود حتی زنان حامله را از
متصرفین پس گرفت بشوهرهای اولین آنها رد نمود و اموال آنها را بقدر
امکان رد نمود و در بعضی از تواریخ و اخبار اهل بیت عصمت علیهم السلام
مذکور است که عمر بن خطاب خواست که خالد را بقصاص مالک بن نویره
علیه الرحمة بکشد آن لعین بعمر گفت اگر حلیف تو مالک را کشتم لیکن سعد
بن عباده را که رئیس قبیله خزرج و دشمن تو بود و بیعت نکرد او را نکشتم
پس عمر روی خالد را بوسید و گفت انت سیف الله و سیف رسوله
جناب امیر المؤمنین علیه السلام خالد ولد الزنا را کشته بجهنم واصل و بعد از
ابد بکر فتار فرمود و در بعضی از تواریخ مسطور است که کسی دیگر او را کشت
تا باجل خود باسفل درک جهنم واصل و نازل گردید و مالک بن نویره رحمه الله
با صحابت خود قرار داده بود که زکوة خود را نگذارند تا امر خلافت نظام
نیز بخصوص امیر المؤمنین علیه السلام برسد و شعری در این باب انشاد نمود
این بیت از جمله اشعار اوست فدونکموها انما هی مالکم مصررة



مصروره اخلافها لم تجدد یعنی پس بگیرید این نفو را امنیست و جز این
نیست این مال شما است کیسه کرده شده همانطور که بسته بود تجدید
نشده و دست نخورده تا آنجا که میگوید فان قام بالامر المجدد قائم
اطعنا و قلنا الدین دین محمد صلی الله علیه و آله یعنی پس هر گاه برخواست
بخلافت کسیکه اهل است یا و یعنی امیر المؤمنین علیه السلام اطاعت میکنیم و
میگوئیم دین دین جعفر بن حضرت پیغمبر خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
و اگر بدینمنوال ماند دین دیگر احداث کرده اند مال شما در پیش شما باشد
بغیر اهلش نرسد و چون وقت رود خالد ولید بقبیله بنی حنیفه صحابه الله
گفتند ما زکوة خود را بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام میدهیم زیرا که او وصی
خلیفه پیغمبر خدا است و از لشکرها دست بلند نمودند و چون خالد لعین و اتباع
او لعنة الله علیهم اجمعین اسرای قبیله بنی حنیفه را وارد مسجد پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله کردند خوله حنفیه دختر جعفر بن قیس که والده ماجده
جناب محمد بن حنفیه است در مسجد پیغمبر خدا ناله ها و تظلم و احتجاجها نمود
که ذکر آنها بتفصیل خالی از ثمرات نیست و معروف است که جمعی وارد شدند
بمجلس رفیع جامع المناقب و المفاخر حضرت امام محمد باقر علیه السلام
دو نفر برخواستند عرض کردند یا ابا جعفر آیا تو میگوئی که جناب امیر المؤمنین
علیه السلام بخلافت شیخین راضی نبود آنجناب فرمود بلی عرض کردند اینها

خوله



خوله حنفیه او را جناب امیرالمؤمنین علیه السلام وطی نمود و بعضی آن انکار او از اسرای
شیخین بود انحضرت فرمود جابر بن عبد الله انصاری نابینا و پیر بود چون حاضر
شد و بهره چشمش نابینا ولی نور شده بود و با آنحضرت سلام کرد آنحضرت
جواب سلام او را فرموده و در پهلوی خود نشانید و فرمود ای جابر برخی نفر
پیش من ذکر کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین با امامت شیخین راضی بود و نکاح
خوله حنفیه را دلیل مطلب خود مینمایند پس جابر علیه الرحمة گفت دروغ گویند
که محاسنش تر شد عرض کرد میشنیدم که از پدر بزرگوارم کسی این مسئله را
از من نپرسید بخدای عز و جل قسم روز یکه سبایای قبیله بنی حنیفه را به مسجد
پیغمبر صلی الله علیه و آله آوردند در پهلوی ابوبکر نشسته بودم میان آنها سبایا دختری
بود نزدیک به بلوغ چون داخل مسجد شد گفت ای گروه مردم پیغمبر صلی الله
علیه و آله چه شد گفتند رحلت فرمود گفت آیا از برای او بنائی هست
کرده اند که زیارت کنیم گفتند بلی این تربت قبر و بقعه اوست پس آن اسیره مظلومه
فریاد کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله شهادت میدهیم باینکه صدای
مرا میشنوی و قادری که جواب بدهی و ما را بعد از تو اسیر کردند و پدران
و مردان ما را کشتند و بعض نسوان ما خیانت کردند و حال آنکه ما
شهادت میدادیم بر یگانگی خدای بی شریک و بی انباز و وحدانیت خالق بی نیاز
و شهادت میدادیم بر رسالت تو بعد از آن دختر نشست طلحه و زبیر لعنهما الله



الله علیهما عبائی بر سر انداختند اندخر گفت ای اعراب چه شده است
شما را اگر زنان و دختران خود را در حجلها خود میپوشانید و هتک حرمت
دیگران را میکنید طلحه و زبیر دو لعین گفتند از برای آنکه شما نماز نکرده
و روزه نگرفتید و زکوة ندادید اندخر مظلومه گفت دروغ میگوئید برفرض
تسلیم زنان ما گناه کرده بودند بزنها و صغیرها و اطفال چرا ظلم کردید
ولا تزر وازرة وزر اخری پس طلحه و زبیر آن لعینان خاموش شدند گویا بدهن
ایشان سنگ زدند طلحه و زبیر گفتند ما در قیمت تو زیاد میکنیم و ترا بقیمت
گران میخریم اندخر گفت بخدا و رسول او قسم که مالک من نمیتواند بشود مگر
کسیکه خبر بدهد که مادر من چه خواب دیده وقتیکه بمن حامله بود و چه
گفت در وقت ولادت من و ما بین من و مادرم چه نشانی است و اگر غیر
از این کنید و هر کس دیگر بدهید شکم خود را پاره میکنم قیمت من از کیسه شما
میرود و خداوند عالم خون مرا از شما مطالبه خواهد فرمود گفتند خواب خود را
بیان کن تا تعبیر نمائیم آن عاقله رشیده گفت کسی مالک من میشود که او
عالم است بخواب مادر من پس طلحه و زبیر مایوس شدند و عبای خود را
از سر اند برداشتند و در کنار با کمال غم و اندوه نشستند در آن هنگام
سید الانام و غضنفر الآجام اسد الله الغالب حضرت امیر المومنین علی بن
ابی طالب علیه السلام داخل مسجد شدند و فرمود این چه زلزله و غوغا است

کردد



که رفتند بجانب حضرت پیغمبر خدا است ماجرا را علی الجری عرض کردند فرمود حرف
راست گفته خبر میدهید باو و مالک شوید او را عرض کردند یا ابا الحسن کسی
از ما نیست که خواب دیده باشد بعد از رحلت پیغمبر آخر الزمان صلی الله
علیه و آله الغبار آسمانی قطع شد آنجناب فرمود که من خبر میدهم و مالک میشوم
دیگر کسی متعرض او نشود گفتند بلی یا امیر المؤمنین بعد از آن آنجناب
با آنحضرت خطاب نمود و فرمود ای حنفیه خبر میدهم و ترا مالک میشوم آن
زن عرض کرد تو کیستی که در میان اصحاب جناب رسول الله صلی الله علیه و آله
جرأت میکنی و بمن خبر میدهی فرمودند علی بن ابی طالب آنمظلوم عرض نمود مرحبا
با آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در صبح روز جمعه در غدیر خم او را برای
ما نشانه فلاح و هدایت نمود و او را خلیفه و جانشین خود کرد آنجناب
مستطاب فرمودند نعلم هدایت که جناب خاتم الانبیاء چرا نصب فرمود
آنحضرت عرض کرد از برای محبت و اخلاص تو حضرات ما را کشتند و زنان
ما را اسیر کردند بجهت اینکه حضرات ما گفتند ما اطاعت نمیکنیم و زکوة
نمیدهیم مگر بکسی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله او را جانشین خود کرده
و از برای خلافت نصب نموده آنحضرت فرمود اجر شما ضایع نخواهد شد
و خدا تعالی بهر کسی جزای عملش خواهد داد بعد از آن فرمود ای حنفیه
مادر تو حامله که بود بتو در سال قحط و غلا در هنگامیکه آسمان نمی بارید



نمیبا رید و زمین گیاه سبز نمیکرد و چشمه های نهرها فرو رفتند و دوا
و بهائم بصحرا میرفتند گرسنه بر میگشتند و مادرت بتو میگفت که حمل
شوم هستی و در زمان غیر مبارک بوجود آمدی بعد از زمانی دیگر
گویا وضع حمل نموده و بتو میگوید ترا از اینجا و تو بار شوم و حمل غیر مبارک
هستی و تو گویا بمادرت میگفتی ایمادر فال بد مزن من حمل نیستم مبارک
هستم و نشو و نما میکنم بجای خوب و ماوای مبارک و آقای مالک
من میشود از فرزندی خداوند عالم کرامت میفرماید که عزت و سرافرازی
قبیله بنی حنفیه میشود آن دختر عرض کرد راست فرمودی آنجناب فرمود چنین است
که میگویم خبر داد بمن پسر عم من رسول خدا صلی الله علیه و آله دختر عرض کرد
خبر ده بمن از نشانه که مابین من و مادرم است آنجناب فرمود وقتیکه مادرت
ترا زائید خود جواب ترا بلوح مس نوشته در آستانه دفن نمود و بعد از دو
سال بتو نشان داد و گفت و تو اقرار کردی و بعد از آن گفت ای دختر من وقتیکه
خون ریزی میان قبیله شما بیایند و اموال شما را غارت و شما را اسیر میکنند
این لوح را با خود بردار و سعی و اهتمام کن و جد و جهد نما که مالک تو نشود مگر
کسیکه خواب ترا و آنچه در لوح است خبر دهد و بعد از آن دختر عرض نمود خبر ده مرا
ای امیر المؤمنین که آن لوح کجاست آنجناب فرمود میان گیسوان خود گذاشته و
او را تابید و بعد دست خود را بر سر خود برده لوح را بیرون آورد و موافق بود

۲ بگفته خود و بعد از شش سال العمر [illegible]

بانچه

باآنچه گذشته بود بعد از آن گفتگوها جناب امیر المؤمنین علیه السلام
مالک الفضه شده و عقد نکاح جاری فرموده و جناب محمد بن حنفیه از آنجناب
بوجود آمده و در بعضی از اخبار وارد است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
خوله را با اسماء بنت عمیس خثعمیه رضوان الله علیها سپرد که تربیت نماید
تا برادرانش آمدند و عقد خواندند و حکم سبایا بر او جاری نفرموده و اشاره نمود
بر اینکه اول و ثانی غاصب خلافتند مؤلف طباطبائی گوید که ظلم و کفر خالد بن
ولید پلید از ابلیس صاحب تلبیس مشهورتر است و چند بعد خالد اللعین در زمان ابی بکر
خلافت غصب نمود بتحریک اول و ثانی اراده نمود که جناب ولی مطلق را
در چند موضع شهید نماید بتوفیق الله سبحانه و در دست معجز نما و مشکل گشای
حضرت اسد الله الغالب عاجز و گرفتار گردید از جمله آن مواضع اینست که
روایت کرده از کتاب ارشاد القلوب از جابر بن یزید جعفی علیه الرحمه که
ابو بکر ضابط و حاکم نمود بصدقاتی که در قرای مدینه طیبه و ضیاع
فدک بود مردی را از قبیله ثقیف که اسم آن ملعون اشجع بن مزاحم ثقفی بود و از شجاعان عرب
آن عصر بود و او برادری داشت که او را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در جنگ هوازن و ثقیف کشته بود پس زمانیکه اشجع ملعون از مدینه
طیبه خارج شد قصد و اراده نمود که مزرعه از مزرعهای اهل بیت علیهم السلام
مسمی بنانقیا بود تصرف نماید و او با صدقات امیر المؤمنین علیه السلام

بیان نفیا



السلام وتجبر وتکبر وظلم کرد با اهل انقریها و اشجع ملعون زندیق بود و

۲۰۵ منافق پس اهل انقریها شخصی فرستادند که افراط و تفریط ظلم و تعدی آن

بیدین را بخدمت شاه ولایت عرض نماید آن شخص بسوی خدمت انجناب شرفیاب

شده عرض مطلب نمود بعد از عرض انجناب امر فرمود که زین ابیها حاج را

که هدیه فرستاده بود او را پسر عموی سیف بن ذی یزن پادشاه مملکت یمن

و عمامه سیاه بسر مبارک گذاشتند و شمشیر حمایل نمودند و مرکب ذوالجناح و

یدک کشیدند و در خدمت و صحبت خود بردند جناب امام حسین علیه السلام

و عمار بن یاسر و فضل بن عباس و عبد الله بن جعفر و عبد الله بن عباس در خدمت

آنحضرت بودند تا اینکه بآن ده رسیدند پس اهل انقریه آنحضرت را با اصحاب در

مسجد انقریه که مسمی بمسجد قضا بود نزول اجلال فرمودند بعد از نزول

آنحضرت جناب امام همام حضرت سید الشهداء علیه السلام فرستاد بسوی

سید الشهداء اشجع ملعون که بیا بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شو امر حضرت را

با آن ملعون تبلیغ فرمود آن شقی گفت امیر المؤمنین کیست آنجناب فرمود حضرت

علی بن ابی طالب علیهما السلام آن شقی گفت امیر المؤمنین ابوبکر است و

من او را در مدینه گذاشتم آمده ام پس آنحضرت فرمود اجابت کن دعوت حضرت را

آن لعین عرض نمود من حاکم از طرف ابوبکر و آنحضرت و عیث و من احتیاج باو ندارم

پدر او بمن احتیاج دارد او پیش من آید آنحضرت فرمود عنقریب ابر و باد آتش مثل



پدر من با آن کمالات و فضائل و مناقب از جمله عوام می‌شوی و مثل تو سلطان
و حاکم بر او آن ملعون گفت بلی از برای آنکه پدر تو داخل نشد در بیعت ابوبکر
مگر باکراه و ما بطوع و رغبت و بغیر اکراه با او بیعت کردیم پس چه بسیار
فرق است میان ما و او پس آن حضرت برگشتند نزد پدر بزرگوار خود و عرض نمودند
سخنهای اشعث ملعون را حضرت فرمودند بعمار بن یاسر یا ابا الیقظان برو پیش اشعث
و با او بملایمت و لطف بگو و خواهش کن از و که بیاید پیش ما بدوستی که
واجب نیست از برای وصی از اوصیا کرام برود پیش اهل ضلالت ما
مثل خانه خدائیم باید همه مردم بزیارت او بیایند و محتاجند او را و او
بجائی نمی‌رود پس عمار رحمه الله بسوی او رفت و فرمود مرحبا بتو ای برادر
من از قبیله ثقیف چه سبب شده که اقدام نموده بر مثل امیر المؤمنین علیه السلام
که تصرف نمائی بظلم املاک آن بزرگوار را و چه باعث است که سعی می‌کنی در
ضرر رسانیدن و بدی کردن بر آن بزرگوار پس برو بخدمت و بر رفعت شأن
و لایت ظاهر کرد لیکن تصرف خود را با آنحضرت آن ملعون عمار را طرد نموده و با غلظت و
خشونت با او تکلم نمود و عمار شدید البأس و با غضب بود دست نمود بشمشیر خود
که حمایل نموده بود پس عرض کردند بخدمت حضرت که ملحق شده و دریاب عمار را اگر نه
منافقین آن مؤمن متدین را پاره پاره می‌نمایند پس حضرت فرستاد جمیع اصحاب را
و فرمودند برسید از آن ملعون بیابید او را اسیر کنید و بود با اشعث ملعون عسکری



سی نفر سواره از پهلوانان قوم ثقیف اصحاب آنحضرت با آن ملعون فرمودند عذاب
خدا بر تو باد ابن علی بن ابی طالب علیه السلام هر آینه کشتن تو و اصحاب تو
پیش آنحضرت آسانتر است از آب خوردن پس ساکت شدند اصحاب آن ملعون
از ترس آنحضرت پس اصحاب کشیدند شمشیرها را بر روی او افتاده بگو شاه ولایت
پس فرمود بگذارید و دست بکشید از آن و تعجیل ننمائید در عقوبت که
بدبختی بعجله و طیش قائم نمیشود حجتها و دلیلهای خدا و براهین او پس
حضرت با آن ملعون فرمود عذاب خدا بر تو باد بچه سبب حلال نموده بر خود
و تصرف کرد اموال اهل بیت را و چه چیز است دلیل تو در این استحلال آن
ملعون گفت آنحضرت تو بچه دلیل حلال کرده بر خود کشتن آنخلق را بناحق و
باطل و راضی نمودن صاحب ما من یعنی ابوبکر و اما هر آینه دوست ترا بر من از بعثت
و موافقت با تو پس آنحضرت فرمود من نمیدانم تقصیری در خود در خصوص تو
الا اینکه کشتم برادر ترا در روز جنگ هوازن و مثل اینعمل اگر کافر
کشتم خونخواهی نمینمایند در مذهب اسلام پس خداوند تعالی قبیح و نفرین نماید
ترا پس آن ملعون گفت بلکه خداوند تعالی ترا قبیح و عمر ترا ناقص نماید بدبختی
حسد تو با خلفا هست تا آنکه این حسد وارد نماید ترا بهوا در هلاکت
ظلم تو باعث میشود بر اینکه مرا از خود میترسی پس بغضب در آمد فضل بن
عباس از قول آن ملعون شمشیر خود را کشیده گردن آن ملعون را زده بر زمین انداخت

پس



پس اجتماع نمودند اصحاب اشجع ملعون بر سر فضل بن عباس پس حضرت ذو الفقار را
کشید پس دیدند که قوم و اصحاب اشجع بر تو چشم مبارک حضرت و لمعان
ذو الفقار را در دست مبارک آنحضرت ملاحظه نمودند سلاح را از بر خود
انداختند و عرض کردند بحق محمد شاه ولایت الطاعة الطاعة یا امیر المؤمنین
یعنی اطاعت و انقیاد بحکم تو یا امیر المؤمنین و یا مولای متقیان پس حضرت فرمود
اف بر شما باد بر گردید و ببرید سر صاحب اصغر خود تا نزد بکر اکبر شما که ابو بکر
باشد پس بکشتن مثل شما طلب خون میکنند و شکستن عهدها
پس بر گشتند ملاعین با سر اشجع ملعون و انداختند سر را پیش ابو بکر پس
جمع کرد مهاجرین و انصار را و بعد از آن گفت ای گروه مردم بدرستی که
برادر شما اشجع ثقفی اطاعت کرده بود خدا و رسول خدا را و اولی الامر
شما را مر حاکم و ضابط کردم او را بر صدقات مدینه و حوالی آن پس معارضه
کرده با او پسر ابی طالب و کشته است او را و بدین خارج شده و رفته با چند
نفر از اصحاب خود بسوی قریه ها و انجا پس هر اینه خارج شوید از شجاعان شما
بسوی او مر او را رد نمائید و بر گردانید او را از طریقه هلاکت که پیش گرفته است او را
و مهیا کنید از برای جنگ با او و اسب و سلاح و تدارک نمائید بجمیع تدارکات
علی بن ابی طالب شخصی است که او را همه میشناسید بدرستیکه اندر دو
سواره ایست که نظیر ندارد پس ساکت شدند همه قوم گویا در بالای سر

سر ایشان مرغی نشسته پس ابوبکر گفت یا کنکیه یا صاحب نان الیس
التفات کرد شخصی از اعراب که اسمش حجاج بن سحن بود بسوی ابوبکر گفت ۳۰۹
هرگاه تو بروی پیش امیرالمؤمنین ما کتم با تو میرویم اما هرگاه اینها فشون
تو بروند آینه نحر مینماید امیرالمؤمنین اینها را مثل نحر شتران قربانی بعد
از ان برخواست کسی دیگر از میان مردم و با بوبکر گفت بدانی که ما را
به پیش که میفرستی که با او جنگ کنیم میفرستی با ایشان و قصاب بزرگ که میبراید
ادواحرا الشمشیر خود قسم بخدا اگر بدستی ملاقات ملک الموت است آنکه
است بیما از ملاقات حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام پس ابوبکر
بن ابی قحافه با ایشان گفت جزا داده نشوید از امام خود جز اخبر من وقتی که ذکر
میکنم از برای شما علی بن ابیطالب را گردانیده میشود چشمهای شما در کاسهای
شما یعنی برو هاهای دیگر نظر مینماید از ترس پس میگیرد شما را سکرات موت
اینطور سخنها بمثل زن گفته میشود راوی گوید پس ملتفت شد بسوی ابوبکر
عمر بن خطاب گفت نیست کسی که بتواند با علی بن ابی طالب معارضه و مجادله نماید
مگر خالد بن ولید پس التفات نمود بسوی خالد بن ولید گفت یا ابا سلیمان تو
امروز شمشیری هستی از شمشیرهای خدا و رکنی هستی از ارکان خدا و امرك
خدا هستی بر دشمنان او و بدرستیکه مشغول بوده است علی علیه السلام عصای ابن
و خارج شده از مدینه با چند نفر از اصحاب خود بسوی ضیاع و قریهای حجاز و



بتحقیق کشته است شبیر را از شیعیان ما اگر بسبب احمقی او نبود و گفتنی بود
پس بخالد بود با جمعیت لشکر او فوج خود و سؤال کن از آنحضرت که باید حضور ۴
ما بتحقیق عفو کردیم و هر گاه با تو جنگ نمایند بعضی از آنها پس آورد او را بسوی حال
آنکه آن اسیر باشد پس خارج شد خالد بن ولید عند عبد الله بالعذاب
الشدید بهمراه پانصد سوار از ابطال و شجاعان فوج خود سر تا پا
غرق آهن و فولاد تا آنکه آمدند بخدمت حضرت و او را گفت پس نظر کرد فضل بن
عباس بگرد و غبار لشکر و آنحضرت عرض نمود که بتحقیق فرستاده ابو بکر
بن ابی قحافه بسوی تو لشکری که میکوبند زمین را بسم خیل و اسبان خود
حضرت فرمود یا ابن عباس از آنها مترس پس بهر اینها باشند صنادید قریش
و قبائل حنین و سواران هوازن من نمیترسم و وحشت نمیکنم از ضلالت
ایشان بعد از آن برخواست تنگ اسب را محکم نموده و استقامت نمودند
در جا بایستاد ظاهر اما آنها بودند از برای تهاون بخالد تا آنکه با سواران خود
خدمت حضرت رسیدند پس آنحضرت بسبب صهیل و شیهه کشیدن اسبان
بیدار شد فرمود یا ابا سلیمان چه آورده است ترا بسوی من عرض کرد مرا کسی
بسوی تو فرستاده است که تو او را اعلم از من هستی حضرت فرمود چه امر نمود
بگو پس عرض کرد یا ابا الحسن تو میشناسی پس این چه لوث و گناه است اگر از تو مبادرت
مفهمی و میدانی نه چیز را بدون آنکه کسی ترا بفهماند آگاه سازد پس این



این خبر با چراغ تفلع یعنی بلند داشتن دست آگه از تو ظاهر شد هر گاه تو ابوبکر را
دوست میداری آن ترا دوست میدارد پس حکومت او باید گران نباشد
بر دوش تو و مثل استخوان در گلو مانده باشی پس سبب بعد از هجرت
با پیغمبر صلی الله علیه و آله از مکه معظمه بمدینه مشرفه میان تو و ابوبکر خلاف
و بکذار مردم را بحال خود هر آنکس را که دوست داشتند و برای خود خلیفه
قرار داده اند کراه شسه هر که شد و هدایت یافت هر که یافت و تو تفریق مکن ما بین
کلمه مجتمعه و روشن مکن آتش را بعد از خاموش شدن او پس بدرستی که
هر گاه تفریق کنی بین کلمه مجتمعه و روشن نمائی آتش را بعد از خاموش شدن
میبابی این کار را غیر محمود پس حضرت فرمود مرا امیر سازی بخود ابوبکر بن ابی قحافه
و بمثل او و تو نمیرسیم پس ترک کن این ترهات و حرفهای پر پوچ را و قصد کن بسوی انچه
شده برای او خدا گفت بدرستی که من سیر ابوبکر هر گاه بر گردی از ین طریقه
که پیش گرفته مخصوص میشوی بکرامت و سرور و هر گاه قائم باشی بر خلاف
حق ... پس ترا ابوبکر در حالیکه اسیر باشی پس آنحضرت فرمود
پسر کافر که خسته نشده است تو میشناسی حق را از باطل و مثل تو مرا اسیر
میبرد از راه تکبر و تجبر ای ملعون ای پسر زانیه از اسلام اما گمان میکنی
مثل مالک بن نویره که کشتی او را و با زن او زنا کردی در عده وفات او بخدا
امدی بسوی من برقت و کمی عقل خود و ترشی روی و بلند کردن بینی خود

قسم

قسم بخدا هرگاه دو آن نمایم شمشیر خود را بر سر تو و سرهای اوغاد تو میزنم
سیر مینمایم از گوشتهای شما جماعت کفتارها و کرکسهای بسیار او نیستی
تو ای خالد و نه صاحب تو عذاب خدا بر تو باد ای قاتل من و بدتری من بشناسم قتل
خود را و طلب میکنم مرگ خود را در شب و نیست مثل تو فاسد و بد عمل مثل
دجالی که اسیر باشم و هرگاه اراده نمائی که مرا اسیر نمائی و پیش ابو بکر بری
اینه میکشم تو را در آستانه این مسجد پس غضب نمود خالد پلید و گفت ای
مثل تو ترسانید شیر و میل نمائی عجیب و دوستی و استهزا مینمائی در جائی که مکر و حیله
مینمائی مثل بعباء و چه چیز تو را جری کرده است اندی علی و نیست مثل تو سگی الا که کسی
تابع نماید قول شیر را بفعل خود پس فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ای ابن
عتبه که چون حالا انطوتنا من عن جامه الاثوبی بسا پس قصد
خود را در غایت عجز ببین این کلام را فرمود و کشید آنحضرت ذوالفقار را
از غلاف و حمله فرمود بر خالد چون نظر کرد و دید بر تیغ و تلألؤ چشم مبارک
حضرت و تلألؤ ذوالفقار را در دست مبارک و مصمم شدن آنحضرت را
بر قتل آن ملعون ملاحظه نمود مرگ و موت خود را نصب العین کرد پس تملق و
چاپلوسی نمود عرض کرد یا ابا الحسن ما اراده نموده بودیم این طور را پس زد
حضرت با پشت سر ذوالفقار بر پشت خالد و او را سرنگون کرد از اسب
او و پیاده نمود و انغار انجناب استفاط این بود که بیرون کرد به دست مبارک

مبارک خود را وقتیکه بلند میکرد که بزند دشمن را از برای آنکه دشمنان
این رب بشکستند و بزدند الحمل بر چین آنحضرت نماند پس لاحق شد بر اصحاب
خالد پلید از فعل آنحضرت هول عجیب و خوف عنیف بعد از آن آنحضرت با آنها
فرمود چه چیز باعث بر شما است که مکافحه و مدافعه نمینمائید و روی بدشمن
نمیکنید که او را دفع نمائید از آقای خود قسم بخدا اگر کار بخواهم مرا اینهمه مزن
کردن تنها شما را و بتر میین میماند آخر سرهای شما را این اسائه آرید و دشمن
از چیدن نعم امان هند و تنهای ابی جهل را و این را مثل حیوانات میخورید
مال فیئی مسلمانان از بلاد استحقاق افتاد بر شما پس بر خواست از میان آن قوم
شخصی که اسم او مثنّی بن صباح بود و او مرد عاقلی بود با آنحضرت عرض نمود
که قسم بخدا ما نیامده ایم بسوی تو از برای علامتی که میان ما و تو بوده
باشد و ما جاهل نیستیم و میشناسیم ترا در صغیری و کبیری و توئی
اسدالله در ارض و سما و توئی شمشیر نصرت خداوند بر دشمنان خدا
و نیست مثل ما آنکسیکه جاهل باشد بر مثل تو و ما همه تابع هستیم و
مامور و اطاعت کننده کان که مخالفت نمینمائیم پس هلاک شود آن
کسیکه ما را فرستاده بسوی تو یا نبود از برای او شناختن تو
در روز جنگ بدر و احد و حنین پس آنحضرت قول آنمرد را تحسین نمودند
و ترک نمودند همه آنقوم را و دیگر متعرض ایشان نشدند و مزاح منع نمودند

با خالد



با خالد الولید و انما لغو ساکت بود انچه شد دیگر که انجناب با سیف
ذو الفقار زده بودند پس انحضرت فرمودند یا خالد وای بر تو یا خالد
چیزی تو ابسیار اطاعت کننده کرده است از برای خیانت کننده کان و نکث
کننده کان بیعت ایا کفایت نکرد بر تو از برای اتمام حجت و اثبات حقیت
من روز عید غدیر که همه صحابه را بامر خداوندی حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله امر فرمود به بیعت من و همه بیعت کردند بر خلافت و وصایت من
و بعد نقض عهد و نکث بیعت کردند و با همه اینها صاحب تو ابو بکر بتو سپرد
که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا شهید نمائی و تو قبول نمودی
و اراده نمودی که مرا شهید نمائی پس قسم بخدائی که حبه را شکافته و بنده کان را
خلق فرموده هرگاه از قضا که ضروری که بمن کرده بود چیزی ظاهر میشد
هر اینه میشد ابن ابی قحافه و ابن صهاک اول مقتولین بشمشیر من و تو هم
ای خالد با اینها بشمشیر من کشته میشدی و خدا میکند انچیزی را که میخواهد
و همیشه ترا ابو بکر باعث میشود بر افساد حالات تو پیش من پس بدرستیکه
ترك کردی حق را که منم و امدی بنا با اینها را قطع میکنی از برای انکه مرا بی
بکشی ابو بکر را با سیری بعد از شناختن مرا که منم کشنده عمرو بن عبد ود
و مرحب و منم قالع باب قلعه خیبر و من بدرستی حیا میکنم از شما و کی عقل شما
ایا کمان میکنید که مخفی است بر من انچیزی که سیر صاحب تو ابو بکر بتو انوقتیکه



انو فهمیدکه ترا از مدینه خارج کردند و فرستادند بسوی من و حال آنکه تو نکردی کردی
از شجاعت من که ظاهر شد بر عمرو بن معدیکرب و با سعید بن سلمه مخزومی که فت
بر تو ابوبکر که همه آنها را ذکر میکنی بر من و همه آنها بعد از رسول خدا صلی الله
علیه و آله بود و الشجاعتها همه از آنحضرت رفته است و حال ابو مثل آنها قدرت
ندارد یا چنین نبود کفتکوی تو با ابوبکر پس هرگاه نبود و صحبت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که صحبتها همراه ینه می رسید به ابوبکر و عمر بن خطاب
از من آنچیز که آنها اعلم اند بآن از تو ایخالد کجا بود ابن ابی قحافه و حال آنکه
خوض میکردی تو در لجه مرک و قوم تو میکوبیدند مثل کوسفندیکه مستبد باشد
یا مثل کوسفندیکه طویل الظهر و طویل العنق باشد یا لنک باشد که احتیاج
بکشیدن آن باشد تا راه برود و یا مثل خروسی کم کرده است آنچیزیکه او را
بخورد یا مثل خروسیکه مو را او میل بر زد کویا که میرسید بما میل بر زدن بسیر ما
و غیر آن پس پرهیز کن ایخالد و نشو از برای خائنین خصیم و از برای ظالمین
ظهیر پس خالد لعین عرض کرد که یا ابا الحسن من میدانم آنچیزی را که میفرمائی
و عمل نکردند از خلافت تو عرب و بزرکان عرب مکر از جهت مطالبه خونهای
خود که در غزوات کشته شدند و بلا آورده بسر آنها که ایشان بلا آورد غیر
ایشان هم از تو میترسند دراین نزدیکی پس از تو رو کردان شدند مثل
روکردانیدن روباهها که میکوبند از ادمی بجهت ما بین دده ها و منفذها



بخشند
همواره ملک یعسوب از دست تو خارج شد و مردم از ترس شمشیر تو کوه
و بیعت کردند بر ابی بکر و باعث نشد بر بیعت ابی بکر مکر ملایمت او با مردم
و امان از طرف او که هر چه میکردند متعرض نمیشد و زیاده بر استحقاق از بیت المال
مسلمین میکرفتند او و تو فروختی دنیا را باخرت و آخرت را کرفتی و هر گاه
جمع میشد اخلاق ابی بکر و دین تو از ملایمت با مردم و عدم تعرض بمردم که هرچه
میل ایشان بخواهند بکنند بخلافت میکرد با تو خالد پس فرمود حضرت امیر المومنین
علیه السلام و قسم بخدا آیا آمده است بسوی خالد کسیکه ستمهای من و او فتنه و
فساد کند مکر با اغوای ابلیس یا خیانت کننده و مفتن بن صهاک
حبشیه یعنی عمر بن خطاب پس بدرستی همیشه از من تحریص میکند فقال عمر با ابا
بضرر من و انها را امید میرساند از من و مایوس میکند انها را از عطایای
من و بیان انها میاورد عیبها و تهمتهای قدیم را اگر با من دارند و فراموش کرده اند
و بیرون خواهد زد انست اخر امر خود را در وقت حرب و انقطاع نفس و
پس خالد عرض کرد یا ابا الحسن بحق برادرت یعنی رسول خدا صلی الله علیه و اله
ترک حرمت نمای این ترسها را از خود و بروی بسوی منزل خود میکردم و با این قدر
قوم راضی میشوند و اکتفا مینمایند یعنی تو هر کاه از ایشان سربازی
دیکر انها متعرض تو نمیشوند پس حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود
حق تعالی جزای خیر بدهد یا ابوبکر و عمر بن خطاب و اتباع ایشان را وی کوید

گویند بعد از آن برخواست آنحضرت اسب خود را سوار شد و اصحاب آنحضرت
پشت سر آنحضرت سوار شدند و خالد لعین با آنحضرت حرف میزد و آنحضرت
بر تبسم میآورد تا آنکه داخل مدینه طیبه شدند پس مبادرت کرد خالد
بسوی ابی بکر و خبر داد با و از ما جری تماماً و آنحضرت بعد از ورود
تشریف بردند بسوی قبر مبارک حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
و داخل روضهٔ منوّره مبارکه شدند و چهار رکعت نماز کردند و دعا خواندند
و برخواستند و اراده فرمودند که برگردند بسوی منزل خود و ابوبکر در
مسجد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود و عباس عموی آنحضرت
در نزد ابوبکر نشسته پس روی خود را گردانید ابوبکر بسوی جناب عباس
پس گفت یا ابا الفضل بخوان بسوی من پسر برادر خود علی را تا اینکه عتاب
نمائیم با او بسبب آنچه رسیده از او با شجع اسلمی پس فرمود جناب عباس با بوبکر
که آیا نگفت صاحب تو خالد بتو که ترک کن معاتبه را با آنحضرت که من میترسیم بر تو
که مغلوب شوی بدست آنحضرت و هیچکس یاری تو نکند پس ابوبکر گفت
بجناب عباس یا ابا الفضل مرا میترسانی از پسر برادرت بگذار او را تا
که عتاب نمایم اما آنچه گفت بمن خالد از ترک معاتبه بر او پس بتحقیق
میبینم خالد را که بمن مکالمه میکرد یعنی با طوری که از پیش من رفته بود بسوی
آنحضرت و یقین میکنم که آنحضرت کاری کرده که خالد از آن ترسیده



۴۸

پس حضرت عباس با بوبکر فرمود این حضرت امیر المومنین علیه السلام است و تو خود با

٢ یا بن ابی قحافه

میدانی پس حضرت عباس جناب حضرت امیر المومنین علیه السلام را خواند
بسوی خود پس آنحضرت تشریف آوردند و در نزد جناب عباس نشستند پس جناب
عباس با نحضرت عرض کرد که بدرستی ابو بکر طالب شده است شما و او را
داد که سؤال نماید از ما جری پس حضرت فرمودند بحضرت عباس ای عموی
من هر گاه ابو بکر میخواند مرا نمی آمدم بسوی او پس ابو بکر عرض کرد با نحضرت
یا ابا الحسن من راضی نمیشوم بمثل تو این کار را که میکنی پس آنحضرت فرمود
کدام کار را ابو بکر عرض کرد کشتن تو مسلم را بغیر حق سیر نمیشوی از قتل
مردم و قتل را شعار و دثار خود کرده پس ملتفت شد حضرت بسوی ابو بکر و
فرمود اما جواب عتاب تو بر من در خصوص قتل مسلمانان نیست که من پناه
میبرم بخدای عزوجل از اینکه مسلمانی را کشته باشم بغیر حق از برای اینکه
هر کسی که واجب القتل شد اسم اسلام از او برداشته میشود و اما کشتن
من اشجع ملعون را پس هر گاه اسلام تو مثل اسلام او است فائز شده بفوز
عظیم و نیست عذر من مگر از سوی خدا که مرا امر کرده است با ین کار و نکشتم
او را مگر به بینه و شاهد از طرف خدا که بر من واضح و واجب شده قتل او
و نیست بر تو لکه علم از من بحلال و حرام و نبود اشجع مگر زندیق و بت پرست
و بدرستی بود در منزل او بتی از سنگ سفید و سست که پرستش میکرد



میکرد با او و بعد از آن می‌آمد پیش تو و اظهار اسلام میکرد و خدای
عزوجل عمار را لست مرا مواخذه نمیفرمائید بسبب قول بت پرستان و بعد از آن
و بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام افتتاح کلام فرمودند با ابو
پس مانع شد مغیرة بن شعبه و عمار بن یاسر و قسم داد ایشان را بحق و ابن پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله ایشان بحضرت ساکت شدند و قسم داده با بی بکر و ایشان
ساکت شده دیگر حرف نزد و بعد از ان ابوبکر روی بجانب عمر کرد و اشاره بسوی
فضل بن عباس و گفت مرا قصاص نمائیم از او بکشیم بسبب کشتن اشجع را بنده
دیگری بمنکینی مثل آن کار را پس بعد از ان ابوبکر عرض کرد بفضل بن عباس
که چطور قصاص نمائیم او را بسبب اشجع و حال آنکه بود پسر عم رسول خدا و هست
غسل دهنده آنحضرت و بعد از ان جناب عباس روی خود را بسوی ابوبکر
گردانید و فرمود بگذار ایشان را که حکما هستیم یعنی ما را حقیر بدانید بجای خود
دانسته و فهمیده و در بعضی از نسخ یا حلما آید یعنی حلیم هستیم که حق ما را
غصب کرده اید و ما بردباری کرده بر مظلومیت صبر مینمائیم و تو ای ابوبکر
فلا تخورید انان تو متعرض میشوی بپسر من و پسر برادر من و حال آنکه
پسر ابی قحافه بن مرة هستی و ما بنو عبد المطلب هستیم اهل بیت نبوت و
صاحب خلافت فرمود اگر غضب کنی بغضبناک ما خواهی نام کذا شنید و
جستید از ضربت پست خود ضربه عالیه و سلطنت ما و قطع نموده



ارحام ما را و منع نمودید از ما میراث ما را و بعد از آن غصب و ظلم کمان
میبرید که از برای ما حقی در میراث نیست و شما با این بهتانها بحسب و نسب
عدم نص از پیغمبر خدا و ورود نص مخصوص که در حق امیر المومنین علیه السلام از خدا
و رسول خدا صلی الله علیه و آله بجهة ابطال شما احق و اولی بخلافت هستید از ما
بخلاف این گمان شما که گمانی نیست باطل و از حق عاطل پس برو شما با دروغ و زور از رحمت خدا
و نزدیکی بعذاب خدا تا چه وقت این دروغهای بیشمار و دعواهای باطل را میکنید
و حق ما را غصب مینمائید و بعد از آن قوم ملاعین برگشتند و رفتند
حضرت عباس بدست خود دست مبارک حضرت امیر المومنین علیه السلام را و انحضرت
بعباس میفرمود قسم میدهم ترا بعموی من با ابو بکر حرف درشت مزن و هرگاه
حرف میزنی با او بطوری حرف بزن که او را مسرور نمائید و نیست درباره انها مگر
صبر بر مظلومیت چنانچه امر کرده است مرا بصبر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
بگذار انها را بحال خود اما نبود از برای انها روز عید غدیر که انکار کنند که در الست
میکرد بر خلافت من و بگذار انها را اینها را ضعیف بدانند بدرستیکه خداوند تعالی ناصر و
صاحب ما است و خدا بهترین حکم کننده گانست پس عرض کرد حضرت عباس بانحضرت
که ای پسر برادر من اکتفا نکردم مگر بشنیدن از تو و هرگاه میخواهی بر میکردم بسوی
ابو بکر غاصب و او را میشناسانم و بزرگی او را که سلطان شده از او نزع
میکنم پس قسم داد بحضرت عباس جناب حضرت امیر المومنین علیه السلام و ساکت کرد او را



کرده‌اند او را و ایضاً روایت کرده است علامه مجلسی رحمه الله در مجلد هشتم
بحار الانوار از کتاب بشارة المصطفی از جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله
بن عباس رضوان الله علیهم که ما نشسته بودیم در پیش ابی بکر در زمان غصب
خلافت آن در روز دوشنبه ناگاه رسید خالد بن ولید ملعون مخزومی
در میان لشکری که گرد و غبار ایشان در آسمان بلند شده بود و بسیار شده بود شیهه
کشیدن اسبان آنها و ناگاه دیدیم که در وسط آنها چیزی بسیار است مثل حلقه آهن در طوق
لعنت کرده بکر بن نحس بن نحس که ملعون انداخته اند پس آمد خالد بن ولید تا پایین آمد
از اسب خود در برابر ابی بکر پس همه اهل مسجد نگاه کردند بخالد و برسید
و بعد از آن خالد گفت بابی بکر عدو الله و برکرد نزدیک ای پسر ابی قحافه که مردم
ترا نشانده اند در موضعی و مکانی که تو اهل آن نیستی و بلند نشده
با این مکان مگر مثل ماهی حریره که در روی دریا مانده باشد که آب او را حرکت
میدهد و حیات ندارد چه کار داری تو سیاست لشکرها و تقویم عساکر
و حال آنکه تو سستی همه کسانی از این حسب و بیان آن نسب در ضعف قوی و قلت
تحصیل که حمایت نمیتوانی بکنی کسی را که تو پناه آورده است و نمیتوانی که دور کنی
آتش جنگ را پس حمد الله خدا را که برادر ثقیف مغیرة بن شعبه و پسر
صهاک حبشیه جزای خیر بدهد کسی من برگشتم با این لشکر از طائف بسوی
جده در طلب مرید بن نویره پسر ابی طالب و همراه او بودند طایفه

ادنس



اطواف

او سرکشان که از غیظ چشمهای آنها سرخ شده از حسد تو مجروح شده

چشمان آنها از جهت نظر کردن بسوی تو که نشسته بجای پیغمبر خدا صلی الله

و از آنها بود عمار بن یاسر و مقداد و جندب بن جناده و برادر عثمان و کسی عوام

و دو نوجوان که میشناسم یکی از آنها را و برو و جوان دیگر اسم از اولاد ۱۲ احتمال دارد که

عقیل برادر علی بن ابی طالب علیه السلام باشد پس ظاهر شد بر من مکر ایشان

در قیافه‌های آنها و حسد ایشان بدرخ شد چشمهای ایشان و حال آنکه

توشیح فرموده بود علی بن ابی طالب علیه السلام بر بیرون رسول خدا صلی الله علیه و آله

و پوشیده بود رداء آنحضرت و اگر اسم آن رداء سحاب آنحضرت بر بین کرده شده

از برای آنحضرت اسبی که اسمش عقاب بود و نازل شده در سر چشمه که اسم آن روبه بود

پس تنها اینکه آنحضرت ابره مشمر کرده و متکلم شد با غیظ و سر مبارک خود را

پائین انداخت در حالت وحشت که با دست مبارک خود میکوفت ریش مبارک

خود را پس من مبادرت نمودم بسلام بجهت استکفای شر آنحضرت از خود و دفع

وحشت آنحضرت و غنیمت شمردیم وسعت منزل و سهولت منزل بر نازل شدیم

و هر که با من بود پس مبادرت کردیم بکلام عمار بن یاسر بفصیح لفظ خود و محض ۱۲ از جهت بر هم زدن و رسیدن از مواعظ و مصائب آنحضرت

عداوت و استهزا و گفت بچه سبب امیر المؤمنین بسوی من بسوی رای خود پس ملتفت شد

بسوی من اصلع الراس یعنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حال آنکه تمام

کلام بر حلقوم مبارک آنحضرت شکل بهم شد با قعقعه و صدای غدیر فرمود



فرمود بمن در حالت غضب که ای ابا بکر آیا هرگاه ابو بکر امر بقتل من میکرد تو مرا میکشتی
ای ابا سلیمان پس من گفتم که قسم بخدا هرگاه رای ابی بکر قرار میگرفت بکشتن تو
هر آینه میزدم بشمشیر آنچیزی را که دو چشم تو در آنست پس بحالت غضب رو آوردن او
خصمی و انکار من از برای آنکه آنچه در قلب بود بر او سپس باو عرض کردم پس باشد
غضب من فرمود یا بن اللخناء یعنی ای پسر زن بدبخت گنده کرده نشده است آیا مثل
تو قادر میشود که مثل مرا بکشد یا جسارت میکند که اسم مرا در میان لهوات
۱۲ از یکم یعنی توی دهان خود بگرداند چنین لهوائی که دیک کلمه آیا زبان دهن جاری نشده است
عذاب خدا بر تو باد که بدرستی من از کشتگان تو و صاحب تو ابی بکر نیستم و قاتل
خود را میدانم و وقت مرگ خود را میدانم و بعد از آن حضرت بدست خود زد
بر تر قوه من یعنی استخوانهای میان سینه و گردنم که فرو شکست پس مرا سرنگون کرده
و از اسب بپائین انداخت و مرا از اندکستر عمر برد تا پیش اسیا حارث بن کلده
ثقفی پس دست خود را دراز کرده و قطب آسیا را با آن غلظت که آهن بود
در دست مبارکش مثل علک مسخن بود و هر دو دستش گردن مرا دراز کرده
مثل حلقه کرده بر گردن من انداخت و اصحاب من همه ایستاده بودند متحیر و ترسان
و لرزان نتوانستند که غضب او را از من دفع نمایند خدا تعالی با آنها جزای خیر
ندهد پس زمانیکه اصحاب من نظر کردند بسوی آنحضرت گویا ملک الموت خود شان را
دیدند پس قسم بخدا آنکه آسمانرا بلند کرده است بی ستون هر آینه جمع شدند از

برای



برای فتح و واکردن این قطب آهن که بر گردن من بسته شده نفرمود بلکه زیاده از
پهلوانان و صاحبان قوت از عرب پس قادر نشدند هر چه سعی کردند در فتح آن پس
معلوم شد که من از عاجز شدند و مراد فتح و واکردن آن اینکه از سحر است یا از قوت ملکی است
که مرکب شده است از قوه انحصار یا قوت ملک پس انظر فرا از کردن من واکن و حق
و انتقام از انحصار بکیر و الا لاحق میشوم بجانب عرب خود و مستقر میکردم
خود پس تحقیق پوشانید مرا پسر ابو طالب لباس عار که مرا مضحکه کرده است
از برای اهل این دیار پس ملتفت شد ابوبکر بعمر بن خطاب و گفت با وی نمی بینی چه کارها
میکند این دیگر با او رایت من بر بدوش او کوا انست و غضب است در سینه او پس
عمر گفت قسم بخدا در ایمن بدعا بر و صلاح کرده است که ترک نمیکند ملح کردن را تا اینکه
هلاک بنید از دست او و راه جهل و حسد بر بوده سینه او مستحکم شده پس جای
بریدن او شلاح یا ن خون ندیدن و ترک نمیکند انجه جهل او حسد را تا اینکه
میماند از دو موضع هلاک بعد از آن ابوبکر بجانب پس گفت بخوانید
پیش من قیس بن سعد بن عباده انصاری را که نمیکشاید این قطب آهن را از
گردن خالد غیر از قیس کسی از انسان برای آنکه بود این قیس مرد دیگر طول قامت
او بهیجده وجب بود و عرض قامتش پنج وجب باشد تا سن بود در زمان خود بعد
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پس حاضر شد قیس و ابوبکر با او گفت یا
قیس بدرستی تو در شدت قوت بجنسی هستی که میکشائی این قطب را از گردن



کردن بود بدرستی خالد قیس گفت چرا نمیگشاید از گردن خود خالد ابوبکر گفت
قادر بر گشادن از گردن خود نداند قیس فرمود پس انچیز که قدرت ندارد
برا و ابوسلیمان و حال انکه او ستارهٔ لشکر شما است و شمشیر شما است
بر دشمنان شما پس من چطور قادر میشوم بر آن پس عمر بن خطاب بقیس گفت
ترک کن استهزاء و ظرافت را با ما و شروع کن با مریکه از برای ان حاضر شده
پس قیس فرمود که حاضر کرده اید مرا از برای مسئلهٔ و حاجتی که سؤال نمائید
والتماس کنید تا من این امر را اقدام نمایم یا باکراه و اجبار مرا جبر نمائید بر این کار
پس عمر گفت اقدام تو بر گشادن قطب از گردن خالد طوعا بود و هرگاه باختیار
خود نگشائی ترا اکراه مینمائیم بر گشادن ان قیس رضی الله عنه بعمر فرمود یا ابن
الصهاك الحبشیه خدا مخذول نماید انکسی را که مثل تو او را اکراه نماید
بدرستی شکم تو بزرگست و کرش[2] تو بزرگست پس هرگاه مرا اکراه نمائی این کار
از تو عجیب نیست پس خجل گردید عمر از قیس بن سعد و میزد با انگشتان خود بر
دندانهای خود پس ابوبکر گفت ترک کن انچه فهمیدی از او و قصد کن از برای انکه
از تو خواستیم از گشادن قطب از گردن خالد پس قیس با ابوبکر فرمود
قسم بخدا هرگاه قادر باشم بر گشادن نمیگشایم پس اهنگران شهر مدینه را
حاضر کنید انها اقدر بودند از من بر گشادن قطب اسیا را از گردن خالد پس
اوردند جماعتی از اهنگران مدینه و انها گفتند این قطب اسیا گشاده

نمیشود

۲ و کرش در حیوان
بمنزلهٔ معده است در
انسان منه عفی

نمیشوی مگر انکه او را در اتش بگذاریم تا سوخته شود پس ابو بکر رو کرد بسوی
قنفذ بحالت غضب و گفت قسم بخدا اگر تو عاجز نیستی از کشادن قطعا
کرده بود خالد را ولیکن تو نمیکنی کاری را که امام تو و حبیب تو ابا الحسن علیه السلام
در انکار تو عیب نماید و این کار تو عجیب نیست از کار تو که قصد و تمنای
خلافت نمود از برای اینکه عمر را اسلام اگر چه نماید پس خدا به بشارت داد او را
اسلام را عزیز نمود بولی او و ملتی منهوت پیر خود را با اهل طاعت خود و تو حالا
بحال مکر و شقاوت میخواهی که جدائی بنید ازین میان اهل السلام را و
گویند که قنفذ چون این کلمات را شنید از ابو بکر بغضب و غیظ در امد و گفت
با این تمام مریدی بدبختی پیش من از برای تو جوابی هست گرم کننده بزبانیکه بسیار
طلاقت دارد و قلبیکه بسیار جرات دارد هرگاه بیعت بر تو نمیشد قسم بخدا
هرگاه بیعت کرد بتو دست من هرگز بیعت نکرده بر تو قلب من و زبان من و
احتیاج دارند بر خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حقیقت ان بزرگوار بعد
از روز عید غدیر که جمیع صحابه انحضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله امر فرمود به بیعت
انحضرت و بخلافت و نیست بیعت من بر تو مگر مثل ان زنیکه از قریش بود که
با مغزل ریسمان خود غزل مینمود و بحکم بی تابید و بعد از ان مغزول تابیده را
میکشاد و میگویم قول خود را و نمیترسم از تو و از عیب تو بر من و هرگاه من میشنید
از تو ابتدای این کلام را مفقود نمیشد از من بر تو خوبی که کردم و هرگاه بدر



پدر من قصد کرد خلافت را لایق بود برای او که قصد خلافت نماید از برای
آنکه آن مرتبه ایست که نمیرسد از حوادث دهر که برای او زایل شود و قشری نمیشود
طرف او و مثل قشر بدن انجیر در ظرف کتابها است از سرعت انقیاد او و لین جانب
و او بزرگ گشته شده است تمام و فخامت دارد پیش مردم و سبلت و
شجاع و سقفی است مرتفع و صاحب عزت عالیست و مرتبه ایست که نظری کند
بمؤخر چشم خود از راه تکبر و تغیظ بخلاف تو که در همه صفات مخالف پدر منی
هستی تا اینکه قایم شد پدر من بر خلاف کردن با تو و بیعت نکرد با تو قسم بخدا
ای گوسفند ماده لنگ و ای بحر و سبکی اقبال کرده بچیزیکه او را بخود در
و نیستی خالص نجیب و نه صاحب حسب کریمی هستی و قسم میخورم بخدا اگر
مرا نه لجام میزنم بدهن تو بلجامی از قول که پر میشود دهن تو از آن کلام
با خون پس ما را ترک کن و ما را بگذار خوض نمائیم در دریای گودیکه ما
انداخته در او و فکر نمائیم در غوایت و ضلالت انداختن تو ما را و
دلبستن و فهمیدن حق را ترک کرده ایم و تابع باطل شده ایم و اما گمان
تو بر من که علی علیه السلام امام منست پس قسم بخدا اگر انکار نمیکنم
مر امامت آنحضرت را و عدول نمینمایم از ولایت او و چه گونه میشکنم
بیعت او را و حال آنکه عهد کرده ام با خدا بامیرالمؤمنین بودن آنحضرت
و از ولایت آن بزرگوار حق تعالی در روز قیامت سؤال خواهد کرد از من پس

هر گاه اعاده نماید خصوص
پدر من کلام را

بدرستی

بد بختی هرگاه من ملاقات نمایم با خدا با نقض بیعت تو هر اینه محبوب تر است
نزد من از اینکه بشکنم عهدی را که با خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و
وصی و حبیب او کرده ام و اما تو ای ابوبکر امیر قوم خودی که ترا قوم امیر کرده
هرگاه خواهند در امیری میگذارند و هرگاه نخواهند معزول میکنند ترا
پس توبه کن بسوی خدا از جرمی و گناهی که کرده و متنصل شو و بیزاری کن بسوی خدا
از آنچه مرتکب شده و تسلیم نما خلافت را بآنکسیکه آن اولی و احق است
از تو بتو پس بد بختی که مرتکب شده بگناه عظیم بسبب غصب خلافت و ولایت
او و نشستن تو در مقام او و تسمی و نام نهادن بخود باسم بالای منبر که او را
و گویا بتحقیق تو مدت کمی در دنیا با این غصب خلافت عمر خواهی کرد و از تو این
دنیا دور خواهد شد چنانکه ابر از آسمان برطرف میشود و میدانی که کدام
یک از این دو فرقه که یکی از آنها تابع حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و یکی
دیگر تابع تو که بد است از حیثیت مکان و ضعیف تر است از حیثیت لشکر و
و اما تعییر و سرزنش تو بر من باینکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مولای
منست بلی قسم بخدا آنحضرت مولای منست و هم مولای تست و مولای جمیع مسلمین است
بامر خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله جمیع صحابه در روز عید غدیر بیعت کردیم
برای او و من در آن بیعت ثابت قدم هستم آه آه چه زمان میشود از برای من شاید
قدرت یا تمکن بهم رسانم که ترا از پا بیندازم و ترا از امارت معزول نمایم و بیاندازم



میماند از مثل این اخبار بنحوی سنکر او امید هست که این اخبار
نرسیده باشد و اکتفا میشود از عیان و دیدن بخبر دادن بعد از ان قیس بن
سعد عباده رحمه الله برخواست و دامن خود را افشانده و از مجلس بیرون رفت
پس پشیمان ابوبکر بسبب ان سخنانیکه بقیس سرعت کرده که اولا گفته بود
و ابجوابهای حضرت را از او شنید و خالد ملعون در کوچهای مدینه طیبه میکشت
و طلب اسباب او کردن ان ملعون چند روز تا اینکه شخصی بر پیش ابوبکر امده و
خبر داد که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام حالا تشریف اورده اند بمدینه طیبه و
حال انکه پیشانی مبارک انحضرت عرق کرده بود و روی مبارکش سرخ شده بود
پس فرستاد ابوبکر بسوی انحضرت اقرع بن سراقه باهلی و اشوس بن شریح ثقفی را
که سؤال نمایند از انحضرت که تشریف ببرند بسوی ابی بکر در مسجد رسول خدا
صلی الله علیه و آله پس هر دو امدند بخدمت ذی رفعت انحضرت و عرض کردند یا
ابا الحسن ابوبکر ما را فرستاده است که تشریف ببری بسوی ابی بکر در مسجد رسول
الله صلی الله علیه و اله از برای امری که بتو خبر انداخته اید انحضرت با ایشان جواب
نداد پس عرض کردند یا ابا الحسن در خصوص ان امر که بسبب ان امده ایم جواب
نمیدهی پس انحضرت فرمود قسم بخدا چه بد است ادب شما و واجب نیست از برای
انکسی که از سفر امده است ابرو بسوی مردم از برای قضای حوایج ایشان مکر بعد
از دخول بمنزل خود پس هرگاه برای شما احاجتی هست پس مرا از ان خبر مطلع

نمایید



نمائید در منزل من تا اینکه انحاجت را براورده نمائیم هرگاه فضا انحاجت را
من ممکن باشد انشاء الله تعالی پس ان دو نفر که فرستاده ابی بکر بودند رفتند
وابی بکر را خبر دادند بفرمایش انحضرت پس ابو بکر گفت برخیزید تا همه ما برویم
بخدمت انحضرت پس همه ان ملاعین امدند بسوی منزل انحضرت دیدند که جناب امام
حسین علیه السلام که نقاب باب الله الاکبر ایستاده و در دست مبارکش شمشیری هست
که میگرداند انشمشیر را ازینطرف باینطرف تا اینکه ابتیاع فرمایند پس ابو بکر
عرض کرد بانحضرت که یا ابا عبد الله طلب اذن نما از برای ما که وارد شویم بخدمت
پدرت پس انحضرت فرمودند که اذن میگیرم پس اذن گرفتند از پدر بزرگوار خود
از برای انجماعت پس داخل شدند بمنزل انحضرت با خالد بن ولید پلید و تسلیم بانحضرت
سلام کردند و انحضرت بعد از جواب سلام انجماعت نظر کردند بسوی خالد بن ولید
و فرمودند نعمت صباحا یعنی صباح خیر باشد ای ابا سلیمان چه خوب قلاده ای بسته ای
تو پس خالد لعین عرض کرد بانحضرت از دست من نجات نمییابی هرگاه مساعدت نماید بر من
اجل پس انحضرت یا ابن دسیمه و در بعضی از نسخ یا ابن دمیمه است یعنی حقیره بد سرشت قسم
بخداوندیکه حبه را شکافته و بنده کان را خلق فرموده هر اینه کشتن تو اسانتر است
بر من از مکسی که بنشیند بطعامی و اگر کرم و صبر دو مادر را در حلم و بردباری خود
بگذارد و الا ترا لاحق میکنم بانکسیکه تو سزاواری از ان بقتل و ترک کن یا
ابا سلیمان انچه را که گذشته و بعد از این با ادب باش پس قسم بخدا هر اینه بیم

۲ شقی ترین اعجزیها که بعضها
از اینها مشهور است مگر علم را
و قسم بخدا



اج دیده مرگ خود و مرگ ترا او و روح خود و روح ترا پس روح من در بهشت و روح
تو در جهنم است راوی گوید که مانع شدند جماعت از کلام و سؤال نمودند که قطع
کلام شود میان آنحضرت و خالد لعین پس ابوبکر عرض کرد با آنحضرت که یا ابا الحسن
ما آمده ایم بجانب تو از برای اینکه طلب بسیار او کردن ابا سلیمان بود از وی
همیشه تو یا ابا الحسن با ما مخالفت میکنی و امر امینه که بر اصحاب ما است از تو بوده
کشیده ایم تو هم از ما دست بکش و بر ما متعرض مشو تا اینکه نباید شود از ما
انچه که برای تو خوش نیاید و از تو نباید شود بر ما جستن تو بر اینکه جسته
بر ما شیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که حق تعالی مرا از تو و از
جمع و اتباع تو بوحشت انداخته است و الحق گرفته است بسبب من همه مستوحشان
و اما خالد بن ولید خاسر فیما انکار نقل کنم تو قصه او را بد وسیلی از
دیگر که لشکر خود را جمعیت سپاه را انگیز کرد و اراده نمود که مرا
میان انجمع خفیف نماید و بمن ترفع نماید و جرأت کرد که بمن ضرر رساند
و با من فخر نماید برجا نهلیدن پس من گذاشتم ان طوق لعنت را بر گردن او و
که خطوی کرد از قلب او اینکه ضرر بمن برساند بعد از آنکه میشناخت مرا حق
معرفت و میدانند که حقتعالی راضی نیست بر این فعل ان لعین پس ابوبکر
عرض کرد که یا ابا الحسن اضافه میشمائیم این کار را باید بر اینکه تقاعد
نموده از نصرت اسلام و کم رغبتی از جهاد پس باین امر کرده خدا تعالی



و رسول خدا صلی الله علیه و آله با خود این کارها را میکنی پس آنحضرت
فرمود ای ابابکر مثل من نقطه ایست مانند جاهلین به سینه رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود همه صحابه را و تو را بر بیعت من و واجب گردانید
بر شما اطاعت او کردانید مرا مثل بیت الله الحرام که همه میآیند بزیارت
او و او نمیرود بجائی پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بر من که یا علی
بروزی غدر و مکر و حیله مینمایند بر تو امت من بعد از وفات من صلی الله علیه
مکر کرده اند امم سابقه بعد از وفات انبیا بر اوصیای ایشان مکر قلیلی
از امت که مکر نکرده اند و بزودی میشود میان تو و میان منافقین امت
شدائد و امور عظام پس صبر کن تو مثل خانه خدای عز و جل که هر کس داخل آن
خانه میشود مؤمن است و هر کس رو گردان باشد و داخل نشود بآنخانه جاهل
کافر است و حقتعالی در قرآن مجید فرموده وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ
وَأَمْنًا و بدرستی که من و تو برابریم در شرافت و بزرگی مگر در نبوت مطلقه که من خاتم
الانبیاء هستم و تو خاتم الاوصیاء و مرا خبر داد رسول خدا صلی الله علیه و آله
از طرف رب الارباب که من شمشیر نمیکشم جنگ نمیکنم با منافقین مگر در مقام
بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از آن رسول خدا فرمود یا علی
تو بقتال و محاربه مینمائی با ناکثین و مارقین و قاسطین و هنوز نزدیک نشده
وقت اینمقاتله پس من عرض کردم بحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که پس

۶۳
پس من چه کار کنم یا رسول الله با کسیکه نکث بیعت من کند از منافقین امت
و انکار نماید حق مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند صبر کن تا امر امت
نمائی و اسلام نمانی بر محنت خود تا اینکه ملاقات نمائی ناصر و یاور را
پس من عرض کردم برسول خدا صلی الله علیه و آله آیا میترسی که مرا بکشند فرمود
نه قسم بخدای عز و جل نمیترسم از اینها بر تو که ترا بکشند یا زخمدار کنند و بند سینه که
من دانایم بمرگ و شهادت تو و سبب آن و بتحقیق خبر داده است مرا پروردگار من و لکن
میترسم که اینها را فانی نمائی بشمشیر خود پس باطل میشود دین اسلام که تازه است
پس مرتد میشوند قوم از توحید هرگاه نبود امر این طور که گفتم مرا این بود از
برای من شادی از ایشان و هر آینه سیراب میکردم شمشیرها را که تشنه شده اند
بنوشیدن خونهای منافقین و نوای ابوبکر وقتی که میخوانی صحیفه اعمال خود را
میدانی که او را و دعوا که بر دوش خود برداشته و خوب خصم است بر تو محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله و خوب حاکم است خدای عز و جل پس عرض کرد ابو بکر
با نحضرت که یا ابا الحسن ما نمیخواستیم اینقدر کلام و احتجاجات او را اما
امر مینمائیم ترا بکشادن از گردن خالد آهن و طوق را پس بتحقیق ناخوش
کرده و آزار نموده بخالد بسبب گرانی و تاثیر کرده حلقه آهن در گردن او و
بسبب حمل آن آهن بر گردن او و شفا دادی و سیراب نمودی سینه ات را
که تشنه بود از خالد پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هرگاه

ازاده



اراده مینمودیم اینکه سر او بشما نشان دهیم کسی که سینهٔ خود را آماج تیر شمشیر شفا
دهنده بود از برای بیرونی کینه در سینه داریم از خالد و اقرب بود بقتال کردن
خالد و هرگاه اراده میکنیم خالد را قسم بخدا نمیشد قضا مر بری از آن جماعت عتبه
که کشته بود در فتح مکهٔ معظمه و در این سفر که رفته بود و یقین دارم که
در قلب خالد ملعون از ایمان نقد بال بعوضه اما طوق آهنیکه بر گردن خالد
است پس احتمال دارد که من و نمیتوانیم بکشائیم خالد خود بکشاید آن آهن
با شما بکشاید پس شما او را هم نسبت بکشایند طوق آهن از گردن خالد هرگاه
واست صحیح باشد قول آنکه ادعا مینماید پیغمبر صلی الله علیه و آله پس برخواست
از میان مردم بریدهٔ اسلمی و عامر بن اشجع بخدمت آنحضرت عرض کردند که یا ابا الحسن
بخدا که نمیتوانند بکشایند طوق آهن را از گردن خالد مگر آنکسیکه بر دارد
در قلعه خیبر را بیک دست و بغلطانید به پشت سر خود و برداشتن آن در را
نمود و میکند و اینهمه نفر ابو بالای آن در و حال آنکه آن بالای دست
بود و برخواست از میان مردم عمار بن یاسر رحمه الله و عرض کرد و سؤال نمود مثل
آنها پس آنحضرت جواب نداد بهیچیک از سائلین تا اینکه عرض کرد ابوبکر با آنحضرت
که سؤال میکنیم از تو بحق خدا و بحق برادرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که رحم
نمائی بر خالد و بکشائی طوق آهن را پس زمانی که ابوبکر از آنحضرت سؤال نمود
... بود آنحضرت کشید آنحضرت خالد را نزد خود و میکوفت ...



از آن طوق آهن و قطعه قطعه آن قطعه‌ها در دست مبارکش مثل موم میشد و در
دست مبارک آنحضرت مثل موم پیچیده میشد پس قطعه اولی از آن آهن بر سر خالد
همچنین قطعه ثانیه را بر سر آن لعین پس خالد گفت ای امیرالمؤمنین آنحضرت فرمود
با کراه بود امیرالمؤمنین کفتی برضا او هر کاه میکفتی بمن امیرالمؤمنین هر آینه خلع
مینمودم قطعه ثالثه آهن طوق را از اسفل و دبر تو و آنحضرت بدست مبارک
خود قطع مینمود آهن را تا همه را از گردن آن ملعون زائل کرد و آنجماعت تکبیر و تهلیل
میکفتند و تعجب میکردند از قوتی که حقتعالی عطا فرموده است بجناب امیرالمؤمنین
علیه السلام پس برگشتند آنجماعت از خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام و حال
آنکه راضی بودند از آنحضرت انتهی روایت ارشاد القلوب و سید زاهد عابد
مجاهد عالم ربانی جناب سید رضی الدین علیه الرحمه در کتاب مناقب فاخره
و شیخ جلیل محمد بن علی شهر آشوب در مناقب مثل روایت ارشاد القلوب نقل
کرده اما چون روایت کتاب ارشاد جامع‌ترین روایات بود لهذا آنرا بتمامه
در اینجا نقل نمودم و علامه مجلسی رحمه الله فرموده که آنچه را دیده‌ام در بعض
کتب قدیمه و آن زیادتی دارد بر روایت ارشاد و آن زیادتی اینست که بر
کشتند آنجماعت از خدمت آنحضرت و حال آنکه شاکر بودند از آنحضرت و متعجب
بودند از توانائی آنحضرت که قدرت الله بود پس ابوبکر با آنجماعت گفت که تعجب
ننمائید از ابا الحسن قسم بخدا هر آینه بودم در پیش رسول خدا صلی الله



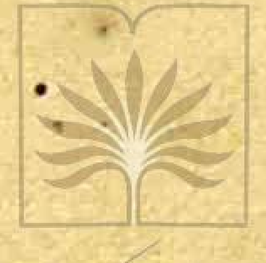
علیه و آله در روز جنگ خیبر که کند آنحضرت در خیبر را پس دیدم رسول خدا صلی الله
علیه و آله که تبسم فرمود چنانچه که ظاهر شد دندان ثنایا مبارک آنحضرت بعد از آن
گریه نمودند آنقدر که تر شد محاسن مبارک آنحضرت از اشک چشم خود پس عرض کردم
یا رسول الله تبسم و گریه فرمودید در ساعت واحده فرمود بلی اما تبسم من از برای
آن بود که شاد شدم بسبب کندن در خیبر را و گریه من از برای علی علیه السلام بود از برای
آنکه کند در خیبر را و حال آنکه سه روز روزه بود و افطار با جو خالص کرده بود و هر گاه
افطار کرده بود بطعام هر آینه مع طاقت بود در خیبر را بیشتر قلعه مؤلف طاب ثراه
گوید آنچه از اخبار و روایات منقول از حضرات ائمه اطهار صلوات الله و سلامه علیهم
اجمعین معلوم میشود اینست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در دفعه اول از طوق
لعنت کردن بگردن خالد افکنده مثل حلقه آهن بکند فعل السیاحی حارث بن کلده
ثقفی بتفصیلی که ذکر شد و در دفعه دویم عمود آهن را مثل قلاده کرده برگردن آن
ملعون انداخت چنانچه در کتاب خرائج شیخ راوندی علیه الرحمه و غیر آن مسطور است
که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امتناع فرمودند از بیعت کردن بر
ابوبکر پس امر کرد ابوبکر بر خالد بن ولید پلید که آنحضرت را شهید نماید بعد
از آنکه ابوبکر سلام آخر نماز صبح را بخواند پس آمد خالد لعین و نشست در جنب حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام و با خالد بود شمشیر و متفکر شد ابوبکر بحالت نماز
صبح کردن در عاقبت این کار پس خطور کرد بر قلب او که هر گاه بنی هاشم بکشند مرا



امیر المؤمنین علیه السلام شهید شود پس زمانیکه از تشهد فارغ شد التفات
کرد بسوی خالد مارد قبل از اینکه سلام بدهد گفت بخالد مکن آن امری که امر
کرده بودم ترا بران امر بعد از آن گفت السلام علیکم پس حضرت بخالد فرمود که
اراده کرده بودی بآن امری که از جانب ابی بکر مامور بودی بکشتن او یعنی مرا بکشی
خالد مارد عرض کرد بلی پس آنحضرت دست مبارک ید اللهی خود را دراز کرده بسوی
گردن آن لعین و بانگشتان مبارک گلوی آن شقی را فشرده بحیثیتی که نزدیک بود
هر دو چشم آن ملعون ساقط شود بحدی قسم یاد داد خالد آنحضرت را که دست بردارد
از آن لعین و شفاعت کردند بسوی آنحضرت از مردم تا اینکه دست مبارک را
از گلوی نحس آن ملعون برداشتند بعد از این واقعه همیشه خالد پلید طالب
فرصت بود که بلکه بخبر ابو بکر و حیله آنحضرت را شهید نماید پس فرستاد
ابو بکر خالد مارد را با لشکر بجائی پس زمانیکه از مدینه طیبه بیرون آمد
خالد مسلح و غرق آهن و فولاد بود و دور اطراف او بودند از شجاعان عرب که
ابو بکر بایشان امر کرده بود هر امری که خالد نماید از آن عمل آورند پس رسید بخالد
پلید که امیر المؤمنین علیه السلام تشریف میآورد از ضیعه خود یعنی زمینی که
او غله میکارند تنها و بی سلاح پس زمانیکه نزدیک شد خالد پلید بر آنحضرت
و بود در دست آن عمودی از آهن عمود را بلند کرد که بر سر مبارک آنحضرت بزند
آنحضرت سلام الله دست مبارک خود را دراز کرده آن عمود را از دست او انتزاع نمود

٧ *
وبروایت احتجاج چون ابو بکر
بتشهد رسید فکر کرد در عاقبت
این کار میکرد و ترسید از انقلاب
فتنه نزدیک شد که آفتاب
طلوع نماید پیش از آنکه سلام
بدهد سلام گفت یا خالد
لا تفعل ما امرتک به ثم سلم
یکی و نصف الی خالد ...
منه عفی عنه و فقه الله تعالی

و مقتل



ومغلول کرده و مثل قلاده بگردن برکردن آن ملعون انداخت پس رجوع کردن خالد
بسوی ابوبکر و هر حیله کردند بشکستن آن قلاده ممکن نشد برای آنها پس
ساختند جمعی از حدادین شهر مدینه طیبه پس آنها با ابوبکر گفتند ممکن
نمیشود انتزاع و بیرون آن قلاده را از گردن آن مگر بعد از گداختن در آتش
و در این وقت خالد هلاک میشود و زمانیکه دانستند ابوبکر و اتباع او کیفیت
خالد را گفتند بدرستی که خلاص کردن خالد منحصر است بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام
چنانچه آنحضرت آن قلاده و طوق لعنت را بگردن او انداخته باید خود آنجناب
بیرون آورد و بتحقیق نرم ساختن جناب حق تعالی آهن را بدست مبارک آنحضرت چنانکه
نرم کرده بود آهن را از برای حضرت داود علی نبینا و آله و علیه السلام پس ابوبکر با جماعتی
از اتباع خود بخدمت جناب ولی مطلق علیه السلام آمدند و تضرع و زاری نمودند
آنحضرت با دست مبارک خود آنرا گرفته و با انگشتان مبارک آنرا بآسانی
گشاده از گردن نحس نجس آن ملعون انتهی کلامه جعل فی الخلد مقامه و در مجلد هشتم
بحار الانوار علامه مجلسی علیه الرحمه ذکر کرده بروایت ابی نصر رحمه الله که بدرستی
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از تمام نماز صبح و سؤال و جواب با خالد بکرمت
آنحضرت بعد انگشت مبارک سبابه و وسطی گلوی خالد را در پیچ داده فشرد پس
فریاد کردن خالد ملعون فریاد منکری که همه اهل مسجد ترسیدند از آن صیحه و همه ترس
آنها از جهت خودشان بود و خالد لباسهای خود را ملوث بنجاست خود نمود و مرد

دو پای خود را بر زمین میزد و حرف میزد پس ابوبکر بعمر بن خطاب گفت این شوره منکو
است گویا من میدیدم این طور مغلوب شدن خالد را و حمد میکنم آنکه بر خدا در
عوض سلامتی ما و هر کس نزدیک آنحضرت میرفت که خالد را از دست آنحضرت
خلاص نماید آنحضرت نگاه تندی بسوی آن شخص مینمود از ترس آنحضرت دور میشد
و رجوع میکرد پس ابوبکر و عمر بسوی عباس عم آنحضرت فرستادند پس آمد و تضرع و
شفاعت نمود بسوی آنحضرت و قسم داد آنحضرت را و عرض کرد بحق قبر مبارک پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و خود پیغمبر که در این قبر است و بحق دو پسر بزرگوار او حضرت امام
حسن مجتبی و جناب امام حسین علیهما السلام و والدهٔ ماجدهٔ آنها صلوات الله و سلامه
علیها که دست بردار از خالد پس آنحضرت دست برداشت از او نعلی و حضرت
میان دو چشم مبارک آنحضرت را بوسید و علامه مجلسی علیه الرحمه فرموده که این قصه
از قصص مشهوره است در میان عامه و خاصه و بعضی از مخالفین آنرا انکار کرده اند

داعی رضوی و مؤلف طباطبائی وفقه الله لمراضیه گوید که این تذکرهٔ مبارکه را چون
برای بیان احوالات امامزاده های کرام و شهزاده های عظام نوشتم اما
نقل معجزات ظاهرات و بیان احوال خالد و سایر روایات استطراداً من باب
الکلام یجر الکلام قلمی گردید و بتحریر در آمد و اما اولاد حضرت محمد بن حنفیه چون
بنحو اجمال ذکر شد و اکمل این تذکرهٔ مبارکه ذکر شده بود لهذا مناسب بود که وفات او
نیز ذکر نمایم با بعضی از احوالات آن بزرگوار و عمر مبارک آنجناب مقدار شصت و

و وجه تسمیه او بحنفیه

سال



سال بوده و در مدینهٔ طیبه در سال هشتاد و یک از هجرت نبوی صلی الله
علیه و آله وفات نموده یا هشتاد و سیم و در قبرستان بقیع غرقد مدفون کردید
مؤلف طباطبائی گوید که نظر بوصیت حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود
بجناب امیر المؤمنین علیه السلام که اسم و کنیهٔ خود را بخشیده به پسری که از
خوله حنفیه بوجود میآید بعد از وفات من کنیهٔ حضرت محمد بن حنفیه علیه السلام
ابو القاسم است و حکم آنکه هر کسی از امت من که اسمش محمد باشد و کنیه اش ابو القاسم
الا جناب صاحب الامر عجل الله فرجه صلوات الله و سلامه علیه که اسم مبارکش
محمد و کنیه اش ابو القاسم و بعضی از دوستان حضرت محمد بن حنفیه اعتقاد باطل کرده
و گفتند که مهدی موعود حضرت محمد بن حنفیه است و او در کوه رضوی غائب
شده و اوست امام منتظر و بعد از ظهور عالم را از عدل و داد پر و مملو خواهد
کرد چنانچه حالا از ظلم پر و مملو شده است و کثیر شاعر که از جملهٔ شیعیان آن حضرت است
باین اشعار بر این معنی اشعار نموده و مطلب خود را اظهار کرده و گفته و سبط
لا یذوق الموت حتی　یقود الخیل یقدمها اللواء　یغیب فلا یری فیهم زمانا
برضوی عنده عسل و ماء و در تاریخ ابن خلکان مذکور است که کنیهٔ جناب
محمد بن حنفیه علیه السلام ابو القاسم است و در بارهٔ آنجناب رخصت از رسول خدا
صلی الله علیه و آله واقع شده و بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام خبر داده بود که
بعد از من ترا پسری بوجود خواهد آمد اسم و کنیهٔ خود را باو بخشید و حلال



وهلال منسب بر کسی از امت من که نام او کنیه جد اباشم انضمام دهد و آنحضرت
صاحب علم و عمل و ورع و تقوی و پرهیزکاری و شجاعت بسیار بود و رایت و علم جناب
امیر المؤمنین علیه السلام در روز حرب جمل و صفین بدست مبارک آنجناب بود
و نهایت شدید القوة بوده و در آن باب اخبار عجیبه در میان اهل روزگار اشتهار دارد
از انجمله میرسد کتاب کامل نوکرونه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام زرهی
داشتند که بر قامت مبارک آنحضرت دراز بود و بجناب محمد فرمود که قدری معین از
از دامن آن جدا سازد آنجناب یکدست خود را بر دامن زره نهاده و دست دیگر را در
موضع فصل نهاده و از ابروهای کسی مامور شده قطع نمود و در کتاب تحفة الاحباب آورده
آورده که در روز حرب جمل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام لوای ظفر سیما خود را بدست
قرة العین خود جناب محمد بن حنفیه که سر و جی بسیار بجلد و شجاعت بود داده فرمودند
تقدم یا محمد بموجب فرموده پدر بزرگوار لوا را گرفت و لحظه پیش برده انگاه تامل
نماید موقوف شده برو انبی گفت هذه والله للفتنة العمیاء پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام باند بروی زد و فرمود اقتحم لا ام لک انکون فتنة ابوک قائدها و
سایقها و انشد علیه السلام هذا الشعر اطعن بها طعن ابیک تحمد
لا خیر فی الحرب اذا لم توقد پس محمد بن حنفیه لوا را بر داشته حمله بر جانب دشمن برد
و در طعن سنان نیزه خود خونخوار دمار از روزگار اشرار برآورد چنانکه دوست و
دشمن تحسین و آفرین گفتند و حضرت شاه ولایت پناه بروی نگاه میکردند و بنا صیه

نهنش



همتش از جلادت و بسالت بدیدند و مضمون الشبل فی المخبر مثل الاسد
بجای انورش مشاهده میفرمودند شکفته میشدند و راوی کوید سعی
جناب محمد بن حنفیه بطعن سنان جان ستان در میدان جنک جولان نمودی نکاه
تیغ از غلاف کشیده در میدان محاربه و مبارزه داد مردی و دلاوری بداد و بسا
از مبارزان اصحاب جمل را بضرب حسام خون آشام بصحرای عدم فرستاد و بعد ازان
بمستقر خویش باز کشت و اما ادعای امامت کردن و محاکمه حضرت محمد بن حنفیه
با جناب حضرت امام همام زین العابدین علیه السلام در نزد حجر الاسود از جهت اثبات امامت
حضرت سید سجاد علیه السلام بود و از برای اتمام حجت بر مخالفین و معاندین آنحضرت
و از برای ازاله شکوک و اوهام از قلوب مستضعفین آن ایام بود که توهم
کرده بودند حضرت محمد بن حنفیه امام است او مذهب طایفه کیسانیه این بوده است و چکونه
میشود کسیکه در میان اهل بیت امامت و ولایت تربیت یافته باشد امام
ندانسته باشد و یا دانسته و فهمیده انکار نماید و یا از پدر بزرکوار خود
نوادر امام همام عالیمقدار شنیده باشد و از حق اعراض نماید و اغماض
کند و حال آنکه حضرت محمد حنفیه در عصر خود صاحب علم و عمل و ورع و تقوی
بوده و اما تفصیل محاکمه را جماعتی از علمای امامیه رضوان الله علیهم
اجمعین با احادیث متکثره در کتب معتبره ذکر فرموده اند از جمله
ثقة الاسلام شیخ محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کافی و سید جلیل



جلیل علم الهدی سید مرتضی علیه الرحمه در کتاب عیون المعجزات و شیخ ٧٠٣
نبیل سعد بن عبد الله قمی در کتاب بصائر الدرجات و در کتاب کامل مبرد
و کتاب نوادر الحکمه محمد بن احمد بن یحیی و کتاب خرایج الجرایح شیخ راوندی
و کتاب امامت شیخ ابو جعفر محمد بن جریر طبری امامی رحمهم الله و کتاب ثاقب
المناقب و غیرهم و بتفصیل جناب سید هاشم بحرانی علیه الرحمه در کتاب مدینة
المعاجز همه انها را ذکر نموده است هر که خواهد بان کتاب مستطاب رجوع نماید و اما
یکی از انها احادیث و روایات را در اینجا ذکر مینمائیم از کتاب امامت شیخ محمد بن
جریر طبری امامی علیه الرحمه روایت نموده از ابی بصیر از امام بحق ناطق ابی
عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که اینحضرت فرمود امد جناب
محمد بن حنفیه بخدمت جناب امام زین العابدین علی بن حسین علیهما السلام پس
عرضکرد یا علی ایا اقرار نمیکنی بانکه من امام بر تو امام المسلمین ابن عم من
هرگاه میدانستم اینکه تو امامی بر من مخالفت میکردم با تو و بعد جناب
من بر تو و اطاعت من بر جمیع خلق واجب است محمد بن حنفیه عرضکرد بلی یعنی که من
وصی هستم و پسر وصی پس بعد از تشاجر او جناب امام زین العابدین علیه السلام فرمود
بحکمی راضی میشوی که قرار دهیم میان ما محمد گفت هر حاکمی که میخواهی اختیار
نما امام علیه السلام فرمود ایا راضی میشوی که حاکم میان ما حجر الاسود شود
محمد عرضکرد سبحان الله من میخوانم ترا بسوی خالق کریم و تو میخوانی مرا بسوی



محاکمه نشستیم که تکلم نماید پس امام علیه السلام فرمود که ای حجر الاسود تکلم نما
ای آیا امید آنی که آن سایه رو و نفع یا منفعت حال آنکه از برای تو چشم است و زبان
و روایت بهادن نسیده را از برای آنکسیکه بحج آمده و حاضر شده پیش حجر الاسود
وادای مناسک حج نموده پس تسلیم تو بشویم باو پس بعد از آن دعا نمایم
که خدای عز و جل حجر الاسود را متکلم نماید که تکلم نموده شهادت دهد بانکه
کدام یک از ما امام و حجتیم بر جمیع خلق و بعد از آن هر دو رفتند پیش مقام
ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام نماز کردند و نزدیک شدند بحجر الاسود بعد از آن
امام علیه السلام فرمود یا محمد پیش حجر الاسود با التماس بیا بنویز و گریه از تو سبقت
پس محمد بحجر الاسود گفت که سؤال میکنم از تو بحرمت خدا و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله
و بحرمت هر مؤمن که هرگاه میدانی من حجت خدایم بر علی بن الحسین علیهما السلام باید ناطق
شوی و بیان نمائی از برای ما پس حجر الاسود ناطق نشد بعد محمد عرض کرد با امام
علیه السلام که تشریف بیاورید و سؤال نمائید از او پس حضرت پیش آمده و تکلم فرمود بکلام
مخفی که فهمیده نشد بعد فرمود سؤال میکنم از تو ای حجر الاسود بحرمت خدا و رسول
خدا و بحرمت علی امیر المؤمنین و بحرمت حسن و حسین و فاطمه بنت محمد المصطفی صلی الله
علیه و آلهم اجمعین هرگاه میدانی که من حجتم و امام بر عمو محمد بن حنفیه اینکه ناطق شوی
و بیان نمائی از برای ما تا اینکه برگردد عمو من از ادعای باطل خود پس حجر الاسود
ناطق شد و گفت بلسان عربی فصیح و مبین ای محمد بن علی علیه السلام بشنو و فرمان علی بن



بن حسین علیه السلام را و اطاعت کن بر انحضرت بدرستی که ان بزرگوار حجت و
دلیل و امام است بر جمیع مخلوق خدا پس گفت محمد بن حنفیه بعد از این که شنید قول
امام علیه السلام را و اطاعت نمودیم و تسلیم شدیم و در کامل هم روایت
نموده از ابوخالد کابلی که خادم جناب محمد بن حنفیه بود چند سال که خطاب
مینمائی پسر برادر خود را بچیزیکه او ترا با خطاب نمیفرماید پس محمد بن حنفیه با بو
خالد گفت او مرا برد نزد حجر الاسود پس شنیدم از حجر الاسود که
گفت تسلیم کن امر را به پسر برادر خود بدرستیکه آن احق و اولی است بامر امامت
از تو و مقدس اردبیلی علیه الرحمه در کتاب حدیقه الشیعه و جماعتی از علماء
مثل شیخ راوندی رحمه الله در خرایج الجرایح و صاحب کتاب شواهد النبوة ذکر
نموده اند که بعد از تکلم و بسخن امدن حجر الاسود جناب محمد خود را بپای مبارک حضرت
سید الساجدین جناب امام زین العابدین علیه السلام انداخت و پای مبارک
ان بزرگوار را بوسید و تسلیم نمود بر امامت انحضرت راعی گوید پس حدیث
ابوخالد کابلی مذکور و وصیت جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله بحضرت امیر
المؤمنین علیه السلام بعد از وفات من حق تعالی پسری کرامت فرماید از خوله
حنفیه من اسم و کنیه خود را باو بخشیدم و بغیر از او بر کسی از امت من حلال
نیست که میان کنیه و نام من جمع کند مگر حضرت قائم آل محمد علیه السلام که خلیفه دوازدهم
من است و عالم را پر از عدل و داد خواهد کرد بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد

این روضه شریف و احادیث مذکوره را بتفصیل جناب سید جلیل و عالم نبیل سید هاشم بحرانی علیه الرحمه در کتاب مدینة المعاجز ذکر نموده است دلیل صحیح و شاهد صریح است بر اینکه جناب محمد بن حنفیه برای اثبات امامت حضرت سجاد علیه السلام و از برای دفع شکوک و اوهام عوام و مستضعفان ایام در مقام اظهارات نقض و ابرام شده بود نه اینکه فی الحقیقة آنجناب مدعی امامت بوده مؤلف طباطبائی رضوی گوید چونکه اکثر فتوح بلاد آذربیجان بلکه همه آنها بدست مبارک جناب محمد بن حنفیه فتح شده بود چنانکه مسجد آن بزرگوار در قری تبریز بجناب در دهلیوان و شادباد و نهند و غیرها از قری و حوالی دار السلطنه تبریز صانها الله عن الحوادث والتغییر مشهور و معروف و شاهد بر اثبات این مدعی و مطلب است فلهذا بعضی از احوالات و مناقب آنجناب را استطرادا و تغلیبا ذکر نمودم با احوالات حضرت عون بن علی و جناب زید بن علی علیهما السلام و اگر جمیع احوالات جناب محمد حنفیه را بنویسیم باوفات آن بزرگوار کتاب بزرگی باید نوشته شود مطلوب داعی در اینجا اختصار است و ملا شریف خوئی در کتاب تحفة الاطهار بسیار درها سفته و گفته و در این اوان که شهنشاه ممالک ستان جهانبان ایران و توران بتوفیق الله الملک المنان فتح آذربیجان نمود بزیارت این دو شاهزاده کان یعنی عون بن علی و زید بن علی علیهما السلام فرمودند که مزار این دو بزرگوار در زمان مخالفین و معاندین چون خانه لغارت کرده دین مبین منهدم گشته بنای عمارت عالی در آنمکان فیض نشان فرمان داده اند

اندک زمانی عمارتی که بامکان کیوان لاف برابری و بسپهر برین با تمام رسانیدند

قطعه خلف خاندان آل عبا شاه عباس شاه والاجاه بهر عون علی

و نه علی ان دو نسل علی ولی الله کرد عالی عمارتی انشا کز زمانی

کشید سر تا ماه یافت زیب از قاخان اتمام هم ز اقبال شاه لطف الله

سید حسنی چو آن عمارت گفت بهر تاریخ او عمارت شاه و دو برادر بعد

عمارت شاه
٥ ١ ٣٠٠ ٤٠٠ ٢٠٠ ١ ٤٠ ٧٠
١٠١٧

بهره اهل کمال و صاحبان نسب و حال چون بشرف زیارت ان دو برج

سعادت مشرف گشته اند بایکدیگر گفته اند که صلاح کار و شرف روزگار

ما اندر آنست که ما هر دو برادر که خدمت آن دو سرور بمیانجان بندیم و

مادام الحیات ساکن این استانه مبارکه گشته در وح پر فتوح این دو

شاهزاده استفاضه فیض نمائیم بهمین قرار پشت بدنیا داده و رو بعقبی

آورده دران استان فیض نشان ساکن گشته بطاعات و عبادات قیام

و اقدام نموده اند و بعد از ایشان انواع فتوحات متوالی روی نموده از ایشان

خرق عادات بلا حد و نهایات بسر حد اشتهار رسیده و دران استان

عرش نشان مدفونند و اکثر مردم دار السلطنه تبریز کوه سرخاب را کوه دو

برادر میگویند بعضی بواسطه ان دو مزار عالی بنا و خلف و ولادت حیدر کرار

و بعضی بواسطه ان دو برادر که در جوار حرم ان دو سرور اسوده اند و الله

اعلم انتهی کلامه رحمه الله مؤلف طباطبائی رضوی گوید مراد ملا خسرو مراد



شهنشاه ممالک ستان شاه عباس بهشت مکان و اول آدم الله تعالی الحاکم در دار السلطنه تبریز بود
بعد از آنکه فرهاد پاشای سر عسکر سلطان مراد ثالث قتل عام نمود و دار السلطنه
مذکور مدت هیجده سال بتصرف قشون عثمانی بود و در سنه هزار و دوازده
هجری شاه مذکور مرحوم با هفت هزار قشون علی الغفلة بدرون شهر تاخته
و مستحفظین عثمانی را کشته و دار السلطنه را بحیطه تصرف در آورده
و تفصیل این واقعه در باب آخر این کتاب ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی و
عمارت شاه عباسی در عصر شاه سلطان حسین مرحوم بسبب زلزله که در دار السلطنه
تبریز واقع شده بود منهدم گشته بود و عمارت جزئی بعد از آن ساخته بودند
ثم در زلزله واقعه در سنه هزار و صد و نود و سه که اشد زلازل واقعات
در دار السلطنه تبریز بالمره خراب شده بعد از آن باز عمارت جزئی ساخته
بودند و این تعمیرات [illegible] امیرزاده کان عالی مقدار و شهزاده کان
والا تبار بسبب تسلط اعادی بی دین مبین کاهی منهدم و خرابی کاهی بسبب تسلط
اهل خیر و دوستان اولیای طاهرین سلام الله علیهم اجمعین معمور و تعمیر
جزئی و مختصر بوده است و کسی از ارباب مکنت و ثروت در این عصرها اقدام
بتعمیر این دو مزار مبارک ننموده بود تا اینکه در این زمان سعادت نشان مقرب
الخاقان و عمدة الامراء و الاعیان امیر لشکر میرزا ابراهیم خان حفظه الله تعالی
عن البلیات بحق محمد و آله خیر البریات باین سعادت عظمی فایز گشته اول در امام



امامزادگان را که سنگلاخ بود و بسبب صعوبت و دشوار بود پیاده‌ها را از آن

رفتن در آن سنگلاخ سنگهای آنرا بعضا لختها نمودند از برای تردد

آسان باشد بعد از آن عمارت عالی از روضه مبارکه و مسجد و دو مناره و

حجرات متعدده و ایوان عالی و غیرها در آنجا ساختند که زیاده از هزار تومان

خرج آن تعمیرات مبارکه شده است و بانیهای تعمیر را زید فجزاه الله خیر الجزاء بمحمد و آله

النقباء النجباء صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین ما دامت الارض

والسماء . باب دوم در بیان احوال شهزاده‌های عظام و امامزاده‌های کرام و

اولاد امام همام حسن مجتبی علیه السلام که در دار السلطنه تبریز مدفون است از

آنجمله مزار انور الانوار حضرت عبدالله بن حسن بن زید بن الامام الهمام الحسن المجتبی

علیه السلام است که در قرب مسجد جامع در جنب بازارچه قلیم مشهور با انگو بفتح

الف و سکون نا و ضم واو بلغت ترکی یعنی بازارچه گوشتکو بالنسبه منتفی

عنه و فقه الله تعالی در کتیبه گنبد که بگنبد امیر مولا مشهور بوده و ملا حشری مرحوم

در کتاب روضة الاطهار نوشته که لوح مزار بر سنگ مرمر است که اسم شریف و

تاریخ شهادت و بعضی از حالات آنجناب بر آن منقوش است و آن سنگ بمرور ایام

ساییده شده و همین که هذه الروضة الشریفة من عبدالله بن حسن بن امام حسن

بن علی بن ابی طالب علیهما السلام باقیست و تاریخ شهادت و غیره محو شده

والله اعلم انتهی کلام رحمه الله تعالی مؤلف طباطبا گوید اما انچه از کتب علما

انساب مثل صاحب کتاب عمدة الطالب و رجال کبیر میرزا محمد استرآبادی علیه الرحمة

و غیرهما مستفاد و ظاهر میشود این است که یک واسطه میان امامزاده عبدالله

و امام همام حسن مجتبی علیه السلام است و ملا اشرفی مرحوم در کتاب بعض الاطهار

یک واسطه را انداخته و این اسقاط که سهو واقع شده یا از مؤلف است یا از ناسخین

و کاتبین آن کتاب و الله اعلم بحقایق الامور و اولیائه الطاهرین علیهم السلام

و کنیه شهزاده عبدالله ابا زید و ابا محمد است و کنیه پدرش ابا محمد الحسن و کنیه

جدش ابا الحسین یا ابا الحسن است و شهادتش ظاهرا در اوائل عصر بنی عباس

بوده از برای آنکه پدرش مدتی در مدینه از جانب منصور دوانقی امیر و حاکم بوده و

پسرش زید با ابا السرایا در کوفه بوده با هواز گریخته و در اهواز اتباع بنی عباس

او را شهید کردند و ابن زید بن عبدالله اشجع اهل زمان و عصر خود بوده و

این شهادت زید بن عبدالله در اهواز و شهزاده عبدالله در عصر منصور عباسی

در دار السلطنه تبریز و تصریح میرزا محمد استرآبادی مرحوم در رجال کبیر

با اینکه از اصحاب جناب صادق علیه السلام است دلیل است بر حسن اعتقاد و استقامت

مذهب ایشان و اما سبب آمدن شهزاده عبدالله بدار السلطنه تبریز

و کیفیت شهادت آنجناب در کتب سیر و تواریخ و کتب انساب و رجال مذکور نه بها

مشهور هر چند تتبع و تفحص کردم نیافتم و ملا اشرفی مرحوم گفته هم در این کنند

مزار شریف از اهل الله معین است دو کس ایشان را اسم و حالات براقم این



این بنا کنون مبهم مانده و یکی دیگر از امیره مولا است که پدرش حاکم تبریز بوده پسر
خود را در جوار آن بنا دفن نموده انتهی کلام اصر رحمه الله اقول ان شاء
الله تعالی در خاتمه ابواب این کتاب احوالات تبریز را بتفصیل خواهم نوشت
و اما اجمالاً اسم اولی تبریز آذرآباد بود و چون زبیده خاتون بنت جعفر بن منصور
دوانقی خلیفه دوم از خلفای بنی عباس و زوجه هارون الرشید پلید برای تغییر آب
و هوا و اعتدال هوای این شهر فی الجمله نسبت بسایر شهرهای آذربیجان خوش
و خوب بود لهذا بآذرآباد آمده تب او بعد از چند روز رفع شد اسم و را تبریز نهادند
و شهر را مجدداً تعمیر کردند در سال صد و هفتاد و پنج هجری و بعد از شصت و نه سال
در سال دویست و چهل و چهار در زمان متوکل عباسی ملعون بزلزله آن شهر خراب
شد و بامر او تجدید عمارت کرد ابن رواد ازدی بعد از آنکه آذربیجان را مسخر کرد
و در تبریز قرار گرفت و خبناء پسر رواد و سایر پسرهای رواد در آنجا عمارت کردند
و دور او بارو کشیدند و مردم با ایشان بدانجا آمده منزل کردند و از آن وقت
رو بآبادانی گذاشت و در عصر قائم بالله عباسی باز شهر تبریز بزلزله خراب
گشته در چهارم شهر صفر المظفر از شهور سال چهارصد و سی و چهار هجری بحکم ابو طاهر
منجم شیرازی بزلزله حاکم تبریز امر باخراج نمود در آن شب آن شهر کلاً خراب شده چهل
هزار نفر در زیر خاک مانده و هلاک شدند و وهسودان بن محمد پسر رواد ازدی که
پدر امیره مولا است بامر قائم بالله که در آن وقت در تبریز از جانب او امیر و حاکم

بوده باختیار ابو طاهر مذکور بطالع بوج عقرب بنیاد عمارت کردند ابو طاهر گفت
بعد از این بنای این شهر بزلزله خراب نمیشود لیکن بسبب ظلم بسیار خلل اید بغطرا
مؤلف طباطبائی گوید پیغمبر خدا فرموده کل منجم کذاب و بعد از آن بنا چند مرتبه
در دار السلطنه تبریز زلزلهای شدید اتفاق افتاده و شهر خراب شده و چند
هزار نفر هلاک شده اند که اظهار اکثر در باب آخر از ابواب این کتاب مسطور
بتفصیل انشاء الله تعالی ذکر خواهد شد و مطلوب اینجا اختصار است تطویل
بلاطائل و بی فایده و از آن جمله از سید جلیل و عالم نبیل میر عبد الغفار طباطبائی
جد چهارم داعی است و ملا حشری مرحوم در روضة الاطهار احوال ایشانرا
فی الجمله بیان کرده و گفته که مزار میر عبد الغفار مرحوم در پای منار سرخاب است و
میر مرقوم از سادات طباطبائی مدینه طیبه است حسنی الاب و حسینی الام است و
اجداد وی همیشه در میان بنی هاشم معزز بوده و در مکه معظمه و مدینه طیبه والی بوده اند
و نسب ایشان بحسن مثنی پسر حضرت امام حسن مجتبی و داماد جناب امام حسین سید الشهداء
علیهما السلام میرسد و میر بانواع علوم آراسته بود بتخصیص علم جفر و آن مقبره
با ولاد امیر تیمور رحمه الله منسوب است بواسطه تیمن و تبرک جنازه میر را با ایشان
بدان مزار برده اند و میر عبد الوهاب پسر اوست که در علوم ظاهر و باطن وحید دوران
بوده و در شهور سنه سبع و عشرین و تسعمائه در شهر قسطنطنیه بعالم بقا انتقال
نموده و میر عبد الباقی رحمه الله پسر میر عبد الوهاب مرحوم دختر یوسف پادشاه ابن حسن

حسن پادشاه و اذا اشتهر سید حسن مرحوم از آن دختر بوجود آمده و اولاد
سید حسن از طرف مادر بحسن پادشاه مرحوم منسوبند و از جانب پدر اولاد
میر مشار الیه اند مؤلف طباطبائی وفقه الله لرضاه و طاعته و معرفته و عبادته کوید الکرمانی
نسب و اتصال سلسله این بنده بمقتدانا امام حسن مجتبی علیه السلام باین ترتیب است
که محمد رضا بن محمد صادق بن العالم العامل و الفاضل الکامل و العابد الزاهد بیان نسب مؤلف
و المتهجد المجاهد حاوی الفروع و الاصول و جامع العلوم من المعقول و المنقول
مجتهد العصر و الزمان اعنی جناب الحاج امیرزا محمد یوسف طاب ثراه بن الحاج
امیرزا عبد الفتاح بن امیرزا عطاء الله بن امیرزا اشرف جهان بن امیرزا مخدوم
بن میر ولی بن امیرزا صدر الدین محمد بن میر مجد الدین بن سید اسمعیل بن میر
علی اکبر المشهور بمیر شاه میر بن میر عبد الوهاب بن السید الجلیل و العالم النبیل
میر عبد الغفار بن السید عماد الدین امیر الحاج بن السید فخر الدین حسن بن السید
کمال الدین محمد بن السید حسن بن شهاب الدین علی بن میر عماد الدین علی بن السید
احمد بن السید عماد بن السید عباد بن السید عماد الدین علی بن ابی الحسن محمد بن
السید احمد بن السید محمد الاصغر بن السید احمد الرئیس بن السید ابراهیم طباطبا
بن السید اسمعیل الدیباج بن السید ابراهیم الغمر بن الحسن المثنی بن الامام
الحسن علیه السلام بن امیر المؤمنین علی المرتضی علیه السلام و علی آبائه الطاهرین
و ابنائه الطیبین اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم الی یوم الدین ابد الآبدین و دهر

الداهرین



الطاهرین و تفصیل احوال اجداد این فقیر خاکسار و حقیر بی مقدار را در کتاب
خلاصة النسب به بسط تام و مفصلا ذکر کرده ام اما اجمالا در این کتاب بیان
مینمایم از برای اجابت التماس بعضی از احباب تا این کتاب مستطاب از بعضی فواید آن
کتاب خالی نباشد بدانکه حضرت امام همام حسن مجتبی علیه السلام جناب حسن مثنی را از همه
اولاد خود دوست تر میداشتند و دلیل بر این مطلب آنست که اسم مبارک خود را
بر آن فرزند ارجمند عطا فرموده بود و جناب خود و معظم حسن مثنی یعنی حسن دویم و این
جناب را مادر حضرت سید الشهداء علیه السلام بود و بر حضرت فاطمه کبری علیها السلام
و در وقت خطبه و خواستگاری او از عم بزرگوار خود جناب سید الشهداء علیه السلام
یکی از دختران آنحضرت را پس ظاهر نمود سکینه و فاطمه علیهما السلام را و فرمود اختیار
کن هر یکی را که میخواهی پس از آنحضرت حیا نمود و ساکت شد حضرت فرمود که من اختیار
میکنم برای تو از میان دختران خود فاطمه را زیرا که او بوالده ماجده ام معصومه کبری
و ناموس عظمی و مادر ائمه هدی جناب فاطمه زهرا علیهم السلام زیاده از دیگران شباهت
دارد و جناب حسن مثنی علیه السلام در واقعه کربلای معلی در خدمت حضرت سید
الشهداء علیه السلام بود و جمعی از کفار نابکار و برخی از آن ملاعین اشرار را بجهنم فرستاد
و کمال جان نثاری را بجا آورده و بسیار زخمدار شده و در میدان جنگ کارزار از شدت
بی حس و حرکت شده و بسبب کثرت جراحات و خون رفتن از بدن مبارک آنجناب
در میدان افتاده بود و زمانیکه آن جماعت کفار و آن گروه اشرار از برای بریدن و

بیان نسب اولاد جناب حسن مثنی علیه السلام

وجدا نمودن سرهای مبارک شهدا علیهم السلام را از ابدان واجساد شریفه
ومبارکهٔ آن بزرگواران آمدند دیدند که جناب حسن مثنی را رمقی از حیات هست اسماء
بن خارجهٔ فزاری ملعون که خالوی جناب حسن مثنی بود بآن ملاعین گفت بگذارید او را
از برای من وسر او را جدا مکنید تا من ببرم بکوفه نزد عبید الله بن زیاد ملعون هرگاه
او را بخشید بمن فبها والا هر چه رأی آن لعین اقتضا کند او را میکند پس اسماء آنکه
که سر مبارک آنجناب را از بدن شریف وجدا کنند وآن ملاعین بخواهش او قبول
نمودند واسماء ملعون آنجناب را با خود بکوفه آورد وحکایت کرد بعبید الله بن زیاد
کیفیت بما نعت اسماء بن خارجه را در خصوص آنحضرت آن لعین حکم کرد که ترک کنید
بگذارید از برای ابی حسان پسر خواهر خود را واسماء ملعون زخمهای آنحضرت را معالجه
نمود وروی بالتیام وبهبودی نهاد ومندمل شده ورو بمدینه طیبه علی مشرفها
الصلوة والسلام کردید وعبد الرحمن بن محمد بن اشعث بجناب حسن مثنی بیعت کرده
وداعی او بود بعد از کشته شدن عبد الرحمن مذکور جناب مثنی خود را پنهان
ومختفی نمود وولید بن عبد الملک بن مروان علیهم اللعنه از اینجهة عداوت ومکر
وحیله فرستاده بسموم آن بزرگوار شخصی را از منافقین که بآنجناب زهر داده وآن
بزرگوار را شهید نمودند وسن شریف آنجناب در وقت شهادت سی و پنج سال گذشته بود
بسیار شبیه بود بحضرت رسول صلی الله علیه وآله وعقب جناب حسن مثنی پنج نفر بود
عبد الله محض وابراهیم غمر وحسن مثلث واین هر سه برادر ووالدهٔ ایشان جناب فاطمه

زیاد

علیهما السلام

علیها السلام صبیهٔ حضرت سید الشهداء علیه السلام بوده و ام جعفر با دو
آنها رومیه بوده مسماه بحبیبه و جناب ابراهیم پسر حسن مثنی ملقب بغمر بود بسبب کثرت
جود و سخاوت آن بزرگوار و کنیه اش ابا اسمعیل بوده و بما آن شهزاده ابراهیم با بزرگ نفس
منصور دوانقی ملعون همه روز در کوفه محبوس کرده و در حبس آن ملعون این سید جلیل
وفات نمود در سال صد و چهل و پنج هجری علی المهاجر فیها و منها الیها الف الصلوة و
السلام و عمر شریف شصت و نه سال بود و این جناب شهزاده ابراهیم علیه السلام از روات حائز
اهل بیت عصمت علیهم السلام است و صاحب صندوق بوده در شهر کوفه بنا اراده
قبر مبارکش گذاشته بودند و زیارت کرده می شد مزار شریف آن بزرگوار و سید عالی مقام
همه شد و عقب از جناب ابراهیم غمر منحصر است در سید اسمعیل دیباج و کنیه اش ابا ابراهیم
بوده و میگفتند او را شریف خلاص و در روز جنگ فخ با سادات علوی در جهات همراه
بوده و وجه تسمیه آن بزرگوار بدیباج سبب کثرت حسن صباحت و وجاهت بوده و عقب
از آن سید جلیل منحصر در دو نفر اسم یکی از آنها حسن تج است و دیگری جناب
سید ابراهیم طباطبائی و ابوحسن تج کنیه او اباعلی است و در جنگ فخ بوده و آن
سید عزیز را هارون الرشید پلید زیاده از بیست سال حبس کرده بود و مامون
ملعون او را از حبس خلاص نمود و اما جناب سید ابراهیم طباطبا در عصر خود بسیار
عزیز و صاحب شأن و تقدم در امور بوده و وجه تسمیه آن بزرگوار بطباطبا چنانکه
در کتاب عمدة الطالب نقل کرده از شیخ ابونصر بخاری و او از ناصر للحق اینست که

بیان وجه تسمیه جناب سید جلیل ابراهیم رضوان الله علیه بطباطبا

که اهل سواد ملقب کردند او را بطباطبا و طباطبا در لغت نبطیه بمعنی سید
السادات است و بعضی از علمای انساب سبب تسمیه را چنین ذکر نموده است
که جناب سید ابراهیم ملقب شد بطباطبا از جهة اینکه پدر بزرگوارش مسمی باسمعیل
دیباج خواست او برای پسر خود جناب سید ابراهیم لباسی بریّد بعالم طفولیت
و آنجناب را پدر بزرگوارش مخیر فرمود میان پیراهن و قبا پس گفت طباطبا یعنی
قبا قبا مؤلف طباطبائی گوید وجه تسمیه اول اولی و انسب است از جهة اینکه جناب
سید ابراهیم اعلی الله مقامه فی غرف الجنان در عصر و زمان خود صاحب شان و تقدم
در امور بوده و قصب السبق بزرگی را در میدان عزت از دست همه امثال و اقران
خود در بوده بود و از فصحای عصر و زمان خود بوده ولکنت در زبان آن بزرگوار
بوده و اما عقب از آن سید جلیل منحصر است به دو نفر سید قاسم رسّی و سید احمد
رئیس و سید حسن و اما سید احمد رئیس که کنیه اش ابا عبدالله است و عقب او
از دو نفر است ابی جعفر محمد و ابی اسمعیل ابراهیم و اما سید ابی الحسن محمد شاعر
اصفهانی صاحب کتاب نقد الشعر و غیره و هو محمد بن احمد بن محمد بن احمد الرئیس است
و پسر او سید ابو الحسین علی بن ابو الحسن محمد مذکور نیز شاعر است و برای او
ذیل طویل و اولاد بسیار است و سید عالم نساب ابو اسمعیل ابراهیم بن ناصر
بن ابراهیم بن عبد الله بن حسن بن علی شاعر مذکور است صاحب کتاب منتقله در
علم انساب چنانچه در کتاب عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب مذکور است و میر علی اکبر

مرحوم

بیان احوال جد مرحوم مؤلف اینکتاب مستطاب

مرحوم مشهور که میرشاه میرزا است از اعاظم علمای عصر خود بوده و رسائل در تعیین
قبله شرعی بدقت تمام نوشته و حاشیه بر شرح شمسیه و امثال اینها بنظر مؤلف رسیده
و جناب میرزای مرحوم حاشیه بحاشیه ملا عبد الله یزدی نوشته اند و میرزا
صدر الدین محمد علیه الرحمه حاشیه بکتاب خلاصة الحساب شیخ بهائی علیه الرحمه
تالیف کرده اند و اما جد مرحوم جناب حاج میرزا محمد یوسف طاب ثراه و جعل الجنة مثواه
عالم و عامل و فاضل کامل و عابد و زاهد و متهجد و مجاهد و فقیه ماهر و حکیم ماهر
و محدث باهر بوده و از علمای عصر و فقهای زمان ایشان صاحب مزایا و مفاخر
جناب آقا محمد باقر بهبهانی رحمه الله اجازه برای آن بزرگوار نوشته و مصدق بقوه
اجتهاد و ملکه استنباط فروع از اصول برای ایشان بوده و همچنین جناب
آقا سید علی طباطبائی مرحوم که از دامادان و تلامذه آقا باقر علیه الرحمه است و
صاحب شرح کبیر و صغیر بر مختصر نافع محقق رحمه الله است و سایر تلامذه آقا باقر
مرحوم مثل جناب میرزا مهدی شهرستانی مرحوم و میرزا ابو القاسم قمی علیه الرحمه
صاحب کتاب در قوانین علم اصول و کتاب غنائم در علم فقه و غیرهما و جناب شیخ
شیخ جعفر نجفی مرحوم و غیرهم که همه اینها تصریح بوثاقت و جلالت شان ایشان
نموده اند و غیر از اینها جمعی از اعاظم علمای عصر باز اجازه برای آنجناب نوشته اند
مثل عالم ماهر و محدث ماهر شیخ عبد النبی جزایری رحمه الله و اجازات جد مرحوم
از علمای عصر خود بسیار است و صورت اجازه های بعضی از ایشان نزد مؤلف است

این کتاب مستطاب موجود است و اکثری از آنها در کتابخانهٔ عمدة العلماء ۱۹
العظام جناب عم اکرم میرزا عبد الفتاح مرحوم مبرور طاب ثراه بخطوط مهر
علمای مجیزین رضوان الله علیهم اجمعین موجود بوده و در فتنهٔ غازیان
که از توابع و محالات بلدهٔ شیروان است جمعی از مخالفان و نابغان
شیروان لعنهم الله تعالی که خود را اهل سنت و جماعت میدانند و فی الحقیقه
اهل سنت و جماعت نیستند شب هنگامی آتش بخانه و کتابخانه و جمیع مایملک
او زده اند چون عمارات آنها همه از تخته و چوب بوده همه سوخته شده
و از کتاب و غیره و جمیع ما یملک ایشان چیزی باقی نمانده بود و اما
بسبب حفظ خداوندی و مرحمت و فضل حضرات اولیاء طاهرین و ائمهٔ
معصومین علیهم السلام ضرر بدنی بآنجناب اکرم و عم اعظم طاب ثراه و جعل
الجنة مثواه و اهل و عیال و اصحاب و اتباع ایشان نرسیده بود و تفصیل
مشایخ اجازهٔ جد مرحوم مذکور است در اجازه نامهٔ که آنجناب برای فاضل
کامل آقا سید عبد الله تبریزی مرحوم که در بلدهٔ تهران ساکن
بود و حالا مرحوم شده است نوشته اند و همچنین در اجازه نامهٔ که برای
عالم عامل و فاضل کامل حاجی ملا عبد الکریم سرابی رحمه الله که
از تلامذهٔ جد مرحوم بود و بعد خدمت جناب شیخ المشایخ شیخ احمد
مرحوم اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد اعلامه مدتی مدید مانده و اجازه



و اجازه نامه از جد مرحوم و از شیخ بزرگوار شیخ داود عصفور بهم رسیده و اجازات
نزد مؤلف این کتاب موجود است و اما احوالات والد مرحوم و وفات
ایشان در عتبات عالیات عرش درجات و تفصیل احوالات مؤلف
این کتاب را از روز ولادت تا حال که سنه هزار و دویست و نود و چهار است
در کتاب خلاصة النسب نوشته‌ام هر که خواهد بآن کتاب رجوع نموده مطلع
فرمایند و مراد داعی در اینجا اختصار است و مؤلفات جد مرحوم بسیار است
از آنجمله کتاب نهر الحساب است که در بیان کر و اوزان و نوعها و صاعها
و تحقیق اکثر مسائل مشکله در علم حساب است و اینکتاب بخط خود مرحوم
نزد داعی موجود است و رساله خراجیه و رساله جهادیه و رساله موجزه در
بیان اصول الدین و فروع الدین از طهارت و صلوة و صوم و زکوة و خمس و
اعتکاف و امر بمعروف و نهی از منکر و رساله در بیان حدود و دیات
شرعیه مسمی بمبسوط الحدود فی بیان الحدود و رساله در بیان مناسك حج
و رساله مصباح در بیان توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد و این
کتاب نزد مؤلف موجود است تا آخر باب توحید و از برای داعی معلوم نیست که
تمام نموده این کتاب را یا تا باینجا نوشته‌اند و باقی ابواب ناقص مانده است
از برای آنکه اکثر تالیفات جد مرحوم اعلی الله مقامه چنانچه ذکر شد در کتابخانه
عم اکرم طاب ثراه در قریهٔ غازیان من محالات بلدهٔ شیروان بتحریك بعضی



بعضی از مخالفین بی خبر شب بعمارات آنمرحوم آتش زده بودند و کتب و اثاث البیت
بلکه جمیع ما ملک آنسید جلیل قریب بصد هزار تومان اموال سوخته و
تلف شده و بعد از آن در مدت قلیلی از آن ملاعین و مخالفین که اندروئیسا
غا عمیا بودند جناب حق سبحانه و تعالی انتقام کشید و باشد عذاب بجهنم
واصل گردیدند و این واقعه ها بالید در سنه هزار و دویست و پنجاه یک هجری
واقع گردید و کتب و رسائلی که با اسامی ذکر شد بعضی از آنها در کتابخانه
والد مرحوم بود و بعضی را از مردم بدست آورده و بکاتب داده استنکتاب
و استنساخ نموده و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین
و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین باب سیم در بیان امام
زاده های عالیمقدار و شهزاده گان والاتبار از اولاد اطهار جناب
سید الساجدین حضرت امام همام زین العابدین علیه السلام که
در دار السلطنه تبریز مدفونند از انجمله سید جلیل واجب التعظیم و
امامزاده لازم التکریم جناب شهزاده سید ابراهیم بن حسین بن حضرت
امام همام زین العابدین علیه السلام که در کتاب مستطاب بحر الانساب سید
مرتضی نجفی علیه الرحمه مسطور است و در بعضی از کتب تواریخ مرقوم است
که قبر مبارک و مزار متبرکه جناب سید ابراهیم بن حسین بن امام همام
حضرت زین العابدین علیه السلام در دار السلطنه تبریز است و در بعضی

بیان احوال جناب سید ابراهیم علیه السلام

از کتب



از کتب علم رجال و بزرگان ثقات علمای امامیه رضوان الله علیهم
اجمعین مثل رجال کبیر عالم عامل و فاضل کامل جناب میرزا محمد استرابادی
و غیر آن موجود است که ابراهیم بن حسین بن علی بن الحسین ابو علی محمدی نزیل
الکوفه انتهی کلامه و رفع فی الخلد مقامه یعنی کنیت جناب سید ابراهیم ابو علی
است قبل از هجرت به مدینه طیبه علی مشرفها الصلوة والسلام ساکن بوده
بعد در شهر کوفه منزل کرده و ساکن شد مؤلف طباطبائی گوید از اینکه ما
مسطوره و کتب مذکوره چنانچه مفهوم و مستفاد میشود که مزار لازم
الانوار جناب سید جلیل و فاضل نبیل شهزاده ابراهیم که در بیرون محله
شتربانان واقع است از راویان احادیث و اخبار اهل بیت عصمت علیهم السلام
و نواده فخر الساجدین حضرت امام زین العابدین علیه السلام است و اما آنکه
در الواح و نسخه‌های زیارت نامه‌های موجوده در امامزاده متبرکه نوشته اند که جناب
سید ابراهیم اعلی الله درجاته فی غرف الجنان پسر جناب امام حضرت موسی
بن جعفر علیه السلام است محقق در کتب رجال و سیر و تواریخ و علم انساب
و در تذکره‌ها که نظر داعی رسیده معین نیست و در میان پسران
جناب امام همام حضرت موسی بن جعفر علیه السلام دو امامزاده مسمی
با براهیم بوده اند یکی مسمی با براهیم الاکبر و یا براهیم الاصغر و ملقب
بمرتضی و او ظاهر شد در بلاد یمن وقت خروج ابی السرایا سری بن

بن منصور و شیخ مؤید و عالم مسدد و رشید جناب شیخ مفید علیه الرحمة
در کتاب ارشاد ذکر فرموده که سید ابراهیم اصغر علیه الرحمة والرضوان
من الله الاکبر شیخ کریم و متقلد امارة شد بر بلاد یمن در ایام مامون ملعون
و محمد بن زید الشهید بن الامام الهمام حضرت زین العابدین علیه السلام که بیعت
نموده بود بسید محمد بن ابو السرایا در شهر کوفه و سید ابراهیم مزبور
بر بلاد یمن رفته و آن بلاد را فتح نموده و مدتی در آنجا اقامت کرده تا شد
از امر ابو السرایا آنچه شد و اخذ امان شد از مامون ملعون برای سید
محمد بن زید مذکور و شیخ ابو نصر بخاری ذکر نموده که ابراهیم اکبر در بلاد
یمن ظاهر شد و آن یکی از ائمه طایفه زیدیه است و چون خروج کرد ابو السرایا
سری بن منصور شیبانی در عصر مامون ملعون و بیعت کوفت از مردم برای محمد
بن ابراهیم بن اسمعیل بن ابراهیم بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام
و محمد مذکور بفجاءة وفات نمود نصب کرد در مکان او ابو السرایا محمد بن زید
بن الامام الهمام جناب زین العابدین علیه السلام را و ملقب کرد بموید پس فرستاد
حسن بن سهل وزیر مامون ملعون لشکر او هرثمة بن اعین را که بعد از جنگ
او را اسیر کرده پیش حسن بن سهل برد حسن آنجناب را برد و پیش مامون ملعون
برد و آن لعین از جهت صغر سن او تعجب کرد و او را عفو نمود و آنجناب در مرو
وفات نمود بسبب سم دادن مامون ملعون بآن بزرگوار در سنه دویست



و درد و درد و فتنه وفات کردن جهت آن بود و چون بسبب سم جگر آنجناب پاره
پاره پاره شده از حلق مبارک و خارج میشد میگرفت و بطشت میانداخت
و بپاره چوبی آنرا میگردانید و نگاه میکرد باو و در کتاب عمدة الطالب از شیخ
تاج الدین نقل کرده که او نص و تصریح نموده که اولاد سید ابراهیم اصغر منحصر است
در سید موسی و سید جعفر و اما سید موسی ابو سبحه پسر سید ابراهیم مرتضی
از برای او اولاد بسیار است و یکی از آنها ابراهیم عسکری است که نواده سید
ابراهیم اصغر است انتهی کلامه رفع الله فی الجنة مقامه مؤلف طاب ثراه گوید که داعی
در کتب رجال معتمده و سیر و تواریخ و تذکرهای معتبره آمدن هر یکی از این
سادات اجلاء مذکوره را بدار السلطنه تبریز ندیده ام و هر گاه این سید
ابراهیم که مزار متبرکه او حالا در بیرون محله شتربانان واقع است سید ابراهیم
اکبر یا اصغر باشند پسر آن حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بایست در عصر مامون
ملعون بدار السلطنه تبریز تشریف آورده باشند و هر گاه سید ابراهیم عسکری
باشد نواده سید ابراهیم اصغر بن موسی بن جعفر علیهما السلام والصلوة من الله الاکبر
بایست در عصر متوکل ملعون باین شهر نزول اجلال فرموده باشند و هیچ یکی
از این دو احتمال نزد داعی معین و محقق نیست و راجح در نظر مؤلف با تصحیح
بعضی اینست که این شهزاده جلیل و امامزاده نبیل نواده جناب امام همام
حضرت زین العابدین علیه السلام باشد والله اعلم بحقایق الامور و اولیائه الطاهرین

الطاهرین علیهم الصلوة والسلام علی مر اللیالی والدهور و از آنجمله مزار دو نفر از امامزاده ها که از اعاظم اکابر است که واقع در قرب محله مقصودیه در محله کوی عریان در کوچه عبد الخالق در مسجد که حالا بمسجد حاج عبد الغفار مرحوم مشهور است و از زلزله اخری که در دار السلطنه تبریز واقع شده و صد سال از آن واقعه هایله تا حال گذشته است این مزار امامزاده های مذکور در زیر خاک مخفی و پنهان بود تا اینکه پنج سال قبل بر این بعضی از مؤمنین مکرر در خواب دیدند که خبر الحاج حاج ابو القاسم بلور فروش سلمه الله فرزند ارجمند حاج عبد الغفار مرحوم تعمیر مسجد مزبور را که مسطور است نموده است آباد مزار شریف امامزاده ها را ظاهر ساخته تعمیر نماید بدعاگوی دوام دولت قاهره حاج مزبور خواب را نقل نموده و از احوالات این امامزاده ها استفسار کرد داعی انجا را بشکافتیم و گفتم تا حفر نمودند و بعد از کندن آنمکان گنبد محکم پیدا شد در میان آن گنبد سنگ قبر ظاهر که یکی از آنها مزار شهزاده عبد الرحمن است و قبر یکی از برادران اوست و قبر شیخ شعیب ژنده پوش با پینه دوز است که وصیت نموده بود که در آن مزار مبارک دفن نمایند و این مسجد در قدیم الایام مسجد بزرگی بوده است و امامزاده مذکور را در میان مسجد شهید کرده اند با برادرش و آنچه مفهوم و معلوم و مستفاد میشود از کتاب بحر الانساب سید مرتضی رازی علیه الرحمة و غیره اینست که این پنج امامزاده که شهزاده عبد الرحمن و عبد



الحمید و عبد المجید و عبد الواسع و عبد الکریم ان بزرگواران پسران حافظ
بن کامل بن قاسم بن عماد الدین بن جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن الامام الهمام
حضرت زین العابدین علیه السلام است در عصر متوکل ملعون بعد از شهادت حضرت
امام علی النقی علیه السلام از سرمن رای بسبب ظلم ظالمان بیرون امدند و بعد
از قطع منازل و طی مراحل وارد دار السلطنه تبریز شدند و بعد از ورود
شهزاده عبد الرحمن با یکی از برادران انجناب بهمان مسجد شهید شدند
و سه برادر انها را بعد از شهادت انها در موضع دیگر بعد از تکاز شهید کردند
در میان شهر و قبور مبارکه ان بزرگواران در انزمان بر احدی مشخص و
معین نیست الا لعنة الله علی القوم الظالمین اجمعین من الان الی یوم الدین

باب چهارم در بیان امامزاده های کرام و شهزاده های عظام از اولاد
امام همام حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام ما دامت اللیالی و الایام از انجمله
مزار با انوار فیض اثار شهزاده واجب التعظیم و امامزاده لازم التکریم جناب
ابو الحسن موسی بن ابو القاسم جعفر الجمال بن ابو جعفر محمد بن ابراهیم بن امامی اوسط بن
بن عبد الله بن الامام الهمام حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است که در محله نسیم اران
واقع است گنبد مزار و مرقد ان بزرگوار برنگ اسمانی نیلی گون و کبود و نسب
انجناب بچهار واسطه بحضرت امام همام موسی بن جعفر علیهما السلام میرسد و ان بزرگوار
امامزاده موسی جمال میگفتند از جهت انکه جد بزرگوار و جد عالیمقدار

بیان احوال امامزاده ابو الحسن موسی جمال علیه السلام



ان والانبار بغايت سهل وحيثيت صحيح بوده و معروف بابن الاعرابي چنانچه در كتاب
عمدة الطالب وغيره مذكور و مسطور است و انجناب را ابن الاعرابي ميگفتند از براي
آنكه آنجناب در ميان اعراب باديه نشو و نما يافته بود و اكثر قشون كه بدار السلطنه
تبريز آورده بود اعراب بود و آنجناب را ابن امامزاده موسي صاحب الطوق ميگفتند
از براي آنكه آن بزرگوار با لشكر بسيار بدار السلطنه تبريز آمده بر بعضي بني عباس
لعنهم الله تعالي و غالب بر نواحي آذربيجان شده و آن بلاد و قلاع را متصرف كرده
و مسخر نموده و بعد از قهر و غلبه و تسخير آن نواحي دشمنان بر آن امامزاده جليل غلبه
كرده و در دار السلطنه تبريز دست آنحضرت را بسته و اسير و گرفتار شده و طوق
و زنجير در گردن مبارك نهادند و حبس كردند مدت هفت سال و [illegible]
مرحوم در كتاب روضة الاطهار گفته كه در حوالي اين مكان بعضي نشان قبل
از اين مسجدي بوده و مناره داشته و در پاي همان مناره چاهي بوده چون دل
تنگ و چون قلب ظالمان سياه آن يوسف زمان را بدان چاه عدوان مدت هفت
سال محبوس بوده است و سبب آنكه اين مسجد را مسجد حاجت ميگويند آن است كه
مسجد مذكور را شبت زميني بوده و در آنجا چند تن ظاهر و موجود بوده و
كسي را حاجتي و مشكلي پيش آمده چون بدان مكان فيض نشان ميرفته‌اند و
طلب حاجت خود مينموده اند البته باستمداد ارواح فتوح مهمات ايشان ميشده
از اينجهت بمسجد حاجات مشهور بوده است انتهي كلامه رحمه الله تعالي مؤلف طاب

١ و مسجد آن را مسجد حاجات ميگفتند آن را و مناره
همه مناره حاجات مشهور بوده است

٢ از امامزاده ها و اصحاب و
مرده عزيز الوجود

٣ مبارك آن بزرگواران فيض و
حاجات

گويد



گویند که بعد از وقوع زلزلهٔ اخری که در دار السلطنهٔ تبریز که از ان وقت تا حال الان
صد سال گذشته است از ان مسجد و مناره و سرداب اثری باقی نمانده است و در
زلزلهٔ مذکوره خراب شده است و در کتاب عمدة الطالب گفته که عقب و اولاد این
امامزاده جلیل و شهزادهٔ نبیل در بلدهٔ شماخی شیروان که اسم قدیم شهر شیروانست
موجودند و بنو اعمی معلوم نیست که اولاد این بزرگوار بعد از محبوس شدن یا
شهادت آنجناب در بلدهٔ شماخی بوده و ساکن بدانشهر شده اند والله اعلم
بحقایق الامور و الاخبار و اولیائه الاطهار الابرار و بحجة الاخیار صلوات
الله و سلامه علیهم اجمعین مادام اللیل و النهار و از جملهٔ مزارات با انوار
سید عالی النسب و الاحسب سید حیدر است بن شمس الدین علی بن سید
محمود بن سید علاء الدین بن سید حسن بن سید جعفر بن سید برهان الدین
بن سید ابو القاسم بن سید عبدالله بن الامام الهمام حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام
من الله الملک العلام که مولد شریفش در بلدهٔ بادکوبهٔ شیروان است و در
شهر تون بسیار بوده و در آنجا نشو و نما یافته از آنجهت به شولی مشهور است و با
بعضی مولدش را تون میدانند تون من اعمال خراسان است و او مرید سید محمد نجفی
بوده و او مرید سید ابراهیم مدنی و او مرید سید علی یمنی و او مرید سید قاسم و او مرید
سید ابراهیم خوارزمی بوده و او بجد کبیر فیض حضرت امام همام موسی بن جعفر
علیهما السلام رسیده و درک فیض صحبت آن بزرگوار نموده و ارشاد انا

۲ قلعهٔ کهنه

۲ حالا در این زمان کسی
از اعقاب و اولاد ایشان
بلد باقی است

بیان احوال السید
حیدر مرحوم

آنحضرت باقدار است و بعضی سید حیدر مذکور مرحوم را در فقر از سلسلهٔ
پیر جمال میدانند و در سنهٔ ثلثین و سبعمائه از دار فنا متوجه منزل عالم بقا
گشته و ملا حشری مرحوم در کتاب روضة الاطهار ذکر کرده که سید حیدر
از سلسلهٔ قلندریه بوده و قاعده اش چنان بوده که روزهای جمعه
بمسجد جامع دار السلطنه تبریز آمده و از مردم سؤال نموده چون مردم از
تمام او بوده چیزی بسیار باو میدادند و در بیرون مسجد جامع همه را بفقرا
قسمت مینمود و مشهور است که سید حیدر مرحوم در شبانروزی هفتاد هزار بار
کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله ورد داشته اند و سوای این بیشتر اوراد و عبادات
و ریاضات بسیار بوده و قاضی شهید سید نور الله شوشتری رحمه الله تعالی
در کتاب مجالس المؤمنین ذکر نموده که السید العارف الموحد قطب الدین
حیدر التونی قدس سره که نسبتش بنفس بروجهی که خود در بعضی از اشعار
بنظم آورده بامامزاده عبد الله بن الامام الهمام حضرت موسی الکاظم علیه السلام
میرسد و نسبت سلوکش مستند بسید محمد نجفی مشوق و نسبت او
بچند واسطه منتهی میشود بسید ابراهیم خوارزمی که از جملهٔ تلامذهٔ
حضرت امام همام موسی بن جعفر علیهما السلام است و میر مذکور در غایت علو
همت و تجرید بوده اند و در مضمار ریاضت از اقران خود قصب السبق ربوده
و بسیاری از خوارق عادات از او بظهور رسیده از انجمله آهن در دست

مومی

مرضعی نشان او موم کردیده چنان که سیّد المتألهین میر حیدر آملی ۱۱

در شرح فصّ یا ودی از کتاب فصوص بان تصریح فرموده مشهور است که

در زوقتیکه از سرقند مرساخته متوجه شد چون بان استان ملایک پاسبان ۲ بعضی زیارت آستانه مبارکه حضرت امیر المومنین علیه السلام

رسید بر سنگی که در برابر روضه متبرکه بر دیوار منصوب بود تکیه داده

بیک پا ایستاد و تا مدّت هفت روز اصلا حرکت نکرد و چیزی نخورد و

نیاشامید و منتظر اشارت رخصت زیارت میبود تا آنکه در نیمه شب

هشتم از روضه متبرکه آوازی هایل بیرون آمد که ساکنان نجف اشرف از خواب

رمیده چنان خیال کردند که صور یوم النشور دمیده اند و بدانشان آن آواز

چنان بگوش ایشان رسید که فرزند من حیدر را در یابید چون اطراف

روضه مبارکه را تفحص کردند او را دیدند و از نام و نسب او پرسیدند

دانستند که مراد حضرت امیر علیه السلام او ست لاجرم همگی پابوس او مشرف

گردیدند و او را بشرف زیارت ضریح منورش رسانیدند انتهی کلامه مرفوع

فی غرف الجنان مقامه و از انجمله در محله سرخاب بیرون قلعه مزار فیض آثار سید

جلیل عالم نبیل امامزاده سیّد حمزه علیه الرحمه که نبشان زده و اسطه نسب

شریف آن بزرگوار مینسد بحضرت امام همام موسی بن جعفر علیه السلام

و آن بزرگوار از سادات صحیح النسب و عالی حسب و مولد شریفش خواف که

از اعمال خراسان بوده و سلطان غازان مرقومه در کتب فرها انسب جلیلا

بیان احوال جناب سید حمزه رحمه الله تعالی



جلیلی او را با خود میبرده اند از برای آنکه میل تمام بصحبت با بهجت ایشان داشته اند
و تفصیل این اجمال آنست که چون سلطان غازان مرحوم در سن بیست و
پنج سالگی در سلخ شهر ذی حجة الحرام من شهور سنه اربع و تسعین و ستمائه هجری علی
المهاجر فیها منها الیها الف الصلوة و السلام بر تخت موروثی خود جلوس نمود
قبل از این در شهر شعبان همان سال میمنت مثال در کوکل ده که در نواحی سلطانیه
است بر دست شیخ ابراهیم حموئی و شیخ سعد الدین محمد حموئی و صدر سید مهدی
که از اجله سادات صحیح النسب و رفیع الحسب و بانواع علوم ظاهری و باطنی
آراسته بود و مزار او در حوالی مرقد شیخ حسن بلغاری در محله سرخاب
واقع است و غیرهم رضوان الله علیهم اجمعین بدین اسلام مشرف شد
و قریب هشتاد هزار نفر از کبیر و صغیر طایفه مغول و بقول بعضی از مورخین
چهارصد هزار نفر به تبعیت او بدین و حوزه اسلام داخل و حایز و بان
سعادت عظمی فایز گردیدند و غازان شاه مرحوم مسمی بمحمود و برادرش خدابنده
مغفور مسمی بمحمد نیز داخل شدند و در سنه اثنین و سبعمائه بنا بر نقل حافظ
ابرو در تاریخ خود و غیر آن تصریح نموده اند که سلطان غازان مرحوم
از مذهب باطل اهل سنت و جماعت که فی الحقیقه اهل سنت بجماعت عنید متنفر
شده بمذهب حق فرقه محقه امامیه اثنی عشریه رضوان الله علیهم اجمعین
داخل گردید و در کتاب تاریخ غازانی تألیف خواجه رشید الدین وزیر

بیان احوال ادخال ایشان
سلطان غازان مرحوم
بمذهب شیعه اثنی عشری
رضوان الله علیهم اجمعین

سلطان



سلطان غازان مذکور مسطور است که سبب دوستی سلطان نسبت بخاندان
جناب رسول الله صلی الله علیه و آله الطاهرین سلام الله علیهم اجمعین و
اعزاز سادات رفیع الدرجات آن بود که دو نوبت جمال با کمال خواجه کاینات
علیه و آله افضل الصلوات و اکمل التحیات در خواب دید و آنحضرت سلطان
غازان را بمواعید خوب مستظهر کردانید و او را بمحبت و ولایت جناب حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه هدی علیهم الصلوة و السلام امر فرمود
و بعد از این خواب سلطان غازان و اکثر اتباعش دست زاد و از انسال
دوستی اعدا اهل بیت نبوت علیهم السلام زیاده شد و چون خانقاه و
مساجد و مدارس و ابواب البر در هر موضعی میساخت و معین میفرمود وظایف
و مشاهرات هر طایفه را در نظر آورده فرمود که چگونه از آن فقهاء و متصوفه
و دیگر طوائف هست و از آن سادات نیست پس امر فرمودند معظم بلاد و
ولایات معتبره مثل دار السلطنه تبریز و اصفهان و شیراز و بغداد و امثال
آنها دار السیاده بسازند تا سادات رفیع الدرجات آنجا فرود آیند و جهت
مصالح ایشان وجهی که مصلحت دید بموجبی که وقف نامها بذکر آن ناطق است
معین فرمودتا ایشان نیز از آن خیرات با بهره باشند و فرمود تا جهت مشهد
مقدس حضرت امام حسین علیه السلام نهری از فرات جاری کردانیدند انتهی
کلامه رحمه الله تعالی ملخصا و ملا حشری مرحوم در کتاب روضة الاطهار

الاطهار سبب مشرف شدن سلطان غازان را بشرف دین اسلام چنین
ذکر نموده که سلطان غازان در واقعه می بیند که با اهنگی در گردن دارد
حضرت شاه ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام از گردن او برمیدارد
از خواب بیدار شده و متفکر بوده که آیا تعبیر این واقعه چه باشد و این واقعه را
بهیچ کس نگفته با وجود کفر بمشایخ اسلام اعتقاد تمام داشته بحدیکه یکی از
مشایخ که خانقاه وی در چرنداب است مرید وی شده در گوش سلطان
آهسته میگوید که امشب حضرت امیر المومنین علی علیه السلام پا اهنگ کفر از گردنت
برداشته چرا باسلام مشرف نمیشوی سلطان دست شیخ را میبوسد و در بعضی از
از نسخ مرقوم است که آن خواجه محمد کججی رحمه الله است چون سلطان
ارغون پدر سلطان غازان بانجناب ارادت تمام داشته مکرر بخانقاه
انجناب میرفته سلطان غازان نیز بشیخ مذکور ارادت تمام داشته
و چون از خواب سلطان خبر میدهد با اهل اسلام اعتقادش زیاد میشود
و میگوید که اینمقدمه در میان من و خدا بود بهر تقدیر دست شیخ را
میبوسد و میگوید که روزی چند مهلت بده که مصلحتی در اینست
بعد از آن بجانب لشکر دره که پدر جد سلطانست میرود و شیخ
سعد الدین محمد حموی و میر مهنگ که از اعاظم علمای امامیه رضوان الله
علیهم اجمعین استطلب نموده و در دست ایشان مسلمان میشود

در آن روز چهار صد هزار نفر بسبب اسلام سلطان غازان باسلام
در آمدند از عسکر و غیره در هیچ زمان از ازمنه انقسم قوت باسلام
دست نداده انشاء الله تعالی جناب اقدس الهی حشر سلطان غازان را با جناب
حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام کرد انه پادشاه عادل بوده از
قراریکه در تواریخ مورخین مرقوم است که آبادانی دار السلطنه تبریز
در عصر سلطان غازان مرحوم بجدی بوده که کوه سرخاب با آنکه در میان
قلعه و معموره بوده و شنب غازان وسط معموره بوده و غازان شام
مرحوم قلعه کشیده بود که دور آن قلعه زیاده بر دو فرسخ بود لیکن
ناتمام ماند از جهة وفات سلطان غازان مرحوم در پشکل دره نواحی
قزوین در سنه ثلث و سبعمائه هجری علی مهاجرها منها الیها الف
الصلوة والسلام مؤلف طبا طبا گوید سلطان غازان بسبب خوابهای
که بتفصیل ذکر شد از خواب دیدن سلطان جناب پیغمبر صلی الله علیه و
آله را و امر فرمودن آنحضرت او را بدوستی حضرات اهل بیت عصمت
علیهم السلام و خواب دیگر که در آن واقعه دید که پالهنگی کفر بر گردن دارد
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن پالهنگ کفر را از گردن او برداشت
سلطان غازان بعد از این خوابها سید دوست شده و نجابت اهل بیت
رسول الله صلی الله علیه و آله الاخلاص تمام اظهار می نمود حتی آنکه بسادات



۱۵:

بسا داد انقدر املاک و قری وقف نموده بود که حاصل آنها هر ساله

زیاده از صد هزار دینار بوده چنانکه شیخ عالم عامل و فاضل کامل

شمس الدین آملی در کتاب نفایس الفنون و غیر آن از مورخین تصریح

بران نموده اند و از نیجهتها بود که سلطان غازان بجناب سید حمزه

مرحوم اخلاص تمام و ارادت کامل داشته و آن بزرگوار را از خاف خراسان

کوچ داده و در دار السلطنه تبریز ساکن کردانید و در سفر و حضر از ایشان

مفارقت نمینمود تا اینکه سلطان غازان مرحوم در پشکل بده که در نواحی

بلده قزوین است وفات نمود و وفات جناب سید حمزه مرحوم در سنه اربعه

خ ل سبعة عشر — عشر و سبعمائه واقع شده است و اولاد پسرش سید ابو الحسن رحمه الله تعالی عمارت

عالی بر بالای قبر پدرش جناب سید حمزه مرحوم ساخته بود و ملا حشری

در کتاب روضة الاطهار ذکر کرده که آن مکان جنت نشان یعنی مزار و مرقد

سید حمزه مرحوم مصحفی بخط مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و بسیار

واقع شده که مردم یکدیگر را بر آن مصحف قسم داده اند و آنکس که قسم بناحق

۲ مرده اند — خورده در آنجا مرده یا بمانزون یا بما النشب و مردم دار السلطنه تبریز

که بر سر دعوی و مخاصمه یکدیگر را بسید حمزه میبرند چنان شده که قسم از

ترس نمیخورند انتهی کلامه رفع فی الخلد مقامه داعی گوید که در این زمان آن مصحف

رو منبر — شریف از روضه مبارکه موجود نیست و برای داعی مشخص نشده که کجا نقل



رومیه چند دفعه که تبریز را بقهر و غلبه گرفتند و نهب و غارت اموال ایشان نموده
و اسیری بسیار از اهل آن شهر حتی از نساء و اطفال سادات بولایت روم برده
اند و از این واقعها این مصحف شریف مفقود شده است یا اینکه از زلزلهای متعدده که در تبریز
از آن زمان تا حال واقع شده تلف شده است و تفصیل نهب و غارت نمودن رومیه
دار السلطنه تبریز را و وقوع زلزلهای متعدده در آن شهر در باب آخر این
کتاب ذکر خواهم نمود ان شاء الله تعالی و الله اعلم بحقایق الامور و اولیائه
الطاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین الی یوم النشور و اما
ملا حشری مرحوم و غیره در تذکرهای ماخوذ نوشته اند که نسب جناب
سید حمزه مرحوم بجناب امام همام حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بشانزده
واسطه میرسد و واسطه ها را ذکر نکرده اند و لکن صاحب کتاب عمدة
الطالب در آن کتاب مستطاب واسطه ها را ذکر نموده است باین طور که صلاح
الدین حمزة بن حسن بن محمد بن حمزة بن امیرکا بن علی بن محمد بن محمد بن علی بن
حسین بن محمد بن عبد الله بن محمد بن القاسم بن حمزة بن الکاظم موسی بن
جعفر علیهما السلام و بعد از آن گفته اند که سید حمزه مرحوم دفتردار و وزیر
زمان سلطان اولجایتو خدابنده مرحوم بوده بچشم شریف او واقعه وزیر
سعد الدین ساوجی معیوب شده بود انتهی کلامه و وقع فی الخلد مقام
مؤلف طباطبا گوید اینکه در نسخهها و الواح زیارت نامهها نوشته اند



انده که جناب سید حمزه مرحوم پسر صلبی بلا واسطه جناب امام همام حضرت
موسی بن جعفر علیهما السلام است بلا اشتباه و جناب سید حمزه علیه السلام که
پسر صلبی جناب موسی بن جعفر علیهما السلام است در یکفرسخی دار الخلافه طهران صانها
الله تعالی من حوادث الزمان در نزدیکی شهزاده شاه عبد العظیم مدفون است
و زیارتگاه مشهور و از میان روضه متبرکه شاه عبد العظیم راه است و در یکه کشاده
میشوی بروضه مقدسه جناب سید حمزه و روضه این بزرگواران بهم متصلند و
در اوقات شریفه مثل عیدها و شبهای جمعه جمعیت بسیار و زوار بیشمار در آنجا
جمع میشوند از دار الخلافه طهران و نواحی آن بزیارت آن دو شهزاده والاتبار
و امامزاده عالیمقدار و سایر امامزاده ها که در آن نزدیکی هستند مثل
شهزاده عبد الله بن حضرت ابا الفضل العباس بن حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام و
حضرت زینب خاتون دختر حضرت سید الشهداء علیه السلام و شهزاده طاهر
و غیرهما از سادات عالیه تبار رضوان الله علیهم اجمعین و لعنة الله علی ظالمیهم
و غاصبی حقوقهم من الاولین والاخرین الی یوم الدین ابد الآبدین و دهر الداهرین

باب پنجم در بیان مزارات متبرکه و مقابر مقدسه امامزاده ها والانبیاء و
شهزاده های عالیمقدار از طایفه اناث که در دار السلطنه تبریز مدفونند از آنجمله
هفت خواهرانند که مزار متبرکه ایشان در حوالی درب اعلی در موضعی بوده است با کمال
فیض و صفا و در آنجا مدفون بوده اند و بعد از زلزله شدیده که در سنه هزار

باب پنجم در بیان
مزارات متبرکه و مقابر بعض
امامزاده ها که از طایفه اناث
که در دار السلطنه تبریز مدفون
رضوان الله علیهن

وصل



وصد و نود و سه در سلخ شهر ذیحجة الحرام در تبریز واقع شده حالا مزار متبرکهٔ ۱۸:
آن بزرگواران مشخص و معین نیست و مشهور است که آن امامزاده‌ها از اولاد
امام همام حضرت موسی کاظم علیه السلام است اما اسما مبارکهٔ ایشان برای راقم مشخص و
معلوم نیست ملا حشری مرحوم گفته که در برابر گنبد مزار خواجه محمد شاعر متخلص
بفلکی که در جانب قبله در محله ششکلان در جنب رودخانه واقع است مزاری است
مشهور بمزار بلغان خاتون گویند یکی از امامزاده‌ها است و بعضی روایت کرده
خواهران هم بوده‌اند و از آنجمله دختران امامزاده جلیل و شهزاده نبیل جناب
ابو طالب پسر امام همام حضرت امام علی النقی علیه السلام است که از بغداد روی بشهر
نهاوند نهادند و بعد از ورود جماعت کفار و تاتاران بلده ایشان را بدرجه رفیعه شهادت
رسانیدند و لکن مزار متبرکهٔ آن بزرگواران معلوم نیست که در کدام موضع از محلات
تبریز واقع است و در کتاب بحر الانساب سید مرتضی رازی رحمه الله تعالی مسطور است
که دختران ابو طالب بن الامام علی النقی علیه السلام بن الامام محمد التقی بن الامام موسی
الرضا علیهم السلام است سلیمه و حلیمه و رحیمه از بغداد روی بولایت تبریز نهادند
بعد از وصول بموضع مذکور شهید کردیدند و ملا حشری مرحوم در کتاب
روضة الاطهار ذکر کرده است که در محله مهادمهین در جوار گنبدی که بکمان خانه
مشهور است مزار فیض آثار امامزاده در محوطهٔ سرداب واقع است و در دیوار سرداب
در کتیبه ایات قرآنی منقوش است و بالای سرداب عمارتی بوده که حالا خراب است

بیان تحقیق مزار امامزاده حلیمه خاتون که در بیرون قلعه در جنب دروازهٔ مهادمهین واقع است

۲ بج ظ



است و آن مزار همشیره خوب امام رضا علیه السلام شهرت دارد و به اعتقاد
بعضی دختر امام رضا علیه السلام است و باغات و اراضی وقف آن نموده اند و اسم
شریفش بی بی حلیمه خاتون مشهور شده انتهی کلامه رفع فی الخلد مقامه مؤلف
طباطبائی گوید ظاهر اینست که این امامزاده جلیله مسماة بشهزاده حلیمه خاتون
رضوان الله علیها همین است که در بیرون قلعه در محله چنداب بهادر بهین واقع
و مزار متبرکه آن بزرگوار زیارتگاه مشهور است و لکن بعد از زلزله اخیری واقعه در
دار السلطنه تبریز از گنبد کما نمانده و سرداب مذکوره و ابنیات منهدم شده و آن
و باغات و اراضی موقوفه آثاری باقی نمانده و در این جزء زمان معین نیست و
احتمال دارد که این امامزاده جلیله دختر جناب ابو طالب بن الامام الهمام
علی النقی علیه السلام باشد چنانکه از کتاب بحر الانساب نقل کردیم و جناب ابو حمزه ل
نواده جناب امام علی النقی علیه السلام میشود و الله اعلم بحقایق الامور و الی ائمة
الطاهرین سلام الله علیهم اجمعین الی یوم النشور باب ششم در بیان مزار
فیض آثار دو امامزاده عالی مقدار و شهزاده والاتبار از اولاد محمد بن حنفیه
علیه السلام که در قلعه در محله بهادر بهین در مسجد دلو مدفونند مؤلف طباطبائی
گوید که کرامات بسیار از آن دو بزرگوار در عرصه دیده شده و لکن اسم
دو بزرگوار را ندانسته که بطور صحیح نوشته باشند ندیده ام و اما در کتب علمای
انساب مثل کتاب عمدة الطالب عمرو نوشته اند که حضرت محمد بن حنفیه را بیست و

بیان مزار دو امامزاده و زیارتگاه
که بالای دروازه ... و ...
محله بهادر بهین مدفونند

چهارم



چهار اولاد بوده از ذکور و اناث و از چهارده نفر اناث بوده اند و ذکور
چهارده نفر و عقب انحصار از دو پسر است یکی علی و دیگری جعفر و فضل و شهید شد
روز جنگ حره در خارج شهر مدینه طیبه در سنگستانی که معروف بحره است بزبان
فارسی و کیفیت آن جنگ اجمالاً آنست که یزید بن معویه علیهما اللعنه و الهاویه
مسلم بن عقبه مری علیه اللعنه را فرستاد بمدینه طیبه و آن ملعون بعد از ورود
و جنگ کردن با اهل مدینه و غلبه نمودن بر آنها سه روز اهل مدینه را قتل عام
کرده و اموال آنها را غارت و تاراج نموده و زیاده از ده هزار نفر از سادات و
صحابه و تابعین از اهل مدینه طیبه مقتول گشته شدند و از جمله مقتولین
روز واقعه حره جعفر بن محمد بن حنفیه بود و عقب او تنها از عبد الله است و جمهور
عقب او منتهی میشود بعبد الله رأس المذری بن جعفر ثانی بن عبد الله بن جعفر
بن محمد بن حنفیه علیه السلام و عقب عبد الله رأس المذری از نه مرد است که در اولاد آنها
جماعتی از علما و رواة احادیث اهل بیت علیهم السلام هستند که ذکر آنها در این مقام بتفصیل
تطویل بلا طائل است و احتمال دارد که یکی از این امامزاده ها اسمش عبد الله
رأس المذری باشد پسر جعفر ثانی یا جدش عبد الله بن جعفر اول و چون بعد از زهر
دادن هشام بن عبد الملک بن مروان علیهم اللعنة و النیران بامام همام حضرت
فخر الساجدین زین العابدین علیه السلام و شهادت آن بزرگوار و قصد نمودن آن
لعین باذیت سادات رفیع الدرجات اکثر سادات از مدینه طیبه متفرق شدند بسایر

بیان جنگ حره و قتل عام مدینه طیبه [illegible] بن عقبه [illegible] ساکنها الصلوة و السلام

بسایر بلاد و این دو بزرگوار بتبریز آمدند و مدتی مخفی بودند تا آنکه ملاعین و هواخواهان بنی امیه لعنهم الله انها را در این مسجد شهید کردند و بدار کشیدند و لهذا اسم این مسجد مشهور بمسجد دار و دار ذال گردیده و دال اشاره باسم مبارک عبد الله بن جعفر اولست نواده جناب محمد بن حنفیه علیه السلام و ذال اشاره باسم مبارک عبد الله دویم المدنی پسر جعفر ثانی و دال و ذال از جهت این کشته اند که از جهت تقیه و خوف از اعادی و ظالمان تصریح باسم مبارک انها در آن زمان نمیکرده اند در ایام مخفی بودن انها از دشمنان و با اینکه مردم دار السلطنه تبریز بجهت تخفیف در تکلم و استعمال دال و ذال گفتند و مشهور شد در السنه و افواه مردم انحصر و تا حال الان تشهیر مانده است والله اعلم بحقایق الامور و اولیائه الطاهرین صلوات الله و سلامه علیهم الی یوم النشور باب هفتم در بیان مزارات متبرکه و قبور مقدسه امامزاده ها و اولیا اتقیا و شاهزاده ها و الاخیار که در تبریز مدفونند که بعضی از اسامی مبارکه ایشان معلوم است و لکن مزار منور و قبر مقدسش مشخص نیست از انجمله بعضی از قدیم تبریز مسجدیست که بشهیدگاه مشهور است هفت تن امامزاده را در همان مسجد بدرجه رفیعه شهادت رسانیده اند و این قضیه کمال شهرت دارد و در همان موضع سردابیست که ان بزرگواران در آن سرداب مدفونند و لکن محقق نشده که از فرزندان کدام امامند و ابن الفضل ملا اشرفی مرحوم در کتاب روضة الاطهار نوشته و نیز ذکر کرده که در محله نوبر

٢ غیر معلوم و مزار و قبر مقدسش معین است و برخی از آن بزرگواران اسامی مبارکه انها

بیان امامزاده هائی که در مسجد شهیدگاه

در مسجد تبریز



١١٢ بیان مزار امامزاده عبدالله علیه السلام

در مسجد یکی در عقب دکانها است و معروف است بعضی آنها را از اکابر دین میدانند
و قول اصح آنست که دو امامزاده اند اگر چه اسم شریف ایشان معین نیست و از جمله
مزار فیض آثار امامزاده عبدالله علیه السلام است که مابین محله سرخاب و باباباغی
در محوطه واقع است و ملا حشری مرحوم گفته که سنگ قبری بر سر قبر شریف ساخته اند
اسم او و بعضی از احوالات او را بر آن سنگ نوشته اند لکن بمرور ایام ساییده شده
و اما فرزند او چند کدام یک از ائمه معصومین علیهم السلام است بتحقیق
معلوم نیست و دیگر آنکه تربت میدان تلّه سیم مکانیست که قبل از
فترت رومیه نشانها گذاشته بودند و مردم تبرک جویان توجه تام باین مقام بوده
و انکار امکان بر آنکه میگفته اند که انوار الاشخاص دو واقعی میبینند
که دو زاده امام علیهم السلام در این مقام آرمیده اند و میفرمایند که فرزند
حضرت امام موسی علیه السلام در اینجا مدفون است اینجا را عمارت کن الشخص اینجا را
عمارت نموده سنگی پیدا شد بر آن سنگ نوشته بودند توفی محسن شاه بن
سعد الله فی سنه سبع عشر و ثمانمائه والله اعلم بحقایق الامور و هو العلیم الغفور
انتهی کلامه رضی الله فی الخلد مقامه مؤلف طباطبا گوید اینست بیان تمام امام
زاده های عظام و شهزاده های کرام که مزارات متبرکه و قبور مقدسه آن بزرگواران
در دار السلطنه تبریز واقع است و در آنجا مدفونند و اسماء مبارک ایشان
و اسماء آباء و اسطرها را تا متصل شدن بهر یکی از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام

علیهم السلام استنباط کردم و استخراج و جمع و انتخاب نمودم از تذکره‌های معتبره و تواریخ
معتمده و کتب متکثره و مؤلفات متعدده مفصله در علم انساب و در علم رجال
که ذکر اسامی همه آنها در این مقام تطویل بلاطائل است و بواسطه ضیق مجال و کثرت اشتغال
و اختلال احوال و بلبال بال و عروض اعراض و امراض داخله و خارجه و موانع از
استقصاء متحال اتمام نمودم این کتاب را که مسمی بتاریخ اولاد الاطهار است حامداً و مصلیاً
و مسلماً و مستغفراً و همیشه سائلم از جناب حضرت سبحانه و تعالی بحق حضرات ائمه
معصومین و اولیای طاهرین سلام الله علیهم اجمعین استمداد و استغاثات
میجویم که این فقیر و حقیر را با تقصیر بتوفیق در معرفت و عبادت و طاعات و هدایت
بکرم و فضل خودشان کرامت فرمایند و در دنیا و آخرت زیادت و شفاعت آن
بزرگواران را نصیب بنده این فقیر خاکسار و ذره بی‌مقدار فرمایند انه غفور
رحیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

باب هشتم در بیان احوال دار
السلطنه تبریز با التماس بعضی از اعزه احباب و اجله اصحاب کثر الله امثالهم فی
العباد والبلاد باین ابواب سابقه لاحق گردید بدانکه تبریز بفتح تا و سکون با
چنانکه حالا در السنه و افواه مردم معروفست و مشهور و یا بکسر تا و سکون با
و این قول از ابو سعید مورخ منقولست و صاحب کتاب تقویم البلدان نقل کرده
از کتاب لباب که تبریز اشهر بلاد آذربیجان است عامه آنرا توریز گویند و بعضی از مورخین
اسم قدیم پایتخت آذربیجان را کاضا و برخی از آنها کانضاک و لقب او دار شاهستان

نوشته‌اند

نوشته اند که این شهر را اسم دیگر بان عبرانی یعنی محکم و در لغت ارامنه گنج
و چون سلاطین قدیم ایران ذخایر اموال سلطنتی خود را در اینجا نهان میکردند لا
مزبوره ... آذربیجان محروس بوده است لهذا این اسم موسوم و این
آن کاظم بیگ نبستکر ... ذکر شده آبالکلان از شهرهای بیت المقدس است
که اولین پهلوان جهان بود و آنجا را کرد و پس از جنگ دارالملک آذربیجان
داودین نامیده شد و این اسم با لغت اهل ارمنستان یعنی انتقام است و وجه
تسمیه اینکه اردوان پادشاه ایران که از سلاطین اشکانیه یعنی اشکانیان است
و با خسرو کبیر که از پادشاهان ارامنه بود و هم سلسله بودن و اسطه با اسم کمال خویشی
و اتحاد داشتند و قبل از اینکه اردشیر بابکان پادشاه ساسانیان که نبیره ... فقه
اردوان بود با وزرای یک ... متفق شده و لشکر بسیار جمع کرده یکسال با اردوان
جنگ و قتال نمود و آخر الامر اردوان را دستگیر نمود و بکشت و خود بسریر پادشاهی
نشست انتقام کشیدن دوستی حقیقی خود ... اردشیر ... سال
دشمنان آنها کار زار بود و اگرچه غالبا اردشیر غالب بود ... کار
از پیش نرفت از مقابل لشکر خسرو فرار کرد و خسرو تا خاک هندوستان او را
تعاقب نمود و در مراجعت به آذربیجان در سرحد اینمملکت در خاک اردبیل در
سال دویست پنجاه و سه مسیحی شهری بنا کرده داودین نام نهاد یعنی بهشت انتقام
ولیکن صاحب کتاب تقویم البلدان گوید که عامه ناس تبریز را توریز گویند و ظلم

۲ وخسرو کبیر بعد از اشکانیان ... بنظر ... که با
اردوان را شیر برای

ظاهر اینست که همان ذاء و یشا بسبب قرب المخرج بودن ذال و تا تا و ز شده
اندک اندک بسبب استعمال و گفتن در زبان مردم تو ریز شده و چون اختلاط
لغت عرب و عجم پدید شد کاف تاء فارسی هم نیز تاء عربی شد و در دهن عامه مردم
تو ریز شد و خواص چنانچه معمول است واو را قلب بیا نموده تبریز گفتند و بعضی از
مورخین نسبت بنای این شهر را بیکی از سلاطین عجم داده و نیز جمعی لفظ تبریز را
عربی انگاشته اند و در منصوری بمعنی خروج بجهة قضای حوائج و بمعنی بیرون آمدن از
برای مسابقه در فضل و هنر آمده است و این معنی مطلقا ربطی و مناسبتی ندارد با اسم شهر
بودن و بعضی گفتند در وجه تسمیه تبریز که تب ریز نیست بلکه تاب ریز است و تاب
بمعنی روشنایی و مقصود از لفظ تبریز افشاننده که من حیث المجموع بمعنی روشنی افشاننده است
و چون شهر تبریز از قدیم الایام پای تخت آذربیجان بوده و آذربیجان بعقیده
پارسیان مولد زردشت میباشد و معنی آذربیجان یعنی زمین آتش است و نیز
گر زردشت مذکور مؤسس مذهب گبران بوده و مروج مذهب آتش پرستی بود و در بلده
مراغه و در سمت شرقی دریاچه بلده ارومیه بجزیره مسماة فی از دار السلطنه تبریز
متولد شده و در همانجا بترویج این مذهب باطل مشغول شده و کتاب زند و پازند
و کتاب استا را نوشت و نیز چون روشنایی از آتش بمنزله روح این شهر بوده و اهالی
مرکز آتش پرستی و محل آتش پرستان بوده لهذا او را تاب ریز نامیدند و بعد از ظهور
زردشت مذهب آتش پرستی قوت گرفت و رواج یافت و چنانکه در آنجا



بنا نهادند که تفصیل آنها در کتاب مروج الذهب مسعودی مسطور است هرکه
خواهد رجوع بآن کتاب نموده و مطالعه نماید و مطلوب اینجا اختصار است
و یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان و حمدالله مستوفی در کتاب نزهة القلوب
و غیرهما گفته‌اند که شهر تبریز از بناهای زبیده خاتون علیها الرحمة زوجه هارون
الرشید ملعون است و چون زبیده خاتون در ری مبتلا بمرض تب بوده بجهت
تغییر هوا و دریافت مکانی که با مزاج او موافقت نماید گردش میکرد تا باذربایجان
رسید و در محلی بوده که شهر تبریز بوده تب او قطع شده لهذا در آنجا در سال صد
هفتاد و پنج هجری شهر تبریز را بنا کرد و گفت چون در اینجا مرض حمی رفع شد
این شهر موسوم باسم تبریز باشد مؤلف طباطبائی وفقه الله لرضاه گوید حق مطلب
در اینجا اینست که زبیده خاتون شهر تبریز را که منطمس شده بود تجدید عمارت نمود
و بعد از تجدید عمارت کردن او بسبب مسطور تبریز نام نهاد و با اینکه چنانچه در
اول این کتاب ذکر نمودم که اسم قدیمی آن دار السلطنه تبریز افراباد بوده و از کوه سرخاب
تا کوه چنداب چشمه بوده و در محلی که حالا قلعه قراباغی شهر تبریز است قلعه‌های
متعدد بوده است مثل جنکل و بشیر و اسامی آنها را در باب اول از ابواب این کتاب
بتفصیل ذکر نموده ام و در یکی از آن قلعه‌ها که مسمی بمحمدآباد و در حوالی قصبه
دهخوارقان واقع بوده است و در آنجا آتشکده ساخته بودند که نزد آتش‌پرستان
بسیار معتبر بوده و حکومت اهالی تبریز در آن قلعه‌ها در وقت فتح آذربیجان با ماهان



ساسان بن شهریار بوده که حاکم و پادشاه قلاع آذربیجان بود از جانب یزدجرد

بن شهریار و پنجاه قلعه داشته و شصت هزار نفر لشکر و فسون جنگی و همگی

اهالی آن قلعه‌ها آتش پرست بوده اند و همه آن قلاع را جناب محمد بن حنفیه فتح فرموده

و انحصار با حضرت عون بن علی و عقیل بن علی و غضنفر پسر خوانده جناب ولی مطلق

صلوات الله و سلامه علیه ما دامت اللیل و النهار بنا بجهت پنجهزار نفر از

لشکر اسلام دو مرتبه بآذربیجان تشریف آورده اند در زمان غصب خلافت

عمر بن خطاب بعد از استغاثه او بولی کردگار حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

و اذن دادن آن بزرگوار و هر چند در مرتبه اول سپه سالار لشکر سلطان

بن شریک تغلبی بعصا بن فرقد بنا بر قول اصح بوده و در مرتبه دوم عبد الله

بن عمر بوده اما سردار جنگ و باعث بر فتوحات تمام آن قلاع جناب محمد بن حنفیه

شده است که آن قلعه‌ها را فتح نموده و بعضی از اهالی آنها را کشته و برخی را اسیر

نموده و با قهر اسلام آن گروه و در لشکر کفر و آتش پرستی را از بیخ برکنده و برانداخته

کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار و در لشکرها شجره طیبه

ایمان و اسلام را که اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها باذن ربها

در ارض قلوب اهالی آذربیجان کاشته و بثمر رسانیده اند و بنیاد ایمان و اسلام

را محکم و متقن گردانیده و حقیقت مذهب و دین اسلام بسبب ظهور معجزات کثیره

و کرامات عدیده و بضرب شمشیر آبدار بر کفار و آتش پرستان اثبات کرده شاید

این فقره سهو و اشتباه بقلم رسیده زیرا که جناب محمد را حضرت امیر [illegible] در زمان ابو بکر از زوجه اسیره [illegible] در زمان ابو بکر [illegible] تولد حضرت در زمان عمر بن خطاب و از آن زمان تا وفات عمر [illegible] زیاده از ده دوازده سال [illegible] والله اعلم بالصواب

و اگر مانند [illegible] فتوحات جناب محمد حنفیه [illegible] گفته که این فتوحات در زمان [illegible] بوده است

و مع

زبیده خواتون علیها الرحمه بنت جعفر دوانقی ساعی بود و وقتیکه باذربیجان
امده و عبور او واقع شده شهر انرا آباد را مستحسن نموده و بیشتر از کوه
سرخاب تا کوه چرنداب با قلعه‌ها خراب کرده و برای شهر یک قلعه ساخت و بعضی از اهل
تواریخ بنای انشهر را نسبت بزبیده خواتون علیها الرحمه میدهند و برخی
از اهل اسلام اول کسیکه تجدید عمارت کرد انشهر را زبیده خواتون بود و
الحال در یکفرسخی شهر تبریز در سمت و طرف مشرق آن قنات آب زبیده خواتون جاریست
در وقت تجدید عمارت دار السلطنه تبریز با قنات مشهور است باسم قنات زبیده
و گویند این قنات را وقف بر مسلمین کرده است و آثار دیگر غیر از قنات هم داشته لکن
بسبب زلزله هائیکه در دار السلطنه تبریز از انوقت تا حال الاشد غیر از همین قنات
چیزی باقی نمانده و این زبیده خواتون علیها الرحمه دختر جعفر دوانقی ملعون است و
زوجه هارون الرشید لعین و مادر محمد امین و اما بمضمون هذه آیه مشعر
شریفه یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی غلو در تشیع و محبت موقت
اهل بیت عصمت علیهم السلام داشته و او زنی با همت بوده و اعمال باقیات
صالحات بسیار است از انجمله در مکه معظمه شرفها الله تعالی قنات بزرگ
احداث و اجرا نموده از آن زمان تا حال لاکثر زیاده از هزار سال است اهل
مکه معظمه و حجاج بیت الله الحرام از آن آب منتفع و سیراب میشوند و در احداث
و اجرای ان قنات و سفر مکه حبیب کرور و بحساب این زمان خرج نموده بود و عالم بعلم

این جعفر از بنی عباس پسر ... ابو جعفر منصور دوانقی است مولف اشتباه کرده است
ابراهیم

بعلم اکسیر بود که معلمش او را تعلیم کرده بود و تفصیل آن در بعضی از تواریخ
مذکور است و در اینجا اختصار مطلوب است و مشهور است که زبیده خاتون
چون عالمه بعلم اکسیر بوده و شیعه بوده و هارون الرشید ملعون سنی متعصب
بوده زبیده خاتون را ابتلائی عارض شده از برای تغییر آب و هوا از بغداد
بتبریز آمده تب او رفع شده بعد از رفع تب او و صحت مزاج او هارون الرشید
لعین او را به بغداد خواست زبیده خاتون علیها الرحمة به آن لعین نوشت
لقلت لماء الجمد فی الکوز الجدید الذی شربها احسن من بغداد و هارون الرشید
یعنی یخ آب در کوزه تازه که در نواحی تبریز میباشد لذیذتر و حرکت نمیکنند
تا آب سرد شده و بخورند این بهتر است از شهر بغداد و هارون الرشید ملعون
و شیخ اجل عبد الجلیل رازی علیه الرحمة در کتاب نقض آورده که زبیده خاتون
علیها الرحمة شیعه فطریه فدائیه بوده و چون هارون الرشید ملعون شنید
غلو زبیده خاتون را در تشیع و محبت و مودت ذوی القربی و اهل بیت علیهم السلام
محقق نمود سوگند خورد که بعد کلمه طلاق بعد پس آن لعین بر کاغذ نوشت
کنت فبنت یعنی بودی نعجب من لبس نعلا فتر و جیب که میان من و تو بود
بریده شد و آن کاغذ را بزبیده خاتون فرستاد و زبیده خاتون علیها الرحمة
از غایت محبت حضرت مرتضی و مودت صدیقه کبری و اولاد طاهرین صلوات
الله و سلامه علیهم اجمعین در پشت کاغذ او نوشت که کنا فاحمدنا و بنا فما

خ ل فحمدنا ۲

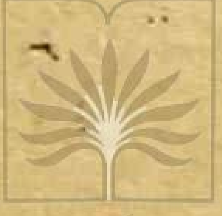
بما عزمنا



مانند منا یعنی بعد هم زوج و زوجه با تو و بدان پس حمد و شکر میکنیم بهتران سزاوتست
و مناسبتر و لهم جدا و بریده شدیم و در این مفارقت و بینونت اصلا اندوهمند
و پشیمان نداریم و بالجمله بنای شهر تبریز تجدید عمارت و در اسلام با معنی که قلعه های
متعدده و بیشه ها مشکه و اخرابه بوده بل قلعه ها باین بنا کرد زبیده خاتون
علیها الرحمه کرده است و دار السلطنه تبریز از اقلیم چهارم است طول این شهر هفتاد و
سه درجه و سدس درجه و عرض آن سی و هفت درجه و نیم است و شهر اسلام و موسوم
بقبة الاسلام چنانچه حمد الله مستوفی قزوینی در کتاب نزهة القلوب ذکر کرده
و از بناهای زبیده خاتون علیها الرحمه زوجه هارون الرشید خلیفه عباسیان است
معنی که ذکر کردم یعنی تجدید عمارت بنحو مسطور و تعمیر او در سنه صد و هفتاد و پنج
بوده و بعد از شصت و نه سال در سال دویست و چهل و چهار در عهد متوکل خلیفه عباسیان
بسبب زلزله آن بنا خراب و منهدم گردید و دوازده سال بعد از آنکه از خرابی آن
مستحضر گردید در تجدید بنای آن قرار گرفت و آن وقت تبریز یک قریه بود و خراب پسر رواد و
پسرها که رواد ازدی ان عمارت ساختند و باروی بر دور او کشیدند و جمعی از اهل الشام
در انجا امده و منزل گرفتند و ساکن شدند و از انوقت شهر تبریز رو بابادانی
گذاشت و بعد از صد و نود سال در چهاردهم شهر صفر المظفر از سال چهارصد و
سی و چهار هجری باز بعلت زلزله شهر تبریز خراب شده و در آن وقت ابو طاهر منجم شیرازی
در آنجا بود حکم کرد که در آن شب این شهر بزلزله خراب خواهد شد و حاکم شهر اکثر

بیان زلزلهائی که واقع در دار السلطنه تبریز صانها الله عن الحدثان والتهبیع

این زلزله را ناصر خسرو علوی در سیاحت نامه خود که در آن سالها به تبریز عبور کرده در ... ماه ربیع الاول در شب پنجشنبه بعد از نماز خفتن در ایام مسترقه نوشته و در ایام سیف الدوله وقوع یافته و چهل هزار نفر تلفات را نوشته که در یک ... بوده و ... را آسیب رسیده و نوشته ناصر خسرو بنظر صحیح میاید ...



اگرچه مردم را بالزام حکما بیرون بودند تا در زیر خاک نمانند و هلاک نشوند و آن
حکم منجمین بود و راست آمد و در آن شب بسبب زلزله شهر گنجه خراب شد و تقریبا
چهل هزار نفر در آن واقعه هلاک شدند و در آن وقت پدر امیر مولوی کرمسی
وهسودان پسر محمد و اولاد پسر رواد از دیلمیان از جانب القائم بالله عباسی حاکم آذربیجان
بوده در سال چهارصد و سی و پنج هجری باختیار ابوطاهر منجم شیرازی که مذکور شد بطالع
برج عقرب بنای عمارت شهر تبریز کرده و مبالغه گفته که من بعد شهر تبریز از زلزله
خرابی نخواهد بود و لکن خطر سیل او را هست مولف طباطبائی گوید که مضمون
هدایت مشحون حدیث شریف حضرت نبوی صلی الله علیه و آله کل منجم کذاب زلزله
شدیدی که در سنه هزار و صد و سی و چهار هجری در عصر علیین مکان شاه
سلطان حسین شهید مرحوم اتفاق افتاده و شدتش زیاده از زلزلهٔ
سابق بوده است و هشتاد هزار نفر در این واقعه هلاک شدند و بعضی از مورخین
نوشته‌اند که در سنه مزبوره طوفانی شبیه بآتش فشانی در زمین شهر دار السلطنه
تبریز ظهور نموده تبریز را زیر و زبر کرده علی التحقیق نود هزار نفر در این غائله
هایله هلاک شدند مدتی آبادانی پذیرفت و در سنه هزار و یکصد و نود و یکصد صح
هجریه مطابق تنکوز ئیل ترکی و اخر قوس یکساعت از شب سه‌شنبه سلخ ماه ذیحجة الحرام
گذشته در دار السلطنه تبریز زلزله شدیدی که شدتش زیادتر از همه زلزله‌های
سابقه واقعه در دار السلطنه تبریز بوده است ظهور نمود و بعد از ظهور تیر

رسال دوم



اسلام و اشراق انوار ایمان در بلاد اذربیجان تا این ایام سعادت انجام
و از منه هذه السنه فرخنده فرجام چنانچه در تنه فاد مرید لاعنانت ظلم و خون لغلام
گسسته این زلازل در بسیط نعمت بنیان بهشت ایین سانح و ظاهر گردید که
این زلزله اخیره بحسب حصر و تعداد هشتمین زلزله متنوع شدید بوده و
امّا در هیچیک از زلازل اینقدر خرابی و تلف نفوس و نقصان و هلاکت مال
جان بمعرض ظهور و عیان نرسیده بود که در این زلزله اخیره روی نموده و تفصیل
این واقعه هایله بنهجی است که بعد از ظهور تکان که از هبوب ریاح عواصف رعد
اثر از چنان جنبش در زلزله صیحه و شدت حرکت و اضطراب در زمین دار السلطنه
تبریز پدید شد که گویا زمین را باسمان برده بر زمین انداختند زمین ان بلده ادم این دیار
نمونه منازل عاد و ثمود و نشانه ارض موتفکات شده و با این صدمه زلزله
اثری از اثار عمارت نهایت عالیه و ابنیه مستحکمه سامیه بر روی زمین نمانده مصداق
اثر شریف خاویة علی عروشها بظهور رسیده و در سواد اباد که وجدان از صفحه
زمین محو گشته و بلاد ما اثر کریمه فجعلنا عالیها سافلها نمایان شده
و عمارات راسخة البنیان و ابنیه رفیعه اسمان نشان که بر رود هود
و رضا رفیع مان بالوفی بود با سطح زمین یکسان گردیده و از انقصوب دو قرن
و نشیمنهای دلنشین که چون رواق خورنق و سدیر در نظر جهانیان طاق و بی نظیر بود
مانند قصر شیرین خراب و چون طاق کسری از ان غیر افسانه و رسمی چیزی نمانده

بیان تفصیل زلزلهٔ اخیره و واقعهٔ دار السلطنهٔ تبریز

نمانده مانند گنبد شنب غازان شاه مرحوم و رشیدیه و علائیه و
دمشقیه و سنجیه و لؤلؤیه و مرجانیه و برهانیه و مقصودیه و مظفریه
و نصیریه و جلالیه و اسکندریه و قاضیه و سلیمانیه و عمارات شیخ
اویس و تکیه‌ها متعدده خصوصاً تکیهٔ سید مفتوانند و مساجد و معابد آن
خصوصاً مقصوره مسجد جامع آسمان بنیان و طاق مسجد علیشاه و مسجد استاد
و شاگرد شیخ حسن و مسجد جهانشاه ترکمان و مسجد حسن پادشاه مرحوم و غیر
اینها که هر یک در حصانت و استحکام ضرب المثل بین الانام و اعجوبهٔ دهر
و ایام بوده‌اند و در کتب تواریخ و آثار مسطور و مزبور و در السنه و افواه اهل
روزگار مذکور و مشهور است و آن عمارات غالبه در چندین زلازل هائله رخنه
پذیر و منهدم و منثلم گشته بودند و لکن بدین زلزله اخری بمرّه شکافها تا
و در سوانها بالمرّه از سطح زمین نیست و نابود گردیده و عیون و قنوات
جاریه بعضی از آنها در زیر زمین منغمر و بعضی از جای دیگر منفجر و پیدا گشته و بدو
اصل زمین شهر تبریز و حوالی آن خصوصاً در کوهی که در سمت شمالی شهر واقع است
شقاق و سهمناک در شکافهای هولناک چند بنظر ناظران و بینندگان رسید
که اگر سنگ بزرگ در آنها می‌افکنند صدای وقوع آن سنگ از چنین
مغاک هولناک بگوش نرسد احدی از مستمعان گویند و سر عدد از ضبط
دفتر محاسبان از اهل این شهر بی‌نظیر صد هزار نفر از برنا و پیر و غیره

عرب



کبیر در آن زلزله و قتل شهر تبریز زیر خاک مانده و هلاک شدند غیر از زخمداران
و آنها که مکسور العظام شده بودند و از چهار طرف شهر تبریز تا بیست فرسنگ از
توابع و نواحی آن با این نهج متزلزل و خراب گشته و اغلب اهالی و سکنهٔ آنها
بمعرض فنا و هلاکت در آمدند اما زیاده بر این مسافت زلزله که سبب انهدام
کلی و هلاکت نفوس باشد بوقوع نیامده و لکن بسبب رخنه و انثلام بنیاد و
اساس و باعث خوف و هراس اغلب ناس ادراک و احساس نمایند بظهور آمد و تا
یکسال بلکه چهار سال این زلزله دوام و استمرار داشته بعد هر بیست و چهار روز ۲ و حرکت و جنبش آن زمین تا یکماه و از چهار جانب انفصال کرد و اغلب ناس
دو مرتبه یا هر دو روز یکمرتبه یا در یکروز
یکمرتبه یا در شبانه روزی چند مرتبه زمین حرکت میکرد و مردم آن شهر و نواحی و
نواحی و بلاد قریبه بآن سرزمین که اکثر آنها مکسور الاعضا و دل شکسته و
زخمدار در یکجا مجتمع گشته کاخ و نشیمن خفیف و خانه چوبین سرانجام نمودند که آن
بیچاره گان از ضرر سرما و برودت هوا محفوظ و سالم باشند و آن زمستان را
با مصیبت زنده گان بصد محنت و بلا و رنج و عنا باخر رسانیدند و حاکم شهر تبریز
در آن زمان عمدة الخوانین العظام بیکلربیگی آذربیجان نجفقلیخان دنبلی خویی بوده
که از زیر خاک بعد از زلزله بیرون آمده از پای مغلول و با غلال مضاعف جان
کسل هلاک فرزند فرزانه خود مغلول شده بود بعد از زمستان بنای
قلعه گردون اساس و طرح شهر بند آسمان پیوند گذاشته قلعه در کمال حصانت و
رزانت استحکام و متانت عرض بعضی اماکن دیوار و وسیع الفضای مشتمل بر دوازده

تاریخ تعمیر کردن قلعه دار السلطنه تبریز



دوازده دروازه و بروج مشیّده باتمام رسانده مجموع اهالی الشهر را
درمیان آن فضا جای عمارت و خانه داده و در مادّهٔ تاریخ بنای این حصن حصین
وسدّ متین حاجی هادی همدانی مرحوم که متخلّص است به نسبت و از جمله
مجاورین و ساکنین در نجف اشرف بوده علی مشرّفها الولی المطلق الاکرم
وعلی ابن عمّها النبیّ المطلق الاعظم صلّی الله علیه و علی زوجته المعظّمة المکرّمة و
ولاولادهما الائمّة المعصومین الطّیّبین الطّاهرین الف الصّلوة والسّلام
والثّناء والتّحیّة والاکرام و از جملهٔ شعراء آن عصر و مستعدّان سلیم
الطّبع روزگار این قطعه را گفته و درّ تنها سفته و در رشتهٔ نظم کشیده
چو گشت از گردش چرخ جفاکیش اساس قلعه بی بنیاد خدیو معدلت
آیین نجف خان که داد معدلت اندر جهان داد بنای قلعه بنهاد از نو
که مثلش کس نداند در جهان یاد سکندروار سدّی بست محکم که تا شد
حصنی از یأجوج حسّاد بنا و بخشش رقم زد کلک نسبت ز نو سدّ سکندر
گشت آباد ۱۱۹۶ و حاجی آقا بابای همدانی که از شعراء و ادبای آن زمان بوده
چه خوب گفته این قطعهٔ لطیفه را در این مادّهٔ تاریخ بنای اساس مشیّد که
با بقا باد ز حادثات جهان در امان سبحانی ز برج بارهٔ این نجف آباد است
سپهر که بپا ز عنایات خان خانان شد خدیو ملک عدالت نجفقلی خان نا
مفوّض است با دو دو نوح جهانبانی که روزگار این قلعه در زمان قلیل

نموده

نموده همت وی تخت سلیمان نشان ز سد سکندر چو دانا آتش خوش

بگفت حضرت اسکندر ثانی و جناب میرزا مسلم بیوان مرحوم متخلص

١١٩٤

که از جمله عرفا و ادبا و زبده فضلا و شعرای آن زمان بوده این قطعه را

در ماده تاریخ زلزله اخری دار السلطنه تبریز گفته علیه تعالی عین الفقیر

تبریز که بود رشک فردوس برین از آفت آه شد که در تلمیذ آن زلزله

ویران شد گویا بر خط آن بوده است اصلا چنین آن تعزو لازمی بود

از زلزله چون خلد برین شد عشرت انگیز در ماه محرم سر کو لیس شد

از شیون و ناله خانه ماتم خیز آمد شکم نصیب جسم پیوند شد جان

از بی هلاکت مبرا شد خانه عیش شان چو قصر شیرین گویند و ثانی

چو طاق پرویز هر سنگی که بهر شان کوه کند جدا بکوه شد بجان کشتار

عبرت و بیز هر یکی که در آتش غم سوزد هر باد که رشد بفروشان خاک بیز

گو بیدار جهان نمی ایدیب شد مصر عد مرا از جوانان عزیز نار خورشید گاه

که بر امد بصاین شد گشتان سی عدم ادهاین گویا که نبوده اجزو رود مین

انعا دشت فلک دگر جای گریز با جمع که آن نو و سوی تخت ثری شد تبریز

گویند آن نشنش هم بر آدمی بر وفد بر زمین تا مرده هر کس که نکند بقصد او

چرخ ستیز هر چند نتوانیم که برد او در کشید ثعبان زمین بجا فرود او

بر گویند که از غضبش نه شد که غضب خدا که دارد پرهیز ز حکمت



۱۱۲۷ در حکمت لا یسئل عما یفعل هر گونه کس از تأمل نه بهره از بهر
دل چو سرو ویرانی اینجهان بود دست و تیغ قدسی نوای سال تاریخش
کفت افسوس افسوس زاهل و ناس تبریز ۱۱۹۳ واین قطعهٔ لطیفه را نیز
مرحوم در تاریخ زلزلهٔ مذکوره انشاء و انشاد کرده است شب شنبه
کان سلخ ذیحجه بود کذشته نه شب ساعتی بد حسابا زقهر خدای جبار
حق فتاده بر بعض زمین اضطراب بشدت بلرزه درآمد چنان
که شد شهر تبریز همچون سراب بزیر زمین رفته نه دم فرو اساس بناهای
عالی قباب نه آثار کج از کجا بازماند نه شنب غازان نشانی از آب بیک
جنبش آن شهر دیرینه رفت بباد فنا چون بنا حبابا بجز صد مستوفیان
بمنزلی در زیر جد ضایع شد از شیخ و شاب دل از محنت این غم آمد
بجان جکر زآتش این الاشه کباب نه تنها کسان زو فرو رفته خاک
بسا جمع بوده از کو براب بعد سی حبر کفت پیر خرد که تاریخ این
کشته نصر خراب ۱۱۹۳ مؤلف طبا لطبا کوید که قطع نظر از صدمات فی زلزل
مذکوره که در دار السلطنه تبریز واقع شده است باهالی الشهر
صدمات بسیار از مفسدها بیشمار در کشاکش سلاطین صفویه
رضوان الله علیهم اجمعین و سلاطین عثمانیه بطول بکبر زمان بعد
از قتل و غارت و تاراج و غارت و نهب اموال جمیع باغات را خراب که نه



دو دخمه و تربت سنبرد آن شهر نگذاشتند و قشون عثمانی چند مرتبه بتبریز قتل عام کرده‌اند
و اموال اهالی آن شهر را نهب و غارت و تاراج نموده و جمعی ایشان را اسیر کرده حتی از اطفال
صغار سادات عظام رضوان الله علیهم بولایت مصر و شام و ولایات روم برده فروختند
و در کتاب زینة المجالس جواب داده که پدر را امر بکشتم و کتب و النشر اکوفته بود سرزد ایر بردم انتهی
کلام بعون الله و در سنه نهصد و بیست هجری سلطان سلیم خان عثمانی که نجابت شاه اسمعیل
سلطنت میکرد با قشون زیاد رو بجانب ایران که از وقت ایران متعاقب بود بسرحد آذربایجان رسید و شاه
اسمعیل مرحوم چون تدارک جنگ نمی بود احتیاط اعیان و اطفال خود را در آن شهر قزوین بوده و خود با
دوازده هزار سوار در چالدران با سلطان سلیم جنگ کرده شکست خورده و اکثر لشکر و سپاه
آن پادشاه آذربایجان در آن معرکه شهید شدند و سلطان سلیم بشهر تبریز وارد شده و قتل عام کرده و
اقامتش در آن شهر چندان امتداد نیافت و بعد از کوفتن شهر و قتل و غارت و غضب اموال نباید
هزار خانوار از اهل صنعت را که اغلب آنها ارامنه بودند کوچانیده با خود باسلامبول برد و بعد از
رفتن سلطان سلیم خان و لشکریان ایران تسلیم نمودند و سلطان سلیم با حسرت انتقام اهل
تبریز بکوچ رفت اما سلطان سلیمان خان که پسر او بود بعد از وی در اسلامبول بتخت سلطنت نشسته
بود و ابراهیم پاشا را که سردار کل او بود بتسخیر تبریز مأمور نمود و او در سنه نهصد و چهل و
یک هجری تبریز را فتح کرد و خود سلطان سلیمان خان در سنه نهصد و چهل دو هجری به تبریز
آمده و قلعه در یکسمت شهر بنا کرده و سیصد و پنجاه عراده توپ با چهار هزار نفر لشکر بدان قلعه گذاشته
محافظت شهر گذاشت با وجود این قلعه محکم و توپهای زیاد بعد از رفتن سلطان سلیمان خان بلافاصله اهل تبریز

٣ مسطور است که [illegible] زاده‌اند
در [illegible] بوده [illegible]
قیمت آن [illegible]
او [illegible]
او را بهای [illegible]
شغال [illegible]

٤ چندان نگذشت که اهل تبریز
شورش کرده و تمام قشون عثمانی
و ستاخلوها را که سلطان
سلیم در شهر تبریز گذاشته بود
همه را کشتند و شهر را تصرف
نموده و بشاه طهماسب مرحوم

شورش کرده قلعه را ویران ساختند و قلعه کیا انرا بقتل رسانیدند سلطان
سلیمانخان مزبور ثانیا ابراهیم پاشا را بتسخیر دار السلطنه تبریز و
تنبیه و تأدیب اهالی ان فرستاده و بعد از سه سال مجادله در سنه نهصد
و پنجاه و پنج هجری ابراهیم پاشا باز تبریز را مفتوح نمود و قشون عثمانی اهل
شهر را قتل عام کرده و اموال ایشانرا تاراج نمودند و عمارات سلطنتی
تبریز را خصوصا عمارت شاه طهماسب را با اغلب عمارات و ابنیه عالیه شهر
خراب کردند و مدتی شهر تبریز در تصرف قشون عثمانی ماند تا در زمان سلطنت
سلطان مرادخان دفعه ثالث تبریزیان شورش کرده قشون عثمانی و
ساخلوی شهر را که زیاده از ده هزار نفر بودند همه را کشتند سلطان
مرادخان از جرئت اهل تبریز ترسیده و قشون زیادی مهیا کرده بسرداری
عثمان پاشا صدر اعظم خود به تبریز فرستاد که تمامی شهر و اهالی و سکنه
انرا بقتل رسانند عثمان پاشا ملعون شهر تبریز را در سنه نهصد و
نود و چهار هجری فتح نمود و مردم و اهالی انرا قتل عام کرد و حاجی خلیفه
که یکی از مورخین عثمانیست در تاریخ خود چنین نوشته که فرهاد پاشا
سرعسکر در ماه ذیحجة الحرام از سنه نهصد و نود و چهار هجری شهر
تبریز را فتح و قزلباشیه را از انجا بیرون کرده و بعد از تصرف شهر و قتل
عام نمودن اهالی انرا قلعه محکمی بنا کرد و این در زمان سلطان مراد



سیم بود و تا زمان سلطنت شاه عباس بزرگ و اول مرحوم مغفور در
تصرف عثمانی بود و در سنه هزار و دوازده هجری شاه عباس بزرگ
مذکور تبریز را از تصرف عثمانیها خارج نمود و تفصیل این واقعه اینست
بعد از آنکه هیجده سال از فتح فرهاد پاشا گذشت شاه عباس بزرگ با معدودی
از جنود خود در نزدیکی شهر دار السلطنه تبریز اردو زد و قشون مختصری
که همراه داشت بچند دسته منقسم نموده از دروازه های شهر علی الغفله
وارد شهر شده و مستحفظین دروازه ها را کشت و پانصد نفر از عساکری
خود را بلباس بازرگانان ملبس نموده بوسط شهر فرستاده و بآنها
تعلیم کرد که باهالی شهر بگویند که کاروانان از عقب فرا خواهند رسید
و ما برای تعیین منزلگاه یک منزل جلو آمده ایم و شاه عباس مرحوم خود
با شش هزار نفر سوار منتظر وصول این پانصد نفر قشون در مرکز شهر
بود همینکه یقین کرد که پانصد نفر قشون او بچهار سوی شهر رسیده اند در
عقب آنها تاخته شهر را غفله بحیطه تصرف در آورد و قشون عثمانی بدون
اینکه اسلحه حربی استعمال نمایند تسلیم شاه شدند در تواریخ سلاطین
صفویه رضوان الله علیهم اجمعین مسطور است که یکدسته از قشون شاه
عباس مرحوم در آن یورش مسلح به تفنگ بودند و قبل از آن وقت استعمال
این سلاح در ولایات ایران متداول نشده بود فایده که شاه عباس مرحوم



مرحوم از استعمال این سلاح برد این فایده سبب شد که قسمت عمده قشون
خود را مسلح بتفنگ نمود و خلاصه کلام اینکه چند دفعه قشون عثمانی
تبریز را محاصره نموده و بقهر و غلبه گرفته و قتل و غارت نموده اند و لشکر
ایران بعد از محاربه و کارزار بقهر و غلبه از دست ایشان گرفته اند و آخرین
مرتبه استرداد آن بود که نادرشاه افشار نمود و طایفه افغان را از دار
السلطنه اصفهان و سایر ولایات ایران و آذربیجان که بعد از قتل عام
نمودن اصفهان و شهید کردن شاه سلطان حسین مرحوم را با هفتاد
و دو نفر از جوانان اولاد صفویه رضوان الله علیهم اجمعین آن ملاعین
و بیرحمان باکثر ولایات ایران و آذربیجان تسلط یافته بودند از آن شهرها
آن ملاعین را نادرشاه قلع و قمع نموده و بیرون کرد و تفصیل آنها در کتب
تواریخ صفویه و تاریخ نادری مذکور است و از آن زمان تا حال که سنه هزار
و دویست و نود و چهار هجری است ولایات آذربیجان خصوصاً دار السلطنه تبریز
بدون معارض در تحت تصرف خوانین و سلاطین با تاج و تمکین ایران بوده
و هست و اما از خوانین آذربیجان که مثل طوایف ملوک بودند با اهالی
آذربیجان از زمان زندیه تا اوایل دولت خاقان مرحوم صدمات و انکسارات
خصوصاً با اهل تبریز وارد شده و ابتدای جبر کسر این مملکت و ظهور ترقی
و آبادی آن از اول حکمرانی نواب غفران مآب ولیعهد و نایب السلطنه

عباس میرزا



عباس میرزا مرحوم است زیرا که همیشه مرحوم طالب آبادی شهر و راغب بر امنیت
و رفاهیت رعیت خود و غیره بوده و جنگهای عظیم با دولت عثمانیه و روسیه
کرده و با آنها شکستهای بزرگ وارد آورده و لکن در سیم شهر ربیع الثانی
از سنه هزار و دویست و چهل و سه هجری قشون روسیه بعد از شکستن قشون
نایب السلطنه مرحوم در گنجه و قراباغ وارد دار السلطنه تبریز شدند و بی
جنگ و مجادله و معارضه شهر را متصرف نمودند خاقان مرحوم نایب السلطنه
مغفور را مختار نمودند و در شب جمعه بیست ششم شهر شعبان المعظم از سنه
مذکوره در قریه ترکمان عقد مصالحه بین دولتین منعقد گردید و مختار از طرف
دولت روسیه در مصالحه پسقاویچ نام سردار لشکر روسیه بود و هشت
کرور پول خاقان مرحوم به پسقاویچ دادند و تا اول ماه مبارک سنه
مزبوره جمیع لشکر روسیه از بلاد آذربیجان بحکم اسقاویچ بیرون آمده
و به ملکت خود رفتند و الحمد لله الحال دار السلطنه بسیار معمور و آبادان
شد و بحسنا محاسن دولتیه از نظر بد اندیشه سکنی دارند و در دولت
ایران بعد از دار الخلافه طهران صانها الله تعالی عن الحدثان هیچ ولایتی
مثل این شهر معمور نیست و این امر مشخص که جمیع ولایات ایران دیده
واضح و آشکار است و دور آبادی دار السلطنه تبریز تخمینا هشت فرسخ
است از سمت مشرق آبادی شهر متصل بکوه سرخاب است و از جانب مغرب



مغرب بمنتهای کوه یانق و از جانب جنوب باطراف کوه سهند و طرف شمال
۱۳۳ شهر باز است و قلعهٔ این شهر را بعد از زلزلهٔ اخری نود و نه سال قبل
از این عمدة الخوانین العظام نجفقلی خان دنبلی مرحوم که حاکم تبریز بوده ساختند
و تعمیر نموده است و دیواری محکم داشته و خندق اطراف انرا در سنه هزار
و دویست و چهل و یک هجری نواب نایب السلطنه مرحوم احداث نمودند و حالا
دیوار قلعهٔ مزبور خراب شده و انچه باقی مانده بود بحکم دیوان همایون ان
میان برداشتند بجای ان ابادی و خانه ساختند و عمارات اندرون شهر
متصل به بیرون شده اند ولکن دروازه های قدیم شهر هنوز باقی است و
نه دروازه دارد دروازهٔ مهادمهین و نوبر و گجیل و اسلامبول
و سرخاب و شتربانان و باغمیشه و دروازه و خیابان و محلات
دار السلطنه تبریز نه است خیابان و باغمیشه و شتربانان
و سرخاب و چهار منار و محلهٔ نوبر و امیرخیز و نوبر و مهادمهین
و این محلات مذکوره توابعی دارند مثل چرنداب نوبر و چرنداب مهادمهین
و قرا اغاج و اهراب و لیل اباد و مقصودیه و پل سنگی و ششگلان
و مارالان و سیلاب و اخیجی بی و چوست دوزلو و سنجاران و
داسنه کوچه و کوچه باغات و مزارع بعضی از انها بشهر متصل است و برخی
در نزدیکی ان واقع است مثل ولیان کوه و کوچه باغ و حکم اباد و ششب غازان

قوام الملک وخطیب ولاکردبرنج ولاله وکامبشاوان وامیرزین الدین
وسپاوان وباغ‌نج وغیرها وچون در عهد مغول این شهر پای تخت شد ١٣٤:
خلق بسیار از اطراف بدانجا جمع شدند ودر بیرون شهر عمارت ساختند تا بحدی
که هر دروازه زیاده از اصل شهر آبادی شده وشاه غازان مرحوم برآن باروی ۲ بیرون
کشید چنانکه جمیع باغات وعمارات حوالی ودههای قریبه بشهر وولیان کوه
وباغ میشه داخل آن بارو بود وقبل از آنکه این بارو تمام شود غازان خان
مرحوم وفات نمود ودور باروی غازانی بیست وپنج هزار ذرع بوده است
وشش دروازه در خارج این بارو در موضعی که موسوم بشام است شهرچه ساختند
وبرای مقبره خود در آنجا عمارات عالیه وابنیه مستحکمه بنا نمود که در تمام
شهرهای ایران مثل ونظیر آن یافت نمیشد ودر بالای شهر وزیر سعید
خواجه رشید الدین فضل الله طبیب همدانی در موضع ولیان کوه داخل
باروی غازانی شهرچه دیگر ساختند ونام آنرا ربع رشیدی کرد ودر آن
عمارات عالیه بنا کرد وپسرش وزیر غیاث الدین محمد رشیدی بر آن عمارات
بسیار افزود وخواجه رشید الدین موقوفات بسیار بر آن ربع رشیدی
وقف کرد از آنجمله بیست هزار مجلد کلام الله المجید وشصت هزار مجلد کتاب
در انواع علوم وتواریخ واشعار ومصاحف مزبوره چهارصد مجلد از
آنها با طلا نوشته شده وبخط یاقوت مستعصمی شش عدد وبخط طلا کا



اکابر بجست علما و بخطوط خوب پانصد و هشتاد مجلد و جد خواجه از جوانان
قلعه خیبر بوده از قلعه خیبر بیرون آمده و ایمان نامه حضرت رسول خدا صلی
الله علیه و آله که بایشان داده و الحال نیز در دست اولاد خواجه
و در دست جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شرف ایمان را یافته است
و اجدادش در همدان توطن کرده بودند تا زمان خواجه مذکور و بدین سبب
خواجه را همدانی میگویند در علو همت و استعداد و فضیلت عدیل و
نظیر نداشته و خطوط را خوش می‌نوشته و شعر را بسیار خوب میگفته و
پنجاه و دو مجلدش از تصنیفات خود در مدارسش مدرسین درس میگفته اند
و منشی بی نظیر و طبیب حاذق بوده و کتاب توریة را ترجمه کرده و همه جا
بدلایل عقلیه و نقلیه الزام یهودان نموده و در وقفنامه بیان کرده و
آنچه باولاد خود در حیات خود وصیت و قسمت نموده ذکر کرده و از آنها
معلوم است که خواجه صاحب ثروت و مکنت و جمعیت بوده از آنجمله نوشته
شترها که در حی عرب بر دیم سپرده ام پنجهزار نفر شتر بختی و پنجهزار راس گاو
اینها چهار صد و هفتاد قطار و گله هائیکه در روم و بغداد و دیار بکر
و شیراز و تبریز و اصفهان و مازندران و خراسان و لرستان و دیگر
ممالک ایران بکدخدایان سپرده ام هفتصد گله و هر گله اش پانصد راس
انجمله را بفرزندان داده ام با املاک و اجناس و نقد و غیره و مقرر نموده ام

۲ ووقفنامه وقسمت نامه نوشته انجه
ووقف ربع رشیدی وقلعه رشیدیه
نموده

که مهر سال



که هر سال از وی توفات هشتصد و چهل و هفت هزار من ثان و سیصد و بیست
هزار من گوشت بار بابت وظایف به هند و اینوقف تا مطول انبست و بهر یک
از علمای زمان خود نوشته است که در پیش ایشان نسخه آن باشد که بعد از
وفات خواجه فرزندان او بیکه هیچ ظلم و ستم ننمایند و گویند که خواجه بزبان
حضرت خضر علی نبینا و آله و علیه السلام مشرف شده بود و سلطان ابو سعید خان
بهادرخان خواجه رشید را از وزارت عزل نموده و بامر او بعد از مدتی در
حدود ابهر بقتلش رسانیدند در سنه هفتصد و هجده هجری علی المهاجرها
فیها منها الیها الف الصلوة والسلام و پسرش غیاث الدین محمد در
فنون فضائل و کمالات و علو همت و سعادات ثانی اثنین نبود بوده و
وزیر سلطان ابو سعید بهادرخان شد بعد از قتل امیر چوپان در سنه
هفتصد و بیست و هشت هجری و مزار خواجه رشید الدین محمد که ارشد
وزرای سلطان غازان مرحوم بود در قلعه رشیدیه تبریز که بنا کرده بود و
عمارات عالیه با صفا و فزاو لطافت هوا ساخته بوده است بعد از زلزله اعظم
تبریز از آنها معموری نمانده است و بعد از قتل خواجه رشید خواجه تاج الدین
علیشاه جیلانی تبریزی که مدت دوازده سال وزارت سلطان ابو سعید را
کرده بود در اواخر شهر جمادی الثانیه از سنه اربع عشرین و سبعمائه در
اوجان وفات نمود و در عهد مغول وزیری که بمرگ خود مرده باشد غیر



محل نارمیان

غیر از او نمرده و نعش او را بدار السلطنه تبریز بردند و در مقبره که بجنب عمارت
خود ساخته بود دفن کردند و همین خواجه علیشاه در خارج محله نارمیان
که حالا هم بهمین مشهور است مسجد جامعی بزرگی ساخته که صحنش
دویست و پنجاه گز است و صفه بزرگی که از صفه ایوان کسری که در مداین است بزرگتر
بوده در آن بنا نموده ولی چون در عمارتش تعجیل کردند استحکام نیافته
خراب شد و فرود آمد و در آن انواع تکلفات بسیار بتقدیم رسانیده بودند و سنگ
مرمر سفید اساس در آن بکار بردند و کتیبه ها در اطراف مسجد قرار داده بودند
که تمام کلام الله المجید را در آن کتیبه ها بخط خوب نوشته بودند و بعضی
از آن کتیبه ها که بخط ثلث و نسخ نوشته اند حالا موجود است خصوصا در برج
فوق بدنه ارک شاهی و ابن بطوطه طنجی در کتاب تحفة النظار گوید در اوان ورود
تبریز که در عصر سلطان ابو سعید پسر شاه محمد خدابنده مرحوم با علاء الدین
محمد که از امرای سلطان ابو سعید بود به تبریز سفر کردیم و با علاء الدین
محمد به تبریز آمده در بیرون دروازه شهر معروف بشام منزل کردیم قبر غازان
خان پادشاه ایران در این محل بود و بر سر قبر او مدرسه خوبی و زاویه
بنا کرده اند و در زاویه برای صادر و وارد طعام هست و غذائی که
صرف میشود عبارتست از نان و گوشت و برنج که با روغن طبخ کرده اند
و حلوا و امیر علاء الدین مرا در این محل منزل داد و این منزل واقع است در

میان



لذ میان نهرهای جاری و درختهای خرما باری فرود آمدیم و از دروازه
معروف بدروازه بغداد داخل شهر شدیم و رسیدیم ببازار بزرگی که معروف
ببازار غازان و بهترین بازارهاست که من دیده‌ام و اصناف علیحده علیحده
هر دسته در یک موضعی از بازار دکان دارند و با یکدیگر مخلوط نیستند از
این بازار انجا و زکرده ببازار جواهر فروشان رفتیم از بس جواهر دیدیم که
چشمم خیره شد و وضع این بازار این بود که غلامهای بسیار خوب خوش شکل که
لباسهای فاخر پوشیده بودند و شالهای بکمر بسته مقابل تجار ایستاده
جواهر نرخها مینمودند و غیرها آنجواهر را دیده تماشا از آن میخریدند و با یکدیگر
همچشمی میکردند در ابتیاع جواهر خلاصه وضعی که در آنجا دیدیم که شخص را
مفتون مینمود و با یک دنیا تحیر از آن از این بازار ببازار مشک و عنبر
فروشان رفتیم همان اوضاع بلکه بیشتر از آنرا در آنجا مشاهده کردیم از
این بازار نیز گذشته بمسجد جامعی که موزین علیشاه معروف و بجلالت ساخته
است رسیدیم در خارج مسجد طرف دست راست و بقبله مدرسه بود
و در طرف چپ زاویه که صحن آن مفروش بسنگ مرمر و دیوارهای آن مسجد آراسته
بسنگ کاشی صاف و لغزنده و از میان آن مسجد نهری میگذشت و انواع
اشجار و درختان و غنچه و شاخه‌های یاسمن در آن مسجد موجود بود و نسیم این
که در این مسجد هر روزه سوره یس و فتح و سوره عم را بعد از نماز عصر تلاوت

۱۳۸



نمی

۱۳۹: مسجد استاد و شاگرد

تلاوت مینمایند و اهل بلد برای این تلاوت در صحن مسجد جمع میشوند
کلام الله و مسجد استاد و شاگرد را که امیر علاء الدین مشهور بشیخ حسن کوچک
و امیر حسین چوپانی بست ساخته اند و لهذا بعلائیه موسوم است و عمارات عالی
در این شهر بان زینت و استحکام قبل از آن نساخته بودند و اسم پادشاهی
که در آن عمارت مرقوم بوده سلطان سلیمان است پسر محمد بن شکسته
بن یشمت بن هلاکو بن چنگیز خان است و العمارت در سنه اثنی و اربعین
و سبعمائه در عرض یکسال باتمام رسیده است و جز از این از سلطنت او
اثری باقی نمانده و همین سلطان سلیمان است که امیر چوپان ساتی بیک دختر شاه
خدابنده مرحوم را باو تزویج نمود و او را سلطان و پادشاه کرده اند و
خطی در آن عمارت نوشته بوده اند که چشم روزگار و دیده افلاک در عرصه
خاک بنظرش مشاهده ننموده و همه آن خطوط خط خواجه عبد الله صیرفی
بوده و خط شاگرد او حاجی محمد بند کیر که هر دو در قبرستان چرنداب مدفونند
و ما الله دی یلمی شاعر در وصف خط او گفته صیرفی تا قد جواهر خط
کرد کلک گشت گوهر ریز هست بر چشم خط او شاهد در و دیوار
خطه تبریز و وجه تسمیه این مسجد باستاد و شاگرد ظاهر آنست که بعضی از
طرف شرقی عمارت را شاگرد صیرفی نوشته و باقی را خواجه عبد الله صیرفی لهذا
رفکه این مسجد باستاد و شاگرد مشهور است مؤلف طباطبائی گوید که بعد از زلزله

اخری تبریز اثری از آن عمارت باقی نمانده بود تا اینکه جد مرحوم مجتهد العصر و
الزمانی جناب الحاج میرزا یوسف اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد اعلامه مسجد را
که حالا باستاد و شاگرد مشهور است و موجود در سنه هزار و دویست و سی
شش هجری از نو تعمیر نمود و ساختند و آنقدر موضع دیوارهای مسجد را
کندند تا به آب رسید و بنای دیوارهای گنبد بزرگ مسجد نزدیک بود بعد از کشیدند
آنها با استحکام و دقت تمام گذاشتند و تا حال که شصت و سه سال است ساخته‌اند ۶۳ سال
عیب نکرده الحمد لله و الشکر له و اما عمر جد مرحوم چون وفا نکرد با تمام عمارت
مسجد مذکور لهذا ناتمام است و از اهل خیر کسی بعد از وفات جد مرحوم
اقدام باتمام عمارت آن مسجد ننموده تا حالا که پنجاه و شش سال است که آن مرحوم گذشته است ۵۶ سال
و این مسجد صحن بزرگی دارد که هیچیک از مساجد معموره دار السلطنه تبریز
صحنی باین بزرگی ندارند و لکن حالا خرابه است و قابل تعمیر است بجهت اینکه دو
حوالی مسجد متصل بآن در سمت غربی و جنوبی چند خانه هست که از توابع مسجد
مسطور است و وقف است بمسجد مزبور و جد مرحوم آنها را باجاره داده‌اند
و اجاره نامه‌ها موجود است و مسجد دیگر در محله خیابان جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان
قرا قویونلو ساخته است که مثل آن عمارت در ربع مسکون نبوده و بعد از زلزله
اخری تبریز آن مسجد خراب شده است و بعضی از دیوارهای مسجد و کتیبه‌های آنها
که بخط ثلث و نسخ نوشته‌اند موجود است و مسجد دیگر در محله شتربانان حسن



حسن پادشاه بن علی بیک بن قرا عثمان آق قویونلو ساخته بوده است آن در غایت
تکلف و زینت و استحکام و مدرسه در جنب آن مسجد ساخته و موقوفات
بسیار از قنات و غیره وقف نموده بود و مسجد دیگر شاه اسمعیل مرحوم
بعد از قتل عام کردن تبریز و قلع و قمع ریشهٔ اهل السنت از دار السلطنه تبریز
و قره بیک کور را از اهل سنت و جماعت که اهل سنت و جماعت بودند در آن قتل
عام در دار السلطنه تبریز و نواحی آن قشون قزلباش کشتند و تفصیل
آن قتل عام در تاریخ شاه اسمعیل مرحوم و تاریخ عالم آرا و سایر تواریخ
سلاطین صفویه رضوان الله علیهم اجمعین مسطور است هر که خواهد بآنها
مراجعه نماید و مسجد دیگر در اول اسلام ساخته اند و حالا مسجد جامع
مشهور است از عبد الله بن عامر ساخته و این مسجد و مسجد دیگر که میان
این شهر دروازهٔ سرد رود و سنگ کنان بوده است از مساجد قدیمه است و زیاده بر صد
مسجد معتبر و بزرگ و بنام در تذکره ها نوشته اند و در بعضی از تذکره ها
سیصد مسجد در بعضی تذکره ها در همه محلات ذکر نموده غیر از مساجد
کوچک که ذکر همه آنها تطویل بلاطایل است و اکثر آنها در زلزلهٔ اخیر دار السلطنه
تبریز خراب شده است با مدرسه های متعدده مثل مدرسهٔ سلطان اویس
در محلهٔ چهار منار و مدرسهٔ حسن پادشاه مرحوم که میان محلهٔ سرخاب
و شتربان است و مدرسهٔ رشیدیه و مدرسهٔ سلطان غازان مرحوم



وغیرهم که تعمیر نشده وحالا موجود است و معمور در دار السلطنه تبریز هفت
مدرسه است مدرسه طالبیه و حسن پادشاه مرحوم و صادقیه و حاجی صفرعلی
و حاجی علی اصغر خواجه(۱) و مدرسه سلیمانخان افشار و مدرسه مقام
حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه و سهل مخرجه صلوات الله و سلامه علیه و
مساجد کبیره بیست مسجد است سوای مساجد صغیره واقعه در همه محلات
اندرونی و بیرون شهر و کوچهای واقعه در قلعه با خارج آن قریب به دویست
مسجد است و در دار السلطنه تبریز مقابر سلاطین ماضیه بسیار است و ملا
حشری مرحوم در کتاب روضة الاطهار ذکر نموده که مشهور است که از گنبد
ده شاه که در سر بازار دسترجان واقع است تا قریب به باغ علیه چهارصد و چهل و
چهار مزار پادشاهان کامکار است و الحال شش تن از ایشان گنبد و قبر
شان باقی مانده و اسامی ایشان از صفحات خاطر محو و منسی گردیده بغیر از اغور
شاه گویند که در پیش شارع واقع است با قبر ایشان از قبرشان اثری نمانده و گردش
فلک ناپایدار در وجود سلطنت مستعار اسامی و مقابر ایشان را از صفحه
روزگار نیست و نابود ساخته لمؤلفه کو جم و جمشید و قزل ارسلان
خسرو شیرویه و نوشیروان   قیصر و دارا و سکندر کجا است   بهمن و
کیخسرو و سنجر کجا است   چرخ جفاکار مخالف نهاد   خاک وجود همه
بر باد داد(۲) و پادشاهانی که مقابر ایشان در دار السلطنه تبریز واقع است

(۱) این خواجه علی اصغر خواجه سرای مرحوم محمد شاه قاجار بوده

۲ انتهی کلامه



است از آن جمله سلطان غازان مرحوم مدفون در شنب غازان و ملک
اشرف چوپانی و برادرش امیر علاء الدین شیخ حسن کوچک بن تیمور تاش بن چوپان
و سلطان سلیمان در جنب عمارت مسجد استاد و شاگرد و قرا اسکندر
در قلعهٔ باغ بیشه و جهانشاه در جنب مسجدش و حسن پادشاه مرحوم با اولادش
سلطان یعقوب پادشاه و رستم پادشاه و کوده احمد پادشاه و محمدی پادشاه
و بایسنقر پادشاه در مسجد حسن پادشاه در یکجا مدفونند و سلطان حسن
پادشاه در قریهٔ شادباد و سلطان حسین پادشاه و مزار پادشاه عادل
سلطان اویس مشهور بشیخ اویس در محلهٔ چهار منار در عقب مدرسه‌اش واقع
شده اگرچه مشهور است قبر وی در قریهٔ شادباد است لکن اصح آنست که در عقب مدرسه
که خود ساخته در گنبد عالی مدفون است و شیخ حسن پیر اللهی در قریهٔ شاد
باد دفن شده و سلطان حسین و سلطان احمد ولدان سلطان اویس
مدفن ایشان نیز مشخص نیست و قزل ارسلان که ممدوح ظهیر فاریابی است
در همدان مدفون است و دو تن از پادشاهان ارسلانی قریب گنبد چهار
منار در سرخاب تبریز جایکه مشهور بمزار پیر بزرگست مدفون گشته‌اند و
همچنانکه مزار اهل الله و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله در دار السلطنهٔ تبریز
بسیار است مزار پادشاهان نیز بسیار است اما ارباب عقول و اصحاب
نباهت عبرتی بایست عبرت بگیرند که این پادشاهان مذکور جهت ملک تبریز

تابک کبیر



بایکدیکر بخار برو منار عمل نمودند آخر الامر هر یک بقدر وسع ضمین قناعت نمودند
و با خودشان خشتی از این کهن سرا برده اند و این خاکدان همان برقرار است
بیت ملک سلیمان مطلب کان هباست　　ملک همانست سلیمان کجاست
انتهی کلامه رفع فی الخلد مقامه مؤلف طباطبائی گوید پای دو منار سرخاب مقبرهٔ اولاد
امیر تیمور گورکان بوده که جناب عالم ربانی و فاضل صمدانی آقا میر عبد الغفار مرحوم
که در علوم ظاهریه و باطنیه وحید عصر خود و فرید زمان و یکتای دوران بود
که جدّ والدهٔ مؤلف این کتاب است بالتماس بجهت تیمّن و تبرّک جنازهٔ او را برده و دفن
در مقبرهٔ مذکور نموده اند و مقابر اصحاب و تابعین و علما و فضلا و شعرا و
عرفا در دار السلطنه تبریز بسیار بوده است لکن بجهت زلزله های متعدده که ذکر
شد خصوصاً زلزلهٔ اخیری مزارات اکثر آنها معلوم نیست و مزار عمدة العلماء
العظام جناب میرزا اسد الله مرحوم که شیخ الاسلام آذربیجان و عم اکرم جناب
مجتهد العصر و الزمان جدّ مرحوم حاج میرزا محمد ابو یوسف اعلی الله مقامه و رفع
فی الخلد اعلامه است در قبرستان لاله بیک مدفون است و برادر کوچک ایشان
زبدة الفضلاء الکرام حاج میرفتاح مرحوم که والد ماجد جدّ مرحوم است در
مقبرهٔ مجیل مدفون است و قبر مبارک جدّ مرحوم در نجف اشرف است علی مشرفها
الاف التحیة و الثناء در صحن شریف در حجره که نزدیک پای مبارک آنحضرت
مدفون اند و از علمای خاصه و عامه که در دار السلطنه تبریز مدفون اند بسیار



بسیار است از انجمله شیخ سراج الدین یوسف خلاطی مرحوم است که در علوم
ظاهریه و باطنیه سرآمد و کامل عصر خود بوده و عالم بعلم اکسیر و جفر و اعداد
بوده و استاد شاه نعمت الله مرحوم بوده و برهان الدین واعظ هروی
و قاضی محی الدین محمد انصاری و قاضی مجد الدین و پسرش قوام الدین
مشهور بقاضی زاده انصاری و شاه حسین پل سنگی مرحوم که در محله پل سنگی
مدفون است که از علمای عصر خود است و جامع جمیع علوم عقلیه و نقلیه و
ظاهریه و باطنیه بوده صد و پانزده سال عمر کرده و هشت نوبت بزیارت
بیت الله الحرام مشرف شده و سه نوبت بزیارت حضرت مرتضی علی محمد و آله و علیه
السلام فائز و بفیضهای بسیار از آن بزرگوار مستفیض شده است و شیخ
شرف الدین طاری که جناب شیخ صفی الدین اردبیلی مرحوم او را مدح نموده که
او جامع علوم ظاهریه و باطنیه بوده و شیخ صفی رحمه الله اربعینی در تکیه
او بسر آورده و مزار او در محله ششگلان قریب برودخانه ده ساله میر
نوشته اند و ماله میر بزبان اکراد خانه دولتی و حکومتی را گویند و چون از
عهد هلاکو تا عصر جهانشاه عمارت حکومتی در محله ششگلان بوده
لهذا آن عمارت را ماله میر میگفتند و جناب میر سهلکی مرحوم که با سعد الدین
محمد حموی سلطان غازان مرحوم را شیعه کرده است و قطب الدین علامه
شیرازی شارح قانون که پسر همشیره شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی است

٥ کم ٥٤

و در سنة



و در سنه هفتصد و چهارده وفات نموده و قاضی ناصر الدین عبد الله بیضاوی
صاحب تفسیر مشهور و کتاب منهاج در علم اصول و غیرهما در سنه هفتصد و
هشتاد و پنج وفات یافته و ابن قاضی با علامه شیرازی در قبرستان گجیل
نزدیک بهم مدفونند و پیر شیخ علی و شیخ الاسلام محمد بن صید و شیخ الاسلام
حاجی حسن زهتابی فقیه زاهد در قبرستان گجیل مدفونند و مزار بابا فرج
در گجیل مشهور است و در بعضی از تذکرها مثل روضة الاطهار و ملا حشری
و غیره نوشته اند که در قبرستان گجیل چهار صد و پنجاه نفر از مشایخ و علما و غیره مدفونند
و مزار عکاشه بن مسلم اسدی نیز در گجیل است و مزار ملا عبد الصمد مرحوم
در قبرستان چرنداب مدفون است و او از اعاظم علمای دار السلطنه تبریز
بوده است و در قبرستان سرخاب از اصحاب کبار و تابعین اخیار و علما و فضلا و
و مشایخ عالیمقدار ده هزار نفر آسوده اند از آنجمله سهراب نام از اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه و آله در مرتبه اول با سلطان عصام مرحوم بدار السلطنه
تبریز آمده و شهید شده است در آنجا مدفون است و چون این مقابر نزدیک است
بکوه سرخ بسبب تقلب لسان اعجام سهراب را سرخاب گفتند یا بسبب آنکه در
فصل بهار وقت باران از آنکوه آب سرخ جاری میشود آنجا را سرخاب گویند
و او جد و جه این وجه تسمیه است و مزار امیة بن عمرو بن امیه در دامنه سرخاب است
و مزار امیه پدر عمرو هم در آنجاست که در جنگ اول شهید شده و مزار ابن خطاب

بن امیه برادر عمرو مذکور در انجاست و در مرتبهٔ ثانی با محمد بن حنفیه بدار السلطنه
تبریز آمده و شهید شده است و مزار ابو المحجن مسمی بعبد الله بن حصین تمیمی در
سرخاب بر کنار آب شور واقع است و محجن در لغت عرب بمعنی عصای چوگان است و چون
روز فتح مکه جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل خانهٔ مکهٔ معظمه شدند دیدند
که کفار قریش بتهای بسیار در بیت الله الحرام نصب کرده اند حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام عصای چوگانی که در دست قدامه بود خواستند و بآن عصا بر
بالای دوش حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رفته بتها را شکستند لهذا این
قدامه با بو المحجن مشهور گردیده و در قلعهٔ باغ میشه چهار صد نفر از اصحاب
و مشایخ مدفونند و در کوه لیلان کوه باز چهار صد نفر مدفونند و در قریهٔ شادآباد
فرقد بن زید که از مشاهیر صحابهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله است با چهار صد نفر
از صحابه که با حضرت عصامة بن فرقد سپهسالار اصحاب کبار و ابرار و تابعین
اخیار بجنگ و کارزار کفار بکار آمده بودند در مرتبهٔ اول با زرآباد که اسم
قدیمی تبریز بوده است ۳ و در مرتبهٔ دوم نیز بسیار از اصحاب کبار و تابعین اخیار
شهید شده اند که مثل حضرت زید بن علی ۲ و ابو دجانهٔ انصاری که در قریهٔ خلجان
مدفونست با جماعتی از اصحاب و علی بن مالک اشتر رحمة الله علیهما که در کوه
میشا با جماعتی از اصحاب در آنجا شهید شده و مدفونند و قیس بن اشعث
که در مرتبهٔ اول شهید شده در قریهٔ سردرود مدفونست و از علمای خاصه

۲ در بالای کوه سرخاب با عون بن علی علیهما السلام دفن شده است

کرده

که در دار السلطنه تبریز مدفون‌اند خواجه محمد پارسا است و عمدة العلماء العظام
حاجی محمد تبریزی صاحب کتاب روضة الاذکار است که تلمیذ و شاگرد زبدة الفضلاء
الکرام ملا خلیل قزوینی مرحوم بوده و عالم عامل و فاضل کامل حاجی ملا علی
مرحوم که جد مادری مؤلف اینکتاب شاگرد عالم عامل و فاضل کامل جناب جامع
مزایا و مفاخر جناب آقا باقر بهبهانی مرحوم است و صاحب اجازه از آنجناب و همین
جد مرحوم شرحی بر نکاح کتاب ارشاد علامه حلی طاب ثراه نوشته است از برای
آنکه جناب مقدس اردبیلی رحمه الله شرحی بر ارشاد علامه مرحوم نوشته‌اند بسیار
خوب و مختصر و مفید لکن کتاب نکاح ارشاد را شرح نفرموده اند و این جد مرحوم
غیر از این شرح کتاب نکاح ارشاد علامه مرحوم رسائل بسیار دارد خوب بعضی
رسائل است که بخط جد مرحوم پیش داعی موجود است و از جمله اعاظم علمای تبریز
جناب عالم عامل و فاضل کامل عمدة العلماء و المجتهدین حاجی میرزا رفیع مرحوم
است طاب ثراه در نجف اشرف علی مشرفها السلام در حجره از حجرات صحن مبارک
مدفون است که از تلامذه و شاگردان جناب آقا باقر بهبهانی مرحوم و صاحب
اجازه از ایشان و جد استادی الاعظم و استادی الاکرم جناب ثقة
الاسلام و امین الایمان صاحب النسب الرفیع و الحسب المنیع الحاج امیرزا
محمد شفیع صدر است دام ظله العالی علی رؤس العباد و کثر امثاله فی البلاد
بمحمد و آله الامجاد صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین الی یوم التناد

الثنا دو از شعرای فصاحت آثار و بلاغت شعار جمع کثیر و جم غفیر در قبرستان
سرخاب مدفونند از انجمله در ابتدای محله سرخاب مزاری موسوم بمقبرة الشعرا است
که شامل مدفن خاقانی و اسدی و شاهپور و ظهیر الدین محمد فاریابی و انوری و
حکیم خاقانی
شمس الدین سجاسی و فلکی شروانی و غیرهم اما حکیم خاقانی مرحوم در علوم
ظاهریه و باطنیه وحید زمان و نادره دوران خود بوده و بزیارت خضر
علی محمد و آله و علیه السلام مشرف شده و کتاب توریة و زبور و انجیل و قرآن
مجید را تفسیر نموده و دو مرتبه بزیارت بیت الله الحرام مشرف شده در مرتبه
ثانی بعد از معاودت در دار السلطنه تبریز ساکن شد خاقان مطلع شد
کسی بطلبش فرستاد ابیاتی باعذار گفته و بسی درها سفته بخاقان فرستاد

حاشا که من از وصل بهجران آیم   سوی سقر از روضه رضوان آیم
بر هشت بهشت دوزخی بگزینم   تبریز رها کنم بشروان آیم

و فاتش در سنه خمس و سبعین
حکیم اسدی
و خمسمائه واقع شده است و حکیم اسدی در فضل و کمال در عصر خود بیمثال
و در زمان سلاطین سامانیه ملک الشعرای خراسان بوده و استاد
حکیم فردوسی است و فردوسی مولود او در طوس است و در زمان سلطان محمود
غزنوی ملک الشعرای خراسان بود در مرض الموت باسدی گفته که حیف شاه
نامه تمام نماند و بعد از من کسی نیست که قدرت با تمام آن داشته باشد و تو
نیز پیر شده اسدی که این سخن بشنود از شبانروز تا وقت عصر چهار هزار



بیت میگوید وقت عصر بعرض فردوسی میرساند فردوسی بسیار پسندید
و آفرین میکند و وفات فردوسی در سنهٔ احدی عشر و سبعمائه واقع شده و
شاه نامهٔ اسدی ده هزار بیت است تا تمام رحلتش این قطعه را گفته و بر
لوح مزارش بوده اگرچه مزارش حالا لوحی ندارد قطعه عقبی طلبان بایه
شوق بوید تا تصفیه کنند حبا ابدیرا شکرانه اسباب صفائی که بود از
بکفانه محرمیست روان اسدیرا وشاه پور چون از اولاد انوشیروان نسبت
بدان سبب ویرا شاه پور میگویند وفاتش در سنهٔ ستمائه واقع شده است
و ظهیر الدین محمد فاریابی شاعر بی نظیر بوده تخصیص در قصیده گوئی این دو
بیت از اوست سفیده دم که شد محرم سرای سرور شنیدم آیهٔ توبوا
الی الله از لب حور بباده دست مبالای کان همه چون است که قطره قطره
چکیده است از دل انگور ببین که تا چه نشیب و فراز در راه است ز خوابگاه
عدم تا به پیشگاه نشور ترا منازل دور و دراز در پیش است بدین دو روزه
فلک چرا شوی مغرور وفاتش در سنهٔ ثمان و تسعین و خمسمائه واقع شد
و بابا افضل الدین اخسیکتی و مجیر الدین بیلقانی و شیخ نظامی و خاقانی و
ذو الفقار شروانی و فلکی شروانی معاصر بوده و مشهور است که از مقبرة
الشعراء تا تبریز باباحسن تعلق بشعرا داشته در زمان سابق عزیز شعرا
در این میان کسیرا نمیگذاشتند که دفن شود و حکیم قطران ارجمی و

شاه پور

ظهیر الدین فاریابی

۱۵۱:

و مانی شبرغانی و اشهری سبزواری بالجماعه از مشاهیر شعرا در خاک
سرخاب در مقبرة الشعراء آسوده اند و در این زمان از جهت زلزلهای
متعدده که ذکر کرده شد مزار اکثر آنها معلوم نیست و مزار خواجه شمس الدین محمد
فلکی در جانب قبله محله ششکلان در جنب ... خانه در مقابل دولتخانه
جدید واقع است که گنبدی امیر دیوان سلطان غازان مرحوم بوده و بزعم
بعضی که این فلکی شیروانیست شاگرد ابو العلی گنجه که معاصر خاقانیست غلط است
بسبب آنکه از زمان خاقانی تا زمان این فلکی صد و سی سال است و این فلکی
نیز فاضل و شاعر کامل بوده است در حین مرض الموت این ابیات را گفته
و وصیت نموده که بر گنبد مزارش بنویسند و بر گنبد مزارش نوشته بودند
که چون بنده ضعیف محمد فلکی از اشغال دنیویه اعراض نموده این ابیات را گفت
مقصود و مراد کام دیدیم مبدان هوس بسی دویدیم چون بو قلمون بصد
طریقه در اوج هوای دل پریدیم هر پایه که زان بلندتر نیست از
بخشش حق بدان رسیدیم رخ بر رخ دلبران نهادیم لحن خوش مطربان
شنیدیم در باغ جمال ماه رویان ریحان و گل و بنفشه چیدیم زانهم
بمکه مبارک در خدمت مصطفی رسیدیم کردیم هزار گونه تدبیر بتیغ
اجل سپر ندیدیم چون ملک بقا نشد میسر زانجمله بکل طمع بریدیم از
دانش شغل باز رستیم از دام اجل برون جهیدیم کردیم بجان و دل تمنی



ذکر شیخ کمال الخجندی

چون دعوت اجل شنیدیم بیهوده صداع خود ندادیم تسلیم شدیم
آرمیدیم با وحشت گور انس کردیم در کنج لحد بیارمیدیم کیفیت حال
خود سراسر در رشته نظم در کشیدیم شاید که ز بعد ما عزیزی گوید
کز رفتنش رسیدیم ایام وفا نکرد با کس بر گنبد او نوشته دیدیم و در ایام
ابیات مرقوم بود محررة فی شهور سنه اربع عشر و سبعمائة الهجری و ذکر شیخ
کمال الدین خجندی در ولیان کوه است صاحب علوم ظاهریه و باطنیه بوده و کاه
بتکلف شعر میگفته چنانکه خود تصریح نموده بیت این تکلفها من در شعر من
کلمینی یا حمیرای من است اما اکثر اوقات خود را صرف ریاضات شرعیه و مجاهدات
دینیه مینموده است بقصد زیارت بیت الله الحرام بدار السلطنه تبریز آمده
و هوای تبریز بسیار ایشان را خوش میاید و مطبوع طبع شریفش میگردد که ترک
سیاحت و وطن مالوف نموده و بعد از معاودت از زیارت بیت الله الحرام
در ولیان کوه ساکن میشود و اشعار ابدار بسیار در مدح دار السلطنه
تبریز و ولیان کوه گفته و بسی ازینها سفته از انجمله بیت زاهد و تو بهشت جو
کمال و ولیان کوه خواهد و تبریز و در زمانی که توقتمش خان از راه دربند
بدار السلطنه تبریز میاید شیخ کمال را جبرا با خود بشهر سرای خود میبرد
آن شهریست در دشت قبچاق که پای تخت پادشاهان ترکستان است و در
آن وقت در غایت معموری و نهایت زینت بوده چنانچه در انجزو زمان کم شهری



شهری در ربع مسکون مثل آن بوده است و شیخ در مدح آن شهر گفته بیت
اگر سرای همین است در لب آن سرای   بیار باده که من فارغم ز هر دو سرای
و با وجود چنین شهری و شفقت بی‌نهایت چنان پادشاهی همیشه خاطر شریفش
در شوق تبریز بوده است و اشعار آبدار در اشتیاق دار السلطنه تبریز نظم
میآورد از آنجمله بیت تبریز مرا بجای جانان خواهد بود   پیوسته بدل
نگران خواهد بود   تا در نکشم آب چرنداب و گجیل   سرخاب ز چشم من روان
خواهد بود و امثال این اشعار در مدح دار السلطنه تبریز بسیار نظم آورده
و مدت توقف شیخ کمال در ولایت سرای پیش توقتمش خان چهار سال بوده و هرچند
در اینعرض مدت پادشاه با شیخ نیکوئی مینماید رفع کدورت شیخ نمیشود روزی
در حین صحبت بشیخ میگوید که از شما التماس میکنم هر چه طبع شریف بآن میل
کند از من طلب نماید شیخ میگوید میترسم آنچه طلب کنم ندهید پادشاه قسم یاد
مینماید که میدهم شیخ میگوید هیچ چیز نمیخواهم الا اینکه رخصت رفتن بتبریز
پادشاه ناچار اذن و اجازت میدهد شیخ بلا توقف روانه شده وارد
تبریز میشود و ترک دنیا و تجرید شیخ بحدی بوده که آب در کوزه از شب بصبح نمیماند
آنرا خالی میکرد که ذخیره فردا نشود و مشهور است که شیخ بعد از نماز اوراد
میکرد چون لفظ حسبنا الله عند اللقاء بر زبانش جاری میشود بعالم
بقا از دار فنا ارتحال مینماید وفاتش در شهور سنه ثلاث و ثمانمائه واقع

شد

شده خواجه عبد الرحمن خلوتی در تاریخ وفات شیخ مذکور چه خوب گفته بیت
عارف حق شناس شیخ کمال که جهان را شعر او بگرفت تا سخن از دهن
بیرون افتد کس سخن مثل آن بزرگ نگفت هشتصد و سه گذشت
کان خورشید همچو مه در سحاب غیب نهفت و برلوح مزارش مرقوم
بوده است این بیت کمال از کعبه رفتی بر در یار هزارت آفرین مردانه رفتی و
از اشعار شیخ است این بیت صبح و شد بحر میگوید باواز بلند هر که در
ما غرق گردد عاقبت هم ما شود و این شیخ را در ولیان کوه باغی بوده مشجر
با کمال نزاهت و صفا که او را بهشت نام کرده بود و از آن جهه گفته بیت از
بهشت خدا عزّ و جل تا تبریز نیم فرسنگ است و مرقدش در همان باغ
بوده و سلطان حسین بن سلطان اویس جلایری جهه شیخ خانقاه ساخته
و بعضی محال را بوی وقف کرده است و این شیخ با حاجی محمد عطار و محمد
مغربی و محمد مشرقی و محمد خلیلی معاصر و معاشر بودند و حاجی محمد عطار
در انواع علم و فضل و شعر انداز وحید عصر خود و یگانه روزگار بوده و شاه
ملا عبد الصمد جرندابی مرحوم که در عصر خود میان علما و فضلا وحید جهان
و مقتدای اهل زمان بوده و اکثر علوم را خصوصا علم فلکیات را از او خوانده
و کتاب مهر و مشتری بر فضل حاجی مذکور شاهد است ناطق و مشهور است که چون
کتاب مهر و مشتری بنظم ملا جامی رسید گفت که اینم در روی اهل تبریز اسفید



۱۵۵:
۱۲ سنادش

مزار حاجی محمد عطار

مزار ملا عبد الصمد و پسرش

مزار ملا محمد مغربی

سفید کرده است و محال است که کسی در این بحر مثنوی باین خوبی بگوید و
تحسین بسیار نموده و از اشعار حاجی محمد عطار تبریزیست که در مرثیه
ملا عبد الصمد مرحوم و فرزند ارجمند او مسمی بتاج الدین این قطعه را گفته
و نسبی در تنها سفته قطعه خدایگان افاضل امام ابن امام کمال ملت
دین نور چشم مولانا بسال هفتصد و شصت و دو در جمادی الاول از این
سراچه فانی بشد بدار بقا و مقبره و مزار مولینا عبد الصمد و پسرش
مسمی بتاج الدین و حاجی محمد عطار در قبرستانیست که ملا عبد الصمد مرحوم
جای آنرا گرفته و وقف مقابر مؤمنین کرده که بمحله چرنداب مشهور است و
وفات ملا عبد الصمد مرحوم در سنه اثنی و ستین و سبعمائه بوده و بعد
از یک هفته تاج الدین وفات نموده است و وفات حاجی محمد عطار در شهور سنه
ثلاث و تسعین و سبعمائه واقع شده است و وی از افاضل شعرا و از فضلای
روزگار خود است و شعرش متین و کلماتش در کمال رزانت و ابداری و متانت
است این یک بیت در صنعت اغراق در ضمن مثنویات در توصیف یک قلعه نموده است
از کلمات فصاحت آثار و بلاغت شعار او بیت ز سنگ انداز او سنگی که
جستی پس از قرنی سر کیوان شکستی و مزار محمد مغربی مرحوم در حظیره
بابا مزید است و ایشان را محمد شیرین نیز میگویند مولودش در قریه امند است
در نواحی دار السلطنه تبریز و وی شاگرد و مرید شیخ اسمعیل سیسی بوده



ز ذرات همه

ه ٥ ١

دنیا نسخه دل

شیخ مذکور وقتی صورت انوار اربعین میفشاند محمد مغربی را نیز طلب مینماید این
غزل را میگوید و بعرض شیخ اسمعیل سیسی میرساند بیت تا مهر ترا دیدیم ز ذرات
گذشتیم چون جمله جهان مظهر آیات وجودند اندر طلب آن مظهر آیات
گذشتیم از مدرسه و درس مقامات برستیم وز شبهه و تشکیک
سؤالات گذشتیم بسیار ز احوال مقامات ملافید با ما کز احوال
مقامات گذشتیم در خلوت تاریک بریاضات کشیدیم در واقعه از سبع سموات
گذشتیم دیدیم که اینها همگی خواب و خیال است مردانه از این خواب و خیالات گذشتیم
با ما سخن کشف و کرامات مگوئید چون ما ز سر کشف و کرامات گذشتیم
الشیخ اگر جمله کمالات توانیست خوش باش کز این جمله کمالات گذشتیم
اینها بحقیقت همه آفات طریقند ما در طلب از جمله آفات گذشتیم در
سر او شاد زمان دور مکن الشیخ کز پیر و مریدی و ارادات گذشتیم شیخ
اسمعیل بغایت خوشحال شده و دانست که رتبه محمد مغربی فوق این مقام است او
گویند که در حین سیاحت بدیار مغرب رفت و بدست پیر کاملی رسید و از وی
نظری یافت و مقام تکمیل ورا حاصل شد و چون آن فتوحات او را در دیار
مغرب شده بود بنابران مغربی تخلص مینماید و دیوان غزلیات و ترجیعات
بلاغت عنوان الش ناطق است بر کمال فضیلت و علم و هنر او و در شصت سالگی
در شهور سنه عشر و ثمانمائه وفات نمود در زمان میرزا شاهرخ در تبریز

تبریز و در حوالی سرخاب در حظیرهٔ بابا مزید مدفون است و این رباعی از مغربی
مرحوم است تا برده بصبح در طلب شامی چند   ننهاده برون ز خویشتن گامی چند
در کسوت خاص آمده عامی چند   بدنام کنندهٔ نکونامی چند
و میرزا محمد مشرقی و پسرش خواجه عبد الرحیم مشهور بخلوتی در حظیرهٔ بابا مزید
مرحوم است و مشرقی شاگرد و مرید ملا محمد منشی مرحوم و در خدمت او ترقی نموده
بمرتبهٔ عالی رسیده و وفات خواجه عبد الرحیم در سنهٔ تسع و خمسین و تسعمائه
واقع شده است و محمد خلیلی و ملا اسحق واعظ و شیخ محمد قاری و پیر محمد قادری
شادبادی و عبد الله طباخ خوشنویس که هر یک از اینها یگانهٔ عصر و نادرهٔ
دوران خود بوده اند با جمع کثیری از شعرا و فضلا و صلحا و مشایخ و نقبا
در حظیرهٔ بابا مزید و حوالی آن مدفونند که ذکر احوالات اینها در اینجا موجب طول
بلا طائل است و مزار اکثری و مقابر ایشان محو و منسی است در این زمان
و لسانی شیرازی مرحوم و شاگردش و مشفقی در حوالی و نزدیکی بابا حسن
مدفونند و لسانی مرحوم متقی و مستجاب الدعوه بوده است و شاعر متین و نکته
دان و سخن آفرین و گویند که اشعار او از صد هزار بیت بیشتر بوده اما بسبب
بی پروائی که در جمع آن ننموده اکثری ضایع شد و مشهور است در زمانی که
سلطان سلیمان رومی بقصد تسخیر دار السلطنهٔ تبریز با لشکر گران
عازم آذربیجان بود و اهل تبریز از مدافعه و محاربه او عاجز و در فکر

۹۵۷



گریز بودند یاران و اصحاب آن شاه مرحوم باو عرض کردند که فردا عسکر رومی
داخل شهر میشوند ما همه باید باتفاق از شهر بیرون برویم که از این سپاه کینه
خواه فرار نکنیم و در آن وقت در مسجد جامع تبریز بتعقیب نماز مشغول
بود و همیشه تاج دوازده ترک شاهی که اسماء مبارکه دوازده امام علیهم السلام
بآن مکتوب بود بواسطه محبت و اخلاص که بآن بزرگواران داشت در خواب
و بیداری از سر بر نمیداشت بعد از استماع این خبر وحشت اثر دست خود برداشته
و رو بسوی آسمان دعا کرد که خدایا این متغلب بتبریز میآید و من تاج حیدری
از سر نمیتوانم برداشت و مشاهده استیلای او را بخود قرار نمیتوانم داد
خداوندا بیش از این زندگی را نمیخواهم مرا مرگی بده که فردا روی انجماعت ناافغان
نه بینم بسبب آنکه نه طاقت گریز و نه صبر ماندن دارم قاضی نور الله شوشتری
مرحوم در مجالس المؤمنین ذکر نموده است که بعد از این دعا سر بسجده نهاده
و در السجده برحمت الهی پیوست و ملا حشری مرحوم در کتاب روضه الاطهار
نوشته که یاران او را منع مینمایند که دیگر اینقسم دعا مکن هر کس بمنزل خود
میروند بسبب آنکه شب نزدیک بوده علی الصباح اهل تبریز بمنزل گشته
هر کس بطرفی گریختند و پراکنده شدند و یاران بدر منزل و میآیند که
باتفاق آن شاه مرحوم از شهر بیرون روند می بینند که سر بسجده نهاده و در
سجده از دار فنا بملک بقا ارتحال نموده بجمیع رفقا خبر میکنند و از دی



روی اسنجان او را غسل و کفن و دفن مینمایند و عسکر و مردم داخل
شهر میشوند و باران مضطرب چو در الکوه صحرای سرخاب میکشند بر خوبی
اعتقادش همین رباعی که خودش انشاد کرده دلیل و برهان شاهد عادل است
بیت گو بند لسان کسل از بند تش در خیال شود و جود حاجتمندش حقا
که در مشرق دلش نتابند جز مهر علی و یازده فرزندش انتهی کلامه و قد وقع فی الخلد

حکیم قطران

مقامه و حکیم قطران از اساتید شعرا و اجله ادبا است و با او نسبت داده اند این
دو بیت را که در توصیف هلال گوید با اسم ممدوح است بیت چون موی بند حور چون

احوال ملا همام الدین

باده پری چون ناخن بریده چو ابروی دلبری چون نیم طوق فاخته از زر ساخته
چون ماه روی نور در رخشان درفش صبر و ملا همام الدین هم از مشاهیر
شعرای دار السلطنه تبریز بوده فاضل و دانشمند و حکیم بزرگوار و جناب
خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه او را تربیت فرموده با شیخ مصلح الدین سعدی
شیرازی ملاقات نموده و مکالمات ایشان مشهور است و با اینکه در زمان
اباقاخان پسر هلاکو معزز بوده در عهد سلطنت غازان گفته همام را سخن دلفریب و شیرین است

خواجه سلمان

ولی چه سود که بیچاره نیست شیرازی و مزار خواجه سلمان ساوجی خلف خواجه
علاء الدین محمد که در بودن در علم سیاق طاق و در آفاق بوده اند لکن خواجه سلمان
در فن شعر یگانه عصر خود است و قولی مزار تاج الدین کوکهی که از اکابر

کوکهی

علما است واقع است بجانب قبله در جانب شارع کججان در جنب باغ پیر محمد سراج با



خواجوی کرمانی و حافظ شیرازی معاصر او است و وفاتش در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه
و شیخ شرف الدین محمود در جوار شیخ ابراهیم جوینانی مدفون است از فضلای شعرای
عصر خود بوده است و شعر را نیک میگفته و نایب تخلص میکرده این مطلع از اوست
بیت بلبل که در حریم چمن آشیانه ساخت مقصود او گل است چمن را بهانه ساخت و میر سید
حسن مقتول بند از جمله سادات رفیع الدرجات است و شعر را خوب میگفته این مطلع از
قصیده اوست بیت منم آن بلند همت شکسته معانی که سر فرو ننهد به سرای
آسمانی و علو همتش بمرتبه بوده که روز شروع بعمارت تکیه بگشاده داشته و عمارت با وسعت
و رفعت ملوکانه ساخته شد و باتمام رسید با وجود فقر و فاقه در بسیاری همت و توکل و ترک
دنیا بحریتش بمرتبه بوده که مدت سی سال از تکیه هیچ محل و مکان نرفته و داخل بازار شهر
نشده علما و امرا و اعیان و ارباب استعداد رو توجه بما بصحبت کثیر البهجت آنجناب بوده و سکوت
صحبتش شهره زمان بوده و خطوط نستعلیق را بسیار نیکو می نوشته و مبشتاهی در تعلیم خطوط
ید طولی داشته چند کس را خوش نویس نموده مؤلف طباطبا گوید که در دار السلطنه تبریز
از علما و فضلا و عرفا و شعرای بسیار مدفونند خصوصا در سرخاب و چرنداب و قله و محله
و غیرها که هرگاه همه را در این کتاب مبسوطا ذکر نمائیم بایست کتابی بزرگی نوشته شود
مقصود از تالیف این کتاب محض بیان احوالات امامزاده های کرام و شهزاده های
عظام و تعیین و تشخیص مزارات کثیر البرکات سادات رفیع الدرجات بوده و باقی



بابی در احوال اصحاب کبار و تابعین اخیار و شهدای ابرار و علما و فضلا و شعرا رضوان الله
علیهم اجمعین و از بعض احوال دار السلطنه تبریز بهر حیث در این کتاب ذکر شده ابحوث نفیس
استطرادا و بالتبع بالتماس بعضی از اعزهٔ احباب و اجلهٔ اصحاب مرقوم شد و التماس از
برادران دینی و دوستان یقینی آن است که چون مطالعه این کتاب نمایند هر گاه مطلع شوند بخطایا
یا زللی یا سهوی و نسیانی یا غلطی ان شاء الله تعالی در اصلاح آن کوشیده عفو و اغماض
نمایند ان ارید الا الاصلاح ما استطعت و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب
تمام شد این کتاب بعون الله رب الارباب و حسن توفیقه و تاییده و تسدیده در دست مؤلف
حقیر پر تقصیر و هو محمد رضا بن محمد صادق الرضوی الطباطبائی التبریزی در روز جمعه
بیست و هفتم شهر رجب المرجب روز عید مبعث جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و من شهور
سنه هزار و سیصد هجری علی مهاجرها الالاف الصلوة و السلام
التحیة و الاکرام ما اتصلت اللیالی بالایام حامدا لله و شاکرا له

و مصلیا لرسوله و آله الطاهرین و مسلما لعلی و آله
الطیبین و مستغفرا لشیعته المطهرین صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعادیهم الی یوم
۱۳۱۴ الدین ابد الابدین و دهر الداهرین
حرره العبد الاثم الجانی حسن بن محمد تقی الطباطبائی اللهم اغفر لهما بمحمد و آله الطاهرین

بشارة دیگر شیخ محمد بن شیخ صدوق علیه الرحمه در امالی خود روایت نموده
از جناب سلمان رحمه الله تعالی که روزی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بودم ناگاه حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام تشریف آوردند پس
حضرت فرمودند یا علی آیا بشارت ندهم ترا عرض کردند بلی یا رسول الله حضرت
فرمودند این حبیب من جبرئیل است خبر میدهد از جانب خداوند جل جلاله که بشیعیان
و محبان تو هفت خصلت عطا فرموده رفق و مدارا نمودن ملک الموت در وقت
مرگ و انس در وحشت قبر و روشن و نورانی بودن قبر آنها و امن
از خوف هنگام روز قیامت و برابر بودن کفتین اعمال و گذشتن از صراط و
داخل شدن بر بهشت هشتاد سال پیش از سایر خلق و ایضا ابن بابویه
علیه الرحمه بتحقیق از امام ناطق حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام روایت نموده و آ
از پدر نموده و آنحضرت از جد خود ابی عبد الله الحسین علیه السلام و آن بزرگوار از پدر خود
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمودند بتحقیق از برای بهشت هشت در است
از یکی آنها داخل میشوند انبیا و صدیقین و از دیگری داخل میشوند شهدا
و صالحین و از پنج در داخل میشوند شیعیان و محبان ما پس من هستم که
کنار صراط دعا میکنم و میگویم پروردگارا سلامت بگذران شیعیان
و محبان و انصار مرا پس منادی از باطن عرش ندا میکند که بتحقیق مستجاب
نمودیم دعای ترا و شفیع نمودیم ترا در شیعیان تو و هر مردی از شیعیان



شیعیان و کسیکه مرا دوست بدارند و بر بغض و دشمنان من ۱۶۲

محاربه بکنند بقول و فعل شفاعت میکنند و هفتاد هزار نفر از همسایگان

و خویشان خود وا زنیک و بد داخل بهشت میشوند سایر مسلمین آن کسانی که

برای خدای عز و جل شریکی قرار نداده اند و در قلب ایشان بقدر ذره

از بغض ما اهل بیت نباشد و شیخ الطایفه علیه الرحمه روایت کرده

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت نموده فرمودند هیچ بنده و کنیزی

نیست از بندگان خدا که بمیرد و حال آنکه در قلب او بقدر حبه

خردلی از محبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باشد مگر اینکه خدای عز

و جل داخل بهشت مینماید او را و ایضاً از حضرت رسول صلی الله علیه و آله

روایت که فرموده اند چهار کسند که من روز قیامت شفاعت

ایشان خواهم کرد اگر چه با گناه اهل زمین آمده باشند کسیکه

اعانت اهل بیت من بکند و کسیکه قضای حوایج ایشان بکند

در هنگامیکه مضطر شده باشند و کسیکه بدل و زبان ایشان را

دوست دارد و کسیکه بدست دفع ضرر از ایشان بکند و ایضاً

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده با بی عبد الله جدلی که میخواهی

ترا خبر دهم بحسنه که هر که او را داشته باشد در روز قیامت او را هیچ ترس نباشد

و خبر دهم بگناه که هر که او را داشته باشد او را بر رو در آتش اندازند گفتم

بلی فرمود که آن حسنه محبت ما است و آنگناه دشمنی ما است تمام شد



همایون
ولیعهد
اعلیحضرت قدر قدرت
ناصر الدنیا والدین ظل الله الممدود
فی الارضین السلطان بن السلطان
بن السلطان والخاقان بن الخاقان الخاقان السلطان
العادل شاهنشاه صاحبقران ناصر الدین شاه
قاجار خلد الله ملکه و سلطانه این نسخه
شریفه تاریخ ولادت الاطهار وبنای الطاعة
خیر الزائرین بمشهد مکرم مکه
بحلیه طبع رسید
سنه ١٣٢٤



